

ترفند خدایان

نگاهی به عجایب باستان شناسی

ERICH VON DANIKEN

ترجمه: دکتر قدیر گلکاریان

اثر: اریک فون دنکین



ترفند خدایان

«نگاهی به عجایب باستان شناسی»

اثر: اریک فون دنیکن

ترجمه: دکتر قدیر گلکاریان

این اثر ترجمه ای است:

TANRILARIN STRATEJISI

Erich Von Däniken/1992

Cep Publishing/1994

سرشناسه	: دانیکن، اریش فون، ۱۹۳۵ - م.
	Daniken, Erich Von
عنوان و نام پدیدآور	: ترفند خدایان: نگاهی به عجایب باستان شناسی/ اثر اریک فون دنیکن: ترجمه قدیر گلکاریان
مشخصات نشر	: تبریز: تلاش، ۱۳۷۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۰ ص: ممبر.
شابک	: ۴۰۰۰۰ ریال: چاپ دوم: ۱-۴۳-۵۷۵۰-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت	: عنوان اصلی: Tanrilarin Stratejisi



موسسه انتشارات تلاش

تهران: خ انقلاب، خ ۱۲ فروردین، پاساژ فروردین، تلفن: ۶۶۴۸۳۳۷۵-۶ فاکس: ۶۶۹۶۲۰۳۹

تبریز: شریعتی جنوبی - تلفن: ۵۵۶۷۳۸۲

نام کتاب: ترفند خدایان

نویسنده: اریک فون دنیکن

ترجمه: قدیر گلکاریان

لینتوگرافی: فرانقش

چاپ: سیمرغ

«فهرست مندرجات کتاب»

مقدمه مترجم ۵

بخش اوّل:

● اعجوبه‌ها، شایعات و اشیای بسیار نادر ۷

۱. قدمی تازه در حل مشکل قدیمی ۹

۲. علم بیوتکنیک چه سخنی دارد؟ ۱۵

۳. ارتباط با انسانهای فضایی ۲۱

۴. امکان رسیدن به سیارات دیگر ۳۲

۵. تازه‌های علم و تکنیک و ارتباط با عهد عتیق ۳۷

۶. احتمال وجود علم هوانوردی در گذشته ۴۲

۷. عجایبی در مکان عجیبی دیگر ۴۴

۸. اشیای نادر دیگر در اروپا ۵۱

بخش دوّم:

● حقایقی عجیب در آن سوی دنیا ۵۷

۹. نمونه‌ای عجیب از دنیایی قدیم ۶۵

۷۲	🔍 شناسنامه‌ای دیگر از تمدن بشر:
۷۸	🔍 نیوگراگ و غار موربیان پدیده‌های نادر.
۸۲	🔍 تاریخ مگالیتها و عجایب نادر
۹۱	🔍 حقیقت امر چه بوده است؟
۹۴	🔍 خدای زنبور پدیده‌ای دیگر از عجایب.
۹۶	🔍 تیکال نمونه‌ای از تمدن قدیمی.
۱۰۶	🔍 کوپان رازی دیگر.
۱۱۲	🔍 خدای زنبور دیگری در مادریه.
۱۱۷	🔍 حقیقتی دیگر در سرزمین ایران باستان.
۱۱۹	🔍 حقیقتی دیگر در ادبیات و تاریخ ترکان و تاتارها.
۱۲۵	🔍 معابد سنگی، اعجوبه‌ای نادر دیگر.
۱۲۶	🔍 راز هزقیل نبی.

بخش سوّم:

● «او» یا اینکه تخم و کائنات ۱۴۷

۱۵۴	🔍 علم فیزیک و ریاضی چه سخنی دارد؟
۱۵۸	🔍 پس حقیقت چه می‌تواند باشد؟
۱۶۱	🔍 اصل کلام.
۱۶۲	🔍 تصاویر ضمیمه.

«مقدمه مترجم»

در رابطه با حقایق تاریخی در بسیاری از کتابهای ترجمه شده اریک فون دنیکن صحبت به میان آورده‌ام و سعی نموده‌ام به دور از دیدگاه شخصی آنچه را که نویسنده سعی در بیان و القای آن داشته است، به امانتداری کامل به محضر شما خوانندگان و اربابان ادب و دانش تقدیم دارم. این کتاب که با نام ترفند خدایان تقدیم شما می‌گردد، اثر دیگری است از اندیشه، دیدگاه و نظریات اریک فون دنیکن که با سوژه‌های جدید در قالب نوینی ارائه می‌شود. اریک فون دنیکن در این اثر سعی دارد ابتدا به عجایب جهان اشاره‌ای کرده و ریشه تاریخی آنها را تشخیص داده و تبیین نماید. اما در کنار این، گذر از نظریاتی که تا به حال به کرات بدانها نظر داشته و پیرامون آنها به موشکافی پرداخته است، بار دیگر بحث را به زنجیره همیشگی مرتبط سازد.

مهمترین بحثی که در این اثر با آن مواجه خواهید شد، کنکاش در اعتقادات انسانی در رابطه با قدرتهای خارق‌العاده است که پیش زمینه بسیاری از باورها را فراهم آورده‌اند. گرچه او چنین موضوعی را به طور حاشیه‌ای و نامنسجم بیان می‌دارد، اما اصل و جان کلام او را در این اثر همین مقوله در بر گرفته است. شاید علت اینکه نویسنده در اثر خود گاهی به طویل

از موضوع خارج می‌گردد، نداشتن اطلاعات کافی در زمینه جهان بینی است. البته من خود بر این اعتقاد هستم که اریک فون دنیکن به رغم تلاشهایش در اثبات مبدأ وجودی و خداوند واحد هنوز نتوانسته در این اثر به درستی کلام خویش را بیان دارد. حتی در بخش نهایی کتاب با بررسی مبدأ هستی دست به احساسات خود و دیگران برده و سعی نموده از بطن سئوالات جان کلام را بیرون کشد، اما باز در این میان یا قلم او قاصر بوده و یا اینکه کلامش توانایی کامل را در طرح و منسجم ساختن مطلب نداشته است. از این رو و لاجرم در پاورقیهای مربوطه اقدام به ایضاح مطالب نموده‌ام که سعی گردد مطلب بر خواننده مشتبه نشود و دیدگاه نویسنده به منزله القای نظریات او به عنوان دلایل متقن تلقی نشود. لذا در مطالعه متون شایسته خواهد به پاورقیها نهایت دقت مبذول شود. نهایتاً با امید به اینکه این اثر نیز مورد توجه و بهره شما عزیزان قرار گیرد، از ناشر محترم در نشر اثر کمال سپاسگزاری را دارم.

با احترام

دکتر قدیر گلکاریان/۱۳۷۶

عجوبه‌ها، شایعات و اشیای بسیار نادر

هیچ چیزی در جهان بدون دلیل پدید نیامده است و هیچ چیزی در دنیا بدون برهان و منطق توجیه نشده و به باور نرسیده است.

آلبر کامو^(۱)، (۱۹۶۰-۱۹۱۳)

دیپلمات آمریکایی به نام ای. جی. اسکوییر^(۲) در سال ۱۸۶۳ در صحرای کوزکو^(۳) در دامنه کوه آند موفق به پیدا کردن جمجمه‌ای از انسانهای قدیمی شده بود که در نوع خود عجیب می‌نمود. این جمجمه به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مربوط می‌شد. از ناحیه بالای جمجمه، یعنی از کاسه سر استخوانی به شکل مثلث جدا شده بود و به همان حالت و خالی دیده می‌شد. در آن زمان اسکوییر جمجمه کشف شده را به دوست دیرینه‌شناس فرانسوی اصل خود به نام پروفیسور پل بروکا^(۴) (۱۸۲۴-۱۸۸۰) داده بود. بروکا که برای نخستین بار این جمجمه را مورد بازدید قرار داده و محل مغز را نسبت به موقعیت کاسه سر مشخص نموده بود، با تعجب در درون کاسه سر و محل قرارگیری مغز انسان گذشته با شش تار نازک استخوانی و همچنین استخوانهای دست کاری شده مواجه گردیده بود. او با مشاهده

1-Albert Camus
3-Cuzco

2-E. G. Squier
4-Paul Broca

این موارد به چنین نتایجی دست یافته بود:

«صاحب جمجمه در زمان حیات خود مورد عمل جراحی مغز قرار گرفته بوده و شکل مغز وی دگرگون شده بوده است.»

البته امروزه عمل جراحی بر روی مغز و یا جمجمه انسان دیگر حالت بدیع و حیرت برانگیزی نداشته و امری است که هر ساله حداقل چندین مورد انجام می‌پذیرد؛ اما وجود عملیات جراحی بر روی مغز و یا کاسه سر آدمی در دو هزار سال پیش از میلاد مسیح امری بدیع و تعجب برانگیز می‌نماید. البته بنده با بیان این واقعه و حقیقت قصد دیگری دارم. منظورم از بیان این موضوع صرفاً اقناع کردن خوانندگان در زمینه وجود ارتباط و احراز موفقیتها در اعمال جراحی مغز و سر انسان در جهت رسیدن به نقطه ارتباط و اتصال زمینیان با انسانهای فضایی است. به عبارتی روشنتر عقیده دارم که اعمال جراحی انجام گرفته در حال حاضر چه بسا در آینده‌ای نزدیک و با محرز شدن این همه سرهای دفرمه شده و یا جمجمه‌های تغییر یافته بتواند راه را برای کشف حقایق مدفون در دل تاریخ هموار ساخته و ما را با دلایل تغییر داده شدن کاسه سرها در گذشته مواجه سازد و با باوری که در زمینه وجود احتمالی انسانهای فضایی در گذشته و آموزشهای آنان به انسانهای زمینی داریم به نهایت به این نتیجه برسیم که دفرمه کردن سرهای انسانها خود دلیلی منطقی داشته و شاید این نوع کاسه سرها در رشد مغزی و فراست انسانی دخیل بوده است و اگر بدین منوال نیز ادامه پیدا

بکند شاید مغزهای تجزیه‌گر دقیق بتوانند راه نزدیکی و قرابت روحی و احساسی و حتی فیزیکی را با انسانهای فضایی در آینده میسر سازند.

امروزه انسانهای متمدن و آگاه به رویدادهای تاریخی و علمی هیچگاه از شنیدن دفرمه کردن کاسه سر انسان و یا عملیات جراحی حیرت‌انگیز در روی مغزهای انسانها هیچگاه خودشان را نباخته و با دیده تردید به آن نمی‌نگرند، اما با نگاهی تحسین‌برانگیز بدان نگریسته و قدمی در راستای اهداف عالی پزشکی می‌شمارند. حال آنکه خود دنیای علم پزشکی در چنین پیشرفت و گامهای استوار و نقش‌آفرین بر این معتقد است که روزی انسان از نادانی و یا کم‌حافظه بودن و حداقل از تجزیه و تحلیل مسایل عاجز نخواهند ماند و از این رخدادهای بسیار خشنود بوده و راه امیدوارانه‌تری را برای آینده ترسیم می‌نمایند. به عقیده من فعالیتها و تلاشهای موجود در دنیای پزشکی در خصوص کشف راز دفرمه کردن سرهای انسان خود زمینه ایجاد ارتباط با انسانهای فضایی را فراهم ساخته و نقش این چنین عملیاتی را آشکار خواهد کرد. من در اینجا قصد دارم در زمینه نقش چنین عملیاتی به موشکافی بپردازم.

□ قدمی تازه در حلّ مشکلی قدیمی:

پروفسور رابرت وای. وایت^(۱) آمریکایی در بیمارستان

عمومی متروپولیتن کلوند^(۱) به عنوان متخصص جراحی مغز و اعصاب مشغول کار می‌باشد. این شخص فعال و در عین عالم سالخورده در علم پزشکی سعی دارد در رابطه با جلوگیری از سبکته‌های قلبی اقداماتی به عمل آورده و انسان امروزی را از این مشکل که سالانه چندین انسان را به کام مرگ می‌کشاند نجات دهد. او در طی تحقیقات و آزمایشات انجام داده خود به این نتیجه رسیده است که اگر بر روی مغز و سیستم عصبی انسان که با قلب و فرامین آن در ارتباط می‌باشد، اعمالی را انجام دهد و کنترل‌هایی در روی مرکز عصبی که در مغز آدمی است داشته باشد، چه بسا انسان از سبکته‌های قلبی برای همیشه رهایی یابد. او بارها بر روی این فرضیه تلاش و تحقیق کرده و بسیاری از همکاران خود در جهان را متقاعد به تفکر خود نموده است. بر اساس همین پندار دوست و همکار بسیار دانشمند و در عین حال سرشناس ژاپنی او به نام پروفیسور دکتر یوئی فانگ هو^(۲) از دانشگاه کئو^(۳) ژاپن با او دست همکاری داده و تا به حال چندین مورد آزمایش و اعمال جراحی را در این زمینه انجام داده‌اند. این دو پزشک برجسته در آزمایشان خود ابتدا مغز بیرون آمده از کاسه سر را ۶ درجه سردتر ساخته و آنگاه اعمال جراحی را بر روی آن انجام داده‌اند. البته باید گفت که حرارت

1-Cleveland Metropolitan General Hospital

2-Prof. Dr. Yuee Vang Hou

3-Keo University

طبیعی بدن انسان ۳۶ درجه سانتیگراد است که تنها در این مقدار حرارت می‌توان ۲ دقیقه بر روی مغز آدمی کار کرد و عملیات جراحی نمود. به خاطر همین برای اینکه عملیات انجام گرفته در مدت طولانی و با دقت انجام پذیرد ناگزیر به سردتر ساختن مغز انسان اقدام کرده بودند. دکتر وایت در سایه چنین تدبیری توانسته بود مغز بیرون آمده از سر میمون را در حدود سه روز تمام زنده نگهدارد. ناگفته نماند که حادثه مربوط به این اعمال جراحی در سالهای گذشته با آب و تاب در جراید علمی و پزشکی درج گردیدند و دنیای علم با دیده تحسین به این اعمال جراحی نگریسته و تبریکات لازم را به دو دانشمند برجسته جهانی ابراز داشتند. قدم آنها بزرگترین گام در راه پیشرفت علم پزشکی و مخصوصاً جراحی مغز و اعصاب بود. البته دکتر وایت این عمل و موفقیت خود را در سایه متصل ساختن رگهای اصلی مغز بیرون آمده از مغز میمون مورد عمل قرار گرفته به شریانهای حیاتی میمونی دیگر ممکن ساخته بود. در حین اعمال جراحی که دکتر هربرت ال. شرادر^(۱) شاهد قضیه بود، مشاهدات خود را این گونه بیان می‌نماید:

زمانی که مغز میمون مورد اعمال جراحی قرار گرفته از کاسه سر خود بیرون آورده شد، دکتر وایت رگهای حیاتی آن را به رگهای میمونی دیگر که بیهوش شده بود، متصل است و جریان گردش خون در میان آن

1-Dr. Herbert L. Schrader

میمون و مغز بیرون آمده برقرار گردید. به طوری که جریانهای الکتریکی در روی مونیتور موجود در اتاق عمل نشانگر وجود حیات و کارکرد مغز بود... شاید در آن حال مغز خوابیده و در حال رؤیت رویایی بود... این مغز که از کاسه سر میمون مود عمل قرار گرفته بیرون آمده بود، تنها آن را از حس بویایی، چشایی، بینایی و شنیداری محروم ساخته بود. مغز بیرون آمده انگار از دنیای طبیعی خارج گردیده و اطلاعاتی از دنیای طبیعیما نداشت. زیرا تمامی سیستمهای عصبی آن از بدن میمون قطع شده و در محفظه‌ای به حیات خود ادامه می‌داد. این مغز نه قدرت بیان و صدور فرمان به بخشهای عصبی میمون در حال عمل را داشت و نه می‌توانست به میمون آنچه را که به سرش می‌آید، آشکار سازد. مغز تنها به خود اوامر لازم را صادر می‌کرد، زیرا هنوز خون در رگهای حیاتی آن می‌چرخید و زنده بود. البته خونی که مربوط به خون میمون دیگری بود. به خاطر اینکه هنوز دنیای علم خطوط عجیب و غریب جریان الکتریکی را کشف نکرده است، لذا درک و تفهیم اینکه مغز میمون در آن حال به چه می‌اندیشیده و چه فرامینی را صادر می‌کرده است، کاملاً مشخص نیست. علم پزشکی تنها این را می‌داند که سلولهای عصبی انسان به خاطر اینکه مورد هجوم میلیونها ماده متغیر قرار می‌گیرد، همین تحولات و تغییرات را به صورت جریانهای الکتریکی که مجموعه‌ای ارگانیزه شده است، در مونیتور نشان می‌دهد.

دکتر وایت و همکاران او در حین عمل جراحی و آزمایشات انجام داده به این نتیجه رسیدند که مغز بیرون آمده علیرغم اینکه از وجود اصلی و سیستمهای تحت فرمان خود جدا

شده است، اما از یک مغز موجود در کاسهٔ سر و معمولی بسی بهتر و فعالتر کار می‌کند. در این آزمایش ثابت گردید که مغز در حالت تجریدی و به خودی خود دارای مرکزی است که تمامی اطلاعات را در آن جمع‌آوری کرده و سعی دارد آنها را به نحوی به نقاط دیگر و مراکز تحت فرمان خود انتقال دهد. این مرکز تمامی اطلاعات را از بخشهای متفاوت بافتی و یا ارگانیکی جمع‌آوری کرده و برای فعالیتی جدید آماده و اکنش شده بود.

بر اساس همین آزمایش ثابت گردید که مغز بیرون آمده از وجود موجود اعم از انسان و یا حیوان در حالت مجرد بسی فعالتر بوده و چون متجزای از وجود و سیستمها مختلف ارگانیکی عمل می‌کند، خود دنیایی پیچیده و کنشها و واکنشهای مخصوص به خود دارد.

دکتر لاورنس^(۱) متخصص مغز و اعصاب بعد از این آزمایشان خود به آزمایشات دیگری دست زد و با متصل ساختن مغز به دستگاه الکترونیکی که از سوی دیگر وجود حیوان نیز به دستگاه متصل بود، توانست اعضا و بدن حیوان را همانگونه که خود می‌خواهد به حرکت وادار نماید. یعنی در حقیقت دستگاه الکترونیکی تحت اختیار دکتر لاورنس که از سویی به مغز و از سوی دیگر به بدن میمون وصل بود، خود کار مغز و فرامین مغزی را انجام میداد. به عبارتی روشنتر مغز انباشته‌ای از جریانهای الکترونیکی شده بود که هرگاه این

1-Dr. Lawrence

جریان بر حسب نیاز دکتر لاورنس متغیر می‌گردید، حرکات و کنشها و واکنشهای میمون نیز به همان صورت انجام می‌گرفت. در این آزمایش دکتر با به کار اندازی حرکات دست و پای میمون به دلخواه خود اصل قضیه و استنباط علمیش را ثابت کرد.

پروفسور ژوسه دلگادو^(۱) از اساتید دانشگاه یال^(۲) در این زمینه ادعاهایی دارد که بسی جالب هستند. او ادعاهای خود را با آزمایش به منصفه ظهور رسانده و در کنفرانسی حین نشان دادن فیلم آزمایشات خود می‌گوید:

«من در مغز میمونی به نام پدی^(۳) که از نوع مؤنث بود آزمایشات و اعمال جراحی خاصی انجام دادم. من در مرکز سیستم خشم مغز میمون چند موردی عمل سوند انجام داده و در زیر لایه نازک همین مرکز دستگامی گیرنده و بسیار ظریفی کار گذاشتم. زمانی که پدی خشمگین می‌شد، من با فشار دادن چند دگمه‌ای از دستگاه فرستنده خود پدی را به مانند بره‌ای آرام و بی‌آزار می‌ساختم.» البته این آزمایشات در حضور بسیاری از منصوبین رسانه‌های گروهی و دانشمندان انجام گرفته بود که همین آزمایشات خود زمینه‌ساز بسیاری از حقایق و طرحها و پیش‌درآمد بسیاری از فرضیه‌ها و تئوریه‌ها گردیدند.

پروفسور جیلز بریندلی^(۴) یکی از جراحان مغز و اعصاب شهر لندن است که همین اینک در روی مغز انسانی به تحقیقات مفصلی دست زده است. او در چند سال پیش برای

1-Prof. Jose Delgado

2-Yale

3-Peddy

4-Prof. Giles Brindley

آزمایش تئوریهای خود دست به آزمایش جالبی زد و به نتایج ثمربخشی نیز نایل آمد. او بر روی مغز زنی سالخورده و نابینا کار کرده و در قسمت نرم مغز زن نابینا حدود هشتاد الکتروود بسیار ریزی جایگزین کرد و پس از آن که عمل به پایان رسید و زن نابینا دوران نقاهتش را به پایان رسانید، موفق شد اشکال هندسی را مشاهده نماید!

در کلینیک مغز و اعصاب دانشگاه نیو اورلئان^(۱) نیز بر روی قسمت حس لذت مغز سه مرد الکترودهایی کار گذاشته شد که به وسیله دستگاههای فرستنده‌ای به کار می‌افتادند و واکنش نشان می‌دادند. هر زمان به دستگاه فرستنده دست می‌زدند، ناخواسته نیاز جنسی و فیزیکی آنها به اوج می‌رسید و سعی داشتند به هر نحوی که شده نیاز فیزیکی خودشان را مرتفع سازند. بعد از این آزمایش متخصصان امر امیدوار شدند که در آینده‌ای نه چندان دور میتوان بسیاری از بیماران سرد مزاج اعم از مرد و زن و افراد ضعیف از لحاظ قدرت جنسی را بدین طریق درمان کرد.

□ علم بیوتکنیک چه سخنی دارد؟

علم بیوتکنیک و به عبارتی علم زیست فنی هنوز در میان سایر علوم بسیار جوان بوده و در شرایطی است که تازه گامهای نخستین خود را برمی‌دارد. با اینکه یک دهه و اندی از

بلوغ این علم نگذشته است، اما در ساحة خود گامهای بسیار بزرگ و مثبتی برداشته که امید می‌رود در آینده با کشف بسیاری از زازها و با نتایج به عمل آمده از آزمایشات این علم بتواند راه‌گشای بسیاری از معضلات باشد. حال سؤال این است که آیا علم بیوتکنیک خواهد توانست در رابطه با مغز مجرد که به نام «کیبورگ»^(۱) معروف است به موفقیت‌هایی برسد؟ آیا همین علم قادر خواهد بود میان مغز مجرد و اتحاد و ائتلاف فرامینی آن با رایانه به نتیجه برسد؟ بدون تردید به این موفقیتها نایل خواهد آمد.

دکتر آر. ام. پیج^(۲) مدیر آزمایشگاههای تحقیقاتی نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا در رابطه با انجام پروژه‌ها، طرحها، اندیشه و تفکرات و نقشه‌ها به وسیله مغزهای تجریدی و تحت فرامین رایانه‌ای که به دور از احساسات انسانی باشد، نظرات و ایده‌های زیادی دارد که در کنفرانسهای متعددی آنها را بیان داشته و بر روی اعتقادات خویش پایبند بوده و ایمان دارد. او ادعا میکند که باید علم بیوتکنیک به حدی برسد که بتواند در خدمت نیروی دفاعی و عملیاتی باشد. یعنی اگر روزی این علم بتواند به درجه‌ای برسد که به راحتی قادر باشد نیروهای نظامی را به طریق هدایت مغز رایانه‌ای و تجریدی به کار بگیرد بدون آنکه تجزیه و یا تحلیل احساسی در آن دخیل باشد، چه بسا بسیاری از اهداف و نقشه‌های نظامی و عملیاتها در اندک زمانی

1-Kyborg

2-Dr. R. M. Page

به نتیجه برسند. او ادعا می‌کند که نیروهای مقتدر کشورهای ابر قدرت مانند آمریکا باید دارای سربازانی باشد که هر زمان لازم شد، آنها را بدون آنکه خود از طریق برداشتهای ذهنی و یا فکری و احساسیشان عملی بکنند، به سهولت بتوان به میادین جنگ و عملیات فرستاد.

حال معلوم نیست که این اهداف و نقشه‌ها چه زمانی به تحقق خواهند پیوست و چگونه با واکنشهای انسانی و مردمی در سطح جهان مواجه خواهد شد.

پروفسور رابرت ال. سینشایمر^(۱) از انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا در رابطه با احتمال موفقیت‌های تحقیقات علمی بیوتکنیک چنین اظهار نظر می‌کند:

«علوم طبیعی و تاریخ فنون در دوران گذشته و به خصوص در قرن حاضر این را ثابت کرده و نشان داده است که بسیاری از دانشمندان و عالمان در تحقیقات انجام داده و به نتیجه به این موضوع رسیده‌اند که فرضیات و نتایج همگام با همدیگر پیش نرفته و نتیج آن طور که ساده انگاشته می‌شوند به سهولت دست یافتنی نیستند و به راحتی قابل اجرا هم نمی‌باشند.»

اگر موضوع مغزهای کیبورگ را بار دیگر در نظر بگیرم و باور کنیم که به سادگی و در چند سال آینده علم بیوتکنیک به درجه‌ای از ارتقاء خواهد رسید که خواهد توانست در میان میلیونها سلول مغزی انسان میلیونها و یا حداقل صدها هزار

I-Prof. Robert L. Sinsheimer

سلول الکترودی کار بگذارد تا بتواند هر کاری را که کارگزاران خواسته‌اند انجام دهد، بسی خیال واهی و سطحی است. زیرا هنوز علم پزشکی به این نتیجه نرسیده است که بدانند آیا مغز دارای ظرفیت بی‌انتهایی در جذب و انبار کردن اطلاعات می‌باشد یا اینکه در این قسمت از اعضای انسان نیز تا حدودی مرز و محدودیتهایی وجود دارد. البته من منکر این نیستم که علم قادر به این کار نخواهد بود، ولی اعتقاد ندارم که در عصر حاضر علم بیوتکنیک بتواند به این نتیجه برسد. زیرا هنوز علم پزشکی به درستی و به طور کامل موفق نشده که از رازهای بین سلولهای مغز انسانی که مابین ۱۸۰۰-۱۳۰۰ گرم وزن دارد، سر در بیاورد. تا به امروز این امر ثابت شده که از میان این همه سلول حافظه‌ای مغز تنها بخش اندکی از آن به کار افتاده و اطلاعاتی را در خود جمع‌آوری کرده و به تجزیه و تحلیل پرداخته و آنگاه زمینه‌کنشها و یا واکنشهای عمومی و فردی را فراهم آورده است. اگر روزی مغز تجربیدی و یا به عبارتی کیپورگ به وسیله خود انسان و یا رایانه بدون تأثیر احساسات به کار بیفتد، معلوم نیست جهان دارای چه چهره و نمادی خواهد بود و زمان حاضر تا چه اندازه‌ای با دنیای آتی تفاوت پیدا خواهد کرد.

جراحی مغز و اعصاب و تحقیقات انجام پذیرفته در رابطه با آن نه تنها برای امروز که برای آینده دارای اهمیت به سزایی است. این نوع تحقیقات گرچه از ابعاد مختلفی قابل بررسی و تبیین هستند، ولی از نظر اینکه در آینده برای کشف راز دفرمه

کردن مجموعه‌ها و یا دستکاری نمودن سلولهای متفاوت مغزی در بخشهای گوناگون درون مغز بسیار مهم بوده و شاید همین موضوع خود بتواند در آینده راز ارتباط با انسانهای فضایی را نیز فاش سازد. یا اینکه بتواند زمینه ساز ارتباطات انسانهای زمینی با موجودات احتمالی فضایی باشد.

در رابطه با رسیدن به ستارگان و نیل به آرزوی بشر در ایجاد ارتباط با موجودات فضایی دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه تا زمانی که بشر فاقد وسایل پروازی که قدرت سیر آن در فضا نزدیک به سرعت نور (۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه) بوده باشد، نخواهد توانست حتی به نزدیکترین ستاره خود به نام آلفا قنطوریس برسد، چه برسد به اینکه به سایر ستارگان دست یابد. این ستاره از کره ماه در حال حاضر حدود $\frac{4}{3}$ سال نوری فاصله دارد و برای رسیدن به این ستاره باید با وسایل امروزی حدود ۳۰۰۰ سال بر حسب ساعت پرواز (۲۶۲۸۰۰۰۰ ساعت پروازی) انجام داد تا بدان ستاره رسید. این فکر و تصور از همین ابتدا مضحک به نظر می‌رسد و مسلم است که هیچ وسیله‌ای نمی‌تواند در این مدت به نتیجه برسد و از سویی دیگر اگر فرض بر این باشد که انسان قادر است با همین وسایل و موشکهای فضایی خود مسافت یاد شده را بپیماید، آن وقت این سنوآل مطرح خواهد شد که در مسیر طولانی وسایل سوخت خود را چگونه تأمین خواهد کرد. کدامین انسان در حدود ۳۰۰۰ سال قادر خواهد بود زنده بماند تا به مقصد برسد و نتایج

تحقیقات و سفرش را به زمین حداقل مخابره کند؟
 برخی از دانشمندان اعتقاد بر این دارند که این کار تا زمانی که مغزهای کیبورگ ایجاد نشده‌اند امری شدنی نخواهد بود. اگر روزی این کار محقق شود و مغز موجود در میان مایعی خاص که از سوی دیگر به رایانه متصل است، خواهد توانست انسان را به راحتی در مدت زمان طولانی‌تری به مقصد هدایت کند. یعنی به عبارتی روشنتر دانشمندان بر این عقیده هستند که وقتی انسانهایی فاقد مغز اصلی خود بشوند و مغزشان در درون مایعی خاص نگهداری شود و از سوی رایانه‌ها و به کمک سلولهای الکترودی هدایت گردند، آن زمان گرسنگی و یا تشنگی و خستگی و ... برایشان مطرح نبوده و آن گونه که هدایتگران زمینی اراده نمایند، بدان حالت تصورات ذهنی خواهند داشت و تا رسیدن به مقصد بدون هیچ مشکلی به راهشان ادامه خواهند داد.

دکتر راجر ای. مک‌گوان^(۱) که در رابطه با مسایل مغزهای هدایت شونده و کیبورگ فعالیت تحقیقاتی دارد و خود ابراز می‌دارد که در ابتدای کار است و نمی‌تواند با نتایج ساده و اندک کنونی به نتایج کلی‌تری برسد، در مورد ایجاد موجوداتی که با نیروی الکترونیکی هدایت شوند، عقاید عجیبی دارد. او اعتقاد دارد که تمامی موارد ناهمگون موجود در حیات انسان از قبیل خستگی، بیماری، فرتوتی، از کار افتادگی و ... مربوط به مغز و

1-Dr. Roger A. Macgowan

تفکرات درون آن است. او معتقد است که اگر روزی علم بتواند
بدان درجه‌ای از خلاقیت برسد که مغز انسان را به طور کلی
اختیار داشته باشد و آن را طبق خواسته خود هدایت کند و از
همه مهمتر تصورات و القائنات فکری را انسان را آن طور که لازم
می‌داند، هدایت نماید، دیگر مشکلات یاد شده انسان را آزار
نخواهد داد. بر اساس اظهارات و عقاید او، انسان دارای مغز
کیبورگ نه خستگی را خواهد دانست نه پیر و فرتوت خواهد شد.
نه بیمار خواهد شد و نه سردی و گرمی را بدان صورت که ما
حس می‌کنیم، احساس خواهد کرد. انسان کیبورگ دارای
مجهولات تفکری نخواهد بود و مغز او آکنده از هر نوع اطلاعات
خواهد بود. سلولهای کلی مغزش به کار خواهند افتاد و بیش از
آنچه دهها انسان اطلاعاتی را در مغزشان انباشته نماید، انسان
کیبورگ دارای آن خواهند بود و یک مغز انسانی به اندازه دهها
انسان دارای معلومات خواهد بود. چنین انسانی اگر در
ابتدایی‌ترین سفینه فضایی نیز گذاشته شده و به فضا اعزام
گردد، در مسیر منتهی به هدف هیچگاه خسته نشده، بیمار
نگشته، سالخورده نخواهد شد و بدون هیچ مانع و یا مشکلی به
مقصد خود نایل خواهد آمد.

▣ ارتباط با انسانهای فضایی:

تحولات مربوط به سفرهای فضایی و ارتباط با موجودات
آن به قدری افزایش یافته و نیرومند است که شایسته می‌دانم در

اینجا از سفینه لونیك ۲(۱) که بدون سرنشین در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۵۹ به فضا پرتاب گردید، سخن به میان بیاورم. در این تاریخ نخستین سفینه به فضا پرتاب شد تا اگر در فضا انسانهایی بوده باشند، به وسیله آن با زمین ایجاد ارتباط نمایند. حدود ده سال بعد از این ماجرا نخستین سفینه سرنشین دار به سال ۱۹۶۹ به فضا پرتاب شد و پای انسان برای اولین بار به سطح ماه برخورد. از آن تاریخ تا به امروز تمامی سفرهای فضایی انسان با موفقیت به پایان رسیده و اکثر این مسافرتها را فضانوردان آمریکایی و یا روسی انجام داده اند. برای اطلاع فهرستی از تعداد سفرهای فضایی انسان به فضا را ذیلاً قید می کنم:

عنوانین سفر	سفرهای آمریکا	سفرهای روسیه
سفر به دور دنیا	۵۲۹	۲۷۲
سفر به کره ماه	۱۲	۶
سفر در اطراف ماه	۶	۵
سفر به کره مریخ	-	۲
سفر در اطراف خورشید		۸ ۱۱

در رابطه با تعداد مسافرتهاى فضایی با سفینه های سرنشین دار نیز چنین آماری از ابتدا تا سال اخیر (۱۹۹۲) به دست آمده است:

عنوانین سفر	سفرهای آمریکا	سفرهای روسیه
تعداد کل مسافرتها	۱۵	۹
سفر به دور زمین	۸۴۰	۳۱۰
حضور فضانوردان در فضا بر حسب ساعت	۲۷۷۳	۵۳۳

در بهار سال ۱۹۷۳ تصمیم گرفته شده بود که ایستگاه اسکای لب^(۱) (آزمایشگاه کیهانی) که مورد توجه و علاقمندی ورنر فون براون^(۲) بود از پایگاه هوافضایی ناسا در هوستون^(۳) به فضا ارسال گردد. از آن روز تا به امروز در هر پرواز آپولو^(۴) هر کیلوگرم سنگینی وسایل مورد حمل با دقت محاسبه می‌گردد، زیرا برای هر کیلوگرم سنگینی سفینه لازم است که مقدار ۵۱۸۰ کیلوگرم سوخت مورد مصرف قرار گیرد. ایستگاه اسکای لب که برای مأموریتی چهار هفته به فضا اعزام می‌گردید، از هر لحاظ دارای امکانات رفاهی بود. در این ایستگاه فضایی به اندازه ۱۴ متر طول و ۶/۶ متر عرض در نظر گرفته شده بود تا فضانوردان در درون آن به راحتی به هر سویی حرکت کرده و خودشان را در درون قفسی آهنی تصور نمایند. در این ایستگاه اتاقهای کار، اتاقهای خواب و حتی مخزنی انباشته از آب به مقدار ۲۰۰۰ لیتر در نظر گرفته شده بود. این

1-Skylab
3-Houston

2-Werner Von Braun
4-Apollo

مقدار آب هم نیازهای آشامیدنی فضانوردان را تأمین می نمود و هم اینکه نیازهای استحمامی آنان را مرتفع می کرد. در درون یخچالها و فریزرهای درون ایستگاه نیز از انواع میوه ها و سبزیجات گذاشته شده بود که در صورت نیاز از آن مصرف نمایند. فضانوردان در سایه داشتن وسایل مخابراتی پیشرفته ای قادر بودند در هر دقیقه و هر زمان که لازم بود با مرکز کنترل در هوستون ارتباط برقرار نمایند و این امر در سایه وجود بی سیم و رادیوهای مخابراتی مجهز مقدور بود. این کار در شرایطی انجام می گرفت که در سطح زمین حدود ۱۶۰ مجموعه تلکس وجود داشت و هر لحظه به کار خود ادامه می دادند و فضانوردان در این مسافرت قصد داشتند ارتباطات مکالمه ای خودشان را از ورای این همه مجموعه مخابراتی به مرکز هوستون برسانند. برای اینکه در مدت چهار هفته فضانوردان از همان لباسی که بر تن داشتند مدام استفاده ننمایند، مسئولین بر آن شده بودند که در درون اسکای لب حدود ۶۰ دست لباس متفاوت بگذارند تا در صورت نیاز مورد استفاده قرار گیرند.

اگر کتابی را که به عنوان ارباب خدایان در سال ۱۹۶۸ به چاپ رساندم تا حدودی به تأخیر می انداختم و در بین مضامین آن از سفر آینده بشر به فضا و ایستگاه فضایی اسکای لب که در سال ۱۹۷۳ به فضا پرتاب شد، سخن به میان می آوردم، خدا می داند اکنون درباره من چه حرفهایی که نمی گفتند.

بعد از سالها تلاش و تحقیق سرانجام سفینه بدون سرنشین پیونیر اف. (۱) از پایگاه کیپ کندی (۲) به فضا پرتاب گردید تا از منظومه شمسی خارج گردد. برنامه سفر این سفینه در حدود یک صد سال در نظر گرفته شده است. بعد از پرتاب این سفینه، یعنی در حدود ۳۶۰ روز بعد از پرتاب به تاریخ فوریه سال ۱۹۷۳ همین سفینه اعلام کرد که به نزدیک بزرگترین سیاره منظومه شمسی یعنی مشتری رسیده است. البته طول خط استوای این سیاره در حدود ۱۴۳۶۴۰ کیلومتر می باشد. ناگفته نماند که مشتری از تمامی سیارات موجود در منظومه شمسی بزرگتر بوده و فاصله آن با زمین بسی زیادتر است. اگر پیونیر از این سیاره دور می شد مسلماً از منظومه شمسی نیز خارج می گردید. البته همین اتفاق نیز رخ داد. پرتاب این سفینه ۲۰۰ کیلوگرمی به فضا در دنیای علم و ستاره شناسی و حتی فضانوردی حادثه ای بس عظیم شناخته می شد. نتایجی را که همین سفینه به دست می آورد، دنیای علم را به شدت تکان می داد و پرده های خیال و نظریات متفاوت را یکی پس از دیگری به کنار می کشید و حقایق را آن چنان که هست به معرض نمایش می نهاد.

سرعت در نظر گرفته شده برای سفینه پیونیر جهت گذر از کنار مشتری بر حسب تمایل بالاستیک نزدیک به ۵۲۰۰۰ کیلومتر در ساعت بود. این سفینه از نوک موشک اتمی سه طبقه

1-Pioneer F.

2-Cape Kennedy

اطلس-سنتاتور^(۱) به فضا رها شده و به مسیر خود رانده شده بود. تا بدان روز هیچ وسیله و یا سفینه‌ای بدان پایه از سرعت نرسیده و امید می‌رفت که پیونیر با داشتن مخزن نیروی اتمی خود تا چندین سال (حداقل ۱۰۰ سال) به راه خود ادامه بدهد. به خاطر اینکه دانشمندان واقف بودند که در نزدیکی مشتری و یا به دور از منظومه شمسی دیگر تابش نور خورشید به سفینه در حدود یک بیستم آن در کره زمین خواهد بود، لذا در روز سفینه مخازن جذب نیروی خورشید و باطریهایی که با نور خورشید تغذیه می‌گردند در روی سفینه کار گذاشته بودند. برای نخستین بار در روی سفینه پیونیر اف. آزمایش استفاده از نیروی خورشید و اتم نیز بدنی ترتیب انجام گرفته بود. در چنین سفینه‌ای کارکرد سیستمهای تأمین انرژی بدین گونه بود که با آمیختگی پلوتونیوم-۲۳۸ با دیواکسید حدود ۲۸ تریلیارد (10^{15}) کیلومتر انرژی تأمین می‌گردید که این مقدار برای ارسال سیگنالهای مخابراتی پیونیر به مرکز کنترل در روی زمین کفایت می‌کرد. البته به عقیده من ارزش محاسباتی در اعزام پیونیر اف. چندان مهم نیستند که بتوان در مورد آنها در اینجا به بحث پرداخت، زیرا آنچه که در این سفینه کار گذاشته شده بود و از جنس آلومینیوم-طلا به حساب می‌آمد بیش از هر چیزی اهمیت داشت و مورد بحث من در این بخش می‌باشد. جنس مورد نظر و چیزی مهم در حقیقت پلاکتی از آلومینیوم-

1-Atlas-Centaur Rocket

طلا بود که در عرشه سفینه کار گذاشته شده بود. قبل از اینکه سفینه پیونیر اف. به فضا پرتاب گردد، در مورد وظایف آن در محافل مختلف علمی بحثهای زیادی شده بود. به نهایت همه دست اندرکاران بر آن شده بودند که چنین سفینه‌ای را برای کشف رازهای ناشناخته فضا به فضا پرتاب نمایند. تمامی احتمالاتی که در نظر دانشمندان وجود داشت در زمره وظایف و مأموریت این سفینه گنجانده شده بودند. از همه مهمتر اینکه برخی از دانشمندان عقیده بر این داشتند که در فضا موجودات زنده‌ای که شاید از انسان باشعورتر باشند، وجود دارد و لذا برای ایجاد ارتباط با چنین موجوداتی در مأموریت پیونیر اف. فصلی جداگانه باز شده بود.

پروفسور کارل ساگان^(۱) از دانشگاه کورنل^(۲) که در رشته فیزیک و اگزوبیولوژی (زیست شناسی خارج از زمین)^(۳) فعالیت داشته و در این موارد کارشناس و متخصص معروفی به شمار می‌رود، به همراه فرانک دریک^(۴) از مرکز مطالعات هوا-فضایی ناسا^(۵) اعتقاد بر این داشتند که در سیارات دیگر موجودات زنده‌ای وجود دارند؛ به همین خاطر همان پلاکت را در عرشه پیونیر اف. کار گذاشتند تا در صورت رؤیت انسانهای

1-Prof. Carl Sagan

2-Cornell University

3-Exobiology

4-Frank Drake

5-NASA = National Aeronautics and Space Administration

بیگانه در فضا از چگونگی آناتومی انسانهای کره زمین آگاه گردیده و اگر لازم دیدند با آنها ایجاد ارتباط نمایند. این پلاکت در ابعادی $12/50 \times 29 \times 1/27$ سانتیمتر در نظر گرفته شده و در روی سفینه نصب گردید. مضامین پلاکت از همه چیز مهمتر است که شایسته خواهد بود به آن پردازیم.

مضامین روی پلاکت به زبانهای زنده دنیا نوشته نشده است، زیرا اگر مسئولین مضامین آن را به زبانهای انگلیسی و یا روسی، فرانسوی، آلمانی و عربی و غیره می نوشتند، صد در صد انسانهای موجود در سایر سیارات از آنها چیزی متوجه نشده و به ماهیت و خواسته مسئولین و دانشمندان در روی زمین پی نمی بردند. از این رو ترجیحاً تصمیم گرفتند از زبانی استفاده نمایند که حالات ایماء و اشاره داشته باشد و لااقل از روی مستندات تجسمی پی به اصل موضوع ببرند. پروفیسور ساگان و دکتر دریک خطی را در این رابطه ایجاد کردند که هر فردی قادر به درک آن بود.

حال سؤال این است که پلاکت دارای چه مضامینی بود و مسئولان قصد داشتند چه مفاهیمی را به انسانهای موجود در سایر سیارات برسانند؟ در این پلاکت روشن شده بود که پیونر اف. برای چه به فضا پرتاب گردیده و از طرف چه کسانی پرتاب گردیده است. در کنار این زمان پرتاب سفینه ذکر شده و از مسایل زیست محیطی کره زمین و موجودات درون آن مطالبی قید شده بود.

در روی پلاکت شکلی از وجود انسان به حالات مذکر و مؤنث ترسیم شده بود و در زیر آن منظومه شمسی و سیاره زمین نقاشی شده بود تا رؤیت کنندگان پلاکت دریابند که پیونیر اف. از کدامین سیاره به فضا پرتاب شده است. فواصل سیارات نسبت به خورشید با اعداد دو رقمی و به حالت ابجد نوشته شده بود و حالات سمبولیک داشتند. به طور مثال فاصله سیاره مرکوری (عطارد) از خورشید به اندازه ده تا ده قسمت یعنی ۱۰ نشان داده شده بود. بدین ترتیب فاصله زمین از خورشید نیز ۲۶ تا ۱۰ نشان داده شده بود. (۱۰ - ۱۱۰) این نوع شمارش به خاطر اینکه در تمامی مغزهای الکترونیکی و رایانه‌ای کاربرد دارد، محققاً از جانب انسانهای موجود در فضا نیز قابل نتیجه‌گیری می‌بود. در حقیقت در ایجاد رابطه میان انسانهای زمینی با فضایی از ارقام رایانه‌ای و حسابی استفاده شده بود. در سمت راست تصویر دو انسان زن و مرد ابتدا شکل پرتاب سفینه پیونیر اف. از زمین ترسیم شده و نقشه مورد تعقیب آن نیز در کنار آن نقاشی شده بود. آنها برای اینکه نوع دوگونه انسان را در کره زمین درک نمایند، آناتومی بدن زن و مرد را به حالت عریان ترسیم کرده بودند که انسانهای فضایی کاملاً آنها را دریافته و درک نمایند. دست مرد ترسیم شده را به بالا نقاشی کرده و علامت صلح را نشان داده بودند. یعنی مسلم بود که اگر احتمالاً انسانهای فضایی آن تصویر را می‌دیدند پی به صلح طلبی انسانهای روی زمین می‌بردند. در

سمت دیگر تصویر که نیمی از پلاکت را به خود اختصاص می‌داد، حدود ۱۴ خط ترسیم شده بود. در سایه همین خطوط و اعداد سمبولیک تاریخ حرکت سفینه و مکان آن و زمان سیر فضایی آن مشخص شده بود. برای اینکه خواننده پلاکت در قرائت آن دچار مشکل نگردد در سمت چپ و بالای آن نمادی از نقشه ترسیم شده بود. این دو تصویر و دایره در حقیقت نشانگر آن بود که تمامی کائنات به وسیله دو اتم هیدروژن پدید آمده‌اند. دانشمندان عقیده بر این داشتند که اگر در دنیاهای دیگر انسانهایی بوده باشند (ولو با داشتن مغزهای تکنیکی) مسلماً با درک این نماد درخواهند یافت که قامت یک زن و یا مرد معمولی به چه اندازه‌ای خواهد بود.

من بعد از اینکه این ماجرا را در مجلات علمی مورد مطالعه قرار دادم، سعی نمودم از نزدیک با دکتر دریک دیداری داشته باشم. از این رو در نیویورک با او ملاقات نموده و دلیل اینکه چرا پلاکت را از جنس طلا ساخته‌اند، جویا شدم. او در پاسخ گفت:

«سفینه پیونیر اف. قرار بود که در فضا حدود ۲۸ تریلیون کیلومتر مسافت را پشت سر بگذارد. این مقدار در حقیقت برابر با ۳۰۰۰ سال نوری بود. البته شاید بدانید که نور در هر سال حدود ۹۴۶۱ تریلیون کیلومتر مسافت را پشت سر می‌گذارد. مسلماً با گذشت این همه مسافت هر جسمی که در دنیا داریم در اثر فرسایش قابلیت خود را از دست می‌داد. برای اینکه مشکل فرسایش را حل کرده باشیم و بتوانیم پلاکت را همچنان که هست به دست انسانهای موجود در سایر کرات برسانیم مجبور بودیم جنس آن را از طلا انتخاب نموده و

استفاده قرار دهیم. ارزانترین راه و وسیله در این وسیله جنس آلومینیوم بود که به عنوان لایه پوششی از آن استفاده کردیم.»

از او پرسیدم که مضامین روی پلاکت برای چه کسانی در نظر گرفته شده بود؟

او در پاسخ چنین ابراز عقیده کرد:

«ما با تصور اینکه سرانجام انسانهایی در فضا آن را خواهند دید و برای اینکه بدانند سفینه پیونیر اف. چیست و از کجا آمده و به توسط چه کسانی به سمت آنها پرتاب شده، مجبور بودیم که چنان پلاکتی را ایجاد کنیم و مفاهیم و نکته نظرات خودمان را در آن بگنجانیم. از این رو این پلاکت و معلومات روی آن مرتفع کننده حس کنجکاوی انسانهای فضایی می توانست باشد. من و پروفیسور ساگان هیچ انتظار نداشتیم و نداریم که از فضا در پاسخ به این مضامین جوابهایی را حتی به شکل سیگنال دریافت نمایی. به همین خاطر ما تنها برای اینکه معلومات لازم را در حق خودمان به انسانهای فضایی ابلاغ کنیم، چنین تدبیری را اتخاذ نمودیم.»

البته باید اعتراف کرد که کار و اندیشه ساگان و دریک در نوع خود ابتکاری و قابل تحسین است. هر چند که نتیجه آن به شانس بستگی دارد ولی در نوع خود گام نخستین و مثبتی است که شاید بتواند در سالهای آینده و یا قرون آتی نتایج ثمربخشی به دست انسان زمینی بدهد.

حال شاید این سؤال به ذهن شما خطور کند که شاید پلاکت یاد شده به دست انسانهایی بیفتد که از دانش رایانه‌ای بی اطلاع هستند و یا هیچ دانش و فنی را نمی دانند. آن زمان چه

خواهد شد و مردمان بی فرهنگ و فاقد تمدن فضا از آن پلاکت چه نتیجه و تفکری خواهند داشت؟ آیا آنها چنان پلاکتی را که از جنس آلومینیوم و یا طلاست هدیه‌ای از جانب خدایان فرض خواهند کرد؟ آیا آنها نیز نمونه‌هایی از همان پلاکت را ساخته و در معابد خودشان جایگزین خواهند کرد؟ یا اینکه به فرزندانشان خواهند آموخت که چسان چنان پلاکت و لوحه‌هایی را ایجاد نمایند؟ آیا در آنجا نیز باستان‌شناسان تصور خواهند کرد که این پلاکت و نمونه آنها در اعیاد و مراسم دینی کاربرد داشته است؟ کسی چه می‌داند، شاید پلاکتی که از پایگاه کیپ کندی به فضا به وسیله پیونیر اف. ارسال شده بیش از حد تصور ما سئوالات و مفاهیم زیادی را در اذهان انسانهای فضایی پدید آورد.

اگر باور داریم که در سیارات دیگری انسانهای باشعوری - چه متمدن و یا غیر متمدن - وجود دارند و در سال ۱۹۷۲ دست اندرکاران علوم مربوطه با پیونیر اف. نمونه‌ای از تصاویر عریان ما را با تعدادی از ارقام و معلومات به فضا ارسال داشته‌اند، چرا باور نکنیم که شاید انسانهای موجود در فضا پاسخی به ما نداده‌اند؟ چرا باور نداشته باشیم که شاید آنها نیز برای ارتباط با ما اقداماتی را انجام نداده‌اند؟

اگر پیام ما به فاصله ۳۰۰۰ سال نوری به آن سوی کائنات رسیده است، چرا باور نداشته باشیم که پیام دیگران به ما نرسیده است و یا نخواهد رسید؟

زمانی که تصویر نمونه‌ای پلاکت موجود در پیونیر اف. را با لوحه‌های طلایی به دست آمده از اینکاها را در زیر ذره‌بین مورد مقایسه قرار دادم، دقیقاً شباهتهایی را در میان اشکال دایره‌ای، ارقامی و یا سایر چیزها مشاهده کردم. آن گاه پیش خود پرسیدم که چرا انسان عصر حاضر که قادر است به هر جای کائنات دسترسی داشته باشد - به حدّ محدود از لحاظ امکانات فیزیکی - با مشاهده این آثار باور ندارد که انسانهای گذشته دارای علمی بودند که می‌توانستند مفاهیم و مضامین را آن طور که امروزه ساگان و یا دریک پدید آورده‌اند، خلق نمایند؟ جایی که ساگان و دریک قادر هستند مفاهیم خود را در روی لوحه‌ای طلایی به شکل سمبولیک ایجاد نموده و درج نمایند، محققاً با وجود تشابهات زیادی از لحاظ شکل و حالات، بشر کنونی و ساگانها و دریکهای دیگر قادر خواهند بود که لوحه‌های اینکاها و یا مایاها را بخوانند و پرده از راز آنها برکشند.

آیا این زحمت و تلاش ارزش آن را ندارد که دنیای نامفهوم گذشتگان آشکار گردد؟ اگر برحسب شانس نیز تصور کنیم به عقیده من بهتر است کار را شروع نماییم و اگر شانس با ما یار بود که به نتیجه خواهیم رسید و در غیر این صورت باز چیزی از دست نداده‌ایم.

□ امکان رسیدن به سیارات دیگر :

در کتاب اراهه خدایان ادعای همراه با تردیدی بیان داشته بودم که شاید سرعت نور بیش از همه پدیده‌ها سریعتر نباشد. چنین تفکر متردانه من در آن زمان با انتقادات زیادی همراه شده بود. زیرا انیشتین ثابت کرده بود که هیچ چیزی به اندازه نور سریع نیست.

انیشتین با در نظر گرفتن عامل زمان (t) در فرمول خود نور را پدیده‌ای غیر قابل تغییر در کائنات مطرح ساخته بود. به عبارتی، زمان موجود در دو موشک بر اساس وضعیت حرکتیشان خیلی سریع و یا خیلی کند می‌گذرد. انتها و مکانهای دور در حال تغییر و تحول هستند، در آن صورت جسمی که در زیر سرعت نور حرکت می‌کند، با انرژی مشخصی هیچ زمانی به بالای سرعت نور نخواهد رسید و این اصلی است که هیچ موردی نمی‌تواند منکر آن باشد. در این صورت در انرژی بی‌انتها وضعیت به چه نحوی است؟

فیزیکدانان و ستاره‌شناسان امروزی اعتقاد بر این دارند که سرعت نور آخرین پله در تمامی حرکتهاست. پروفیسور دکتر وای. ای. ویلر^(۱) از دانشگاه پرینستون آمریکا^(۲) از جمله انسانهای واقع‌بین در فرضیه‌های عمومی است، به عنوان موجدان بمباران هیدروژنی شناخته شده و در فرضیات خود

1-Prof. Dr. Y. A. Wheeler

2-Princeton University

خیال پرداز نمی باشد. او چندی پیش برای اثبات فرضیات خود مدلی از سوپر مکان ایجاد کرده بود که در آن زمان و سرعت نور ارزش و مقدار خود را از دست می دادند. گرچه شما هم شاید این موضوع را باور نداشته باشید، اما او در این مدل سوپر مکانی خود ثابت کرد که سفاین مصنوعی فضایی در درون مکان یاد شده بدون از دست دادن زمان به هر نقطه‌ای که قصد داشتند می توانستند حرکت نمایند.

با اثبات ادعای او بسیاری از صاحب نظران بر آن شدند که به حالات واقعی سفر در فضا بیندیشند. از این رو چنین سئوالی به ذهن همه شان خطور کرد که آیا در فضا نیز می توان چنین مسافرت هایی را بدون از دست دادن زمان انجام داد؟ شاید هم مقدور باشد. اما این کار در حال حاضر شدنی نیست و امکانات اجازه آن را نمی دهند ولی دیر یا زود این عمل شدنی خواهد بود. با کشف بخشهای کوچکی از اتم به نامهای تاشیون^(۱)، لوکسون^(۲) و تاردیون^(۳) در دنیای فیزیک صفحه‌ای نوین باز شد. تمامی این بخشهای کوچک و منقسم شده از اتم در درون سیستم اینرشیال (حالت جبر، بیحالی، سکون) خود بیش از سرعت نور دارای سرعت هستند. البته باید این را توضیح داد که سیستم اینرشیال در حقیقت سیستمی است که در آن نیروی غالب بر انرژی وجود نداشته و تنها نیرویی در آن حاکم است که

1-Tachion
3-Tardion

2-luxon

توده‌ای را به حالت سکون و استراحت و یا حرکات نامنظم و ادار سازد. تاشیونها، لوکسونها و تاردیونها به طور مرتب بیش از سرعت نور به سرعت خود ادامه می‌دهند. بدنی علت تا به امروز هر محاسبه و یا معادله‌ای در مورد سرعت در نظر گرفته شده در این سه بخش منقسم شده از اتم صدق نمی‌کند. دنیای ما که در حقیقت صاحب همین بخشهاست دارای سیستم اینرشیال می‌باشد. در حالی که دنیای خود لوکسونها، تاشیونها و تاردیونها دنیایی است که سرعت در آنها بیش از سرعتی است که در کره زمین وجود دارد.

امروزه تمامی فیزیکدانان از این موضوع با اطلاع هستند. از طرفی اخترشناسان نیز اعتقاد بر این دارند که سرعت نور آخرین مرز سرعت نمی‌تواند باشد. گروه تحقیق دانشگاه آکسفورد انگلستان^(۱) به سرپرستی وای. اس. آیلن^(۲) و جنو فری انداون^(۳) بعد از پنج سال تلاش و تحقیق به این نتیجه رسیدند که صورت فلکی گاو در میان ستارگان شناخته شده دارای میادین مغناطیسی عجیبی است که در آن میادین موجود در هر ثانیه نزدیک به ۶۰۰۰۰۰ کیلومتر سرعت دارند. این مورد ثابت کرد که در کائنات چیزهای هستند که دو برابر سرعت نور به حرکت ادامه می‌دهند. این حقیقت علمی ابتدای امر از طرف مجله علمی

1-Oxford university of England

2-Y.S. Ailen

3-Geoffrey Endaen

نیچر^(۱) به چاپ رسید و به همگان اطلاع داده شد. البته باید گفت که شاید این پدیده نیز نهایت اکتشاف سرعت در زمان نیست و در آینده چه بسا پدیده‌هایی کشف خواهند شد که نهایت مرز سرعت را تعیین خواهند کرد. از زمان کشف اتم تا به امروز چند سال می‌گذرد؟ از زمان کشف بخشهای مختلف اتم چه زمانی می‌گذرد؟ از زمان کشف اینکه هر ماده‌ای دارای مولکولی است و هر مولکول نیز از اتمهای مختلفی تشکیل شده‌اند، چه مدتی سپری گردیده است؟ برندهٔ جایزهٔ نوبل به نام نیلز بور^(۲) (۱۹۶۲-۱۸۸۵) در سال ۱۹۱۳ توانست مدل اساس اتم را به نام مدل بورش^(۳) برای نخستین بار کشف کرده و به دنیای علم عرضه دارد. او از آن زمان ثابت کرد که ترکیب نوترون و پروتون در اتم میتواند انرژی لازم را در راه اندازی اهداف صنعتی به کار برد. و همچنین ثابت نمود که نیروی اتم به تنهایی قادر است نیازهای انرژی دنیا را تأمین نماید.

▣ تازه‌های علم و تکنیک و ارتباط با عهد عتیق:

در ماه نوامبر سال ۱۹۵۲ که دولت آمریکا برای نخستین بار بمب هیدروژنی خود را برای آزمایش در جزایر مارشال منفجر ساخت، دنیا و جوامع انسانی دیگر نیروی انفجار حاصل

1-Nature
3-Borsche

2-Niels Bohr

از بمب اتم را که به شکل قارچ به هوا بلند بود فراموش کرد و دریافت که بمب و نیروی دیگری و قدرتمندتر از آن وجود دارد که بدون آسیب رساندن به پدیده‌های مصنوع بشر قادر است تمامی موجودات زنده را به سهولت از بین ببرد. ترس از انفجار بمبهای هیدروژنی مردم جهان را در برابر بمب اتمی به مصالحه ترغیب نمود.

تمامی این موارد و نشانه‌های موجود نشان دهنده آن هستند که هر چه در گذشته گفته شده و بدان اشاره رفته است و یا در اساطیر قید گردیده‌اند، در حقیقت نمادهای عینی هستند که ما در عصر حاضر شاهد و ناظرشان می‌باشیم. جایی که سرعت نور در برابر آخرین سرعت موجود در بخشهای اتم ناقص می‌ماند، دیگر نگرانی از اینکه با چه وسیله و چه تجهیزاتی به ستارگان و سیارات دیگر خواهیم رسید، بیهوده می‌نماید. زیرا در چنین شرایطی فاصله ما با ستارگان بسی اندک شده است.

زمانی که در داستانهای نویسندگان خیالپرداز مطالعه می‌کنیم که گروهی دارای سلاحهایی هستند که با آن می‌توانند دیوارها را به راحتی بشکافند و یا سنگها را ذوب نمایند و یا انسانها و موجودات را چون قطره آبی ذوب نمایند، شاید سالهای گذشته برایمان بعید و باورکردنی نمی‌نمود؛ اما در عصر حاضر و با کشف نیروها و انرژیهای موجود باید این مسایل را باور کنیم. چرا که هستند و امکان وجودشان محقق است. امروزه در سایه اشعه لیزر و قدرت آن نه تنها دیوار و

سنگ و انسان که هر چیزی قابل ذوب است.

امروزه چیزی از علم وجود ندارد که در پرده‌ای از ابهام بوده باشد. یا کشف شده‌اند و یا اینکه مورد شناسایی قرار گرفته و دانشمندان در صدد یافتن راز آن مسایل هستند. دیگر موضوع ذوب کردن فلزات و یا سنگ و انسان امری واهی و یا خیالی نیست، چرا که اشعه لیزر با تابش در روی تکه‌های مختلف آئینه و یا کریستال به اطراف و جهات مختلفی که مورد هدف است تابانده شده و به مقصود نظر می‌رسد. فنون در حال پیشرفت سریع کنونی چیزی را برای انسان عصر حاضر توأم با ابهام نگذاشته است. قبل از این برای استفاده تکنیکی از سختی و دوام یا قوت فعالیت‌های زیادی صرف می‌شد و یا اینکه این سنگ به بهای گرانی تهیه می‌گردید، اما امروزه فن و علم در کنار هم اجسام سختتر از این را کشف کرده و در آزمایشات و خواسته‌های خود به کار می‌برند.

زمانی که نور اشعه لیزر در کانون عدسی افکنده می‌شود، حرارت آن به اندازه‌ای است که اگر سختترین فلزات و یا آلیاژها را در برابر حرارت رو به فزونی آن قرار بدهیم در یک آن ذوب شده و بخار می‌گردند. این اشعه‌ها که از سوراخهای بسیار ریز میکروسکوپی به بیرون افکنده می‌شوند، کاربردهای زیادی دارند. امروزه این اشعه نه تنها در ایجاد ارتباط رادیویی در فضا و افزایش قدرت دید در دوربینهای نجومی کاربرد دارد که در سوراخ کردن منافذهای مورد نیاز در ساعت نیز به کار برده

می‌شود. جاهای بسیار ریزی که هیچ مته و یا دستگاهی قادر نیست با ظرافت کامل منفذ مورد نظر را باز کند، تابش اشعه لیزر این کار را با سهولت ممکن و شدنی می‌سازد.

به غیر از استفاده در مسایل فنی و تکنیکی، اشعه لیزر در طب و علم پزشکی نیز کاربرد فراوانی دارد. هم اینک بسیاری از معالجات و اعمال جراحی مورد انجام بر روی چشم و آب مروارید چشم با این اشعه انجام می‌گیرد. بدون اینکه چشم باز شود و یا اینکه اعمال چندین ساعته بر روی آن انجام پذیرد، تابش اشعه لیزر کار را برای متخصصان و جراحان چشم آسان ساخته است. استفاده از سلاحهای لیزری نیز یکی دیگر از مقوله‌های کاربرد لیزر است که امروزه در بلوک شرق و غرب از آن استفاده می‌نمایند و دیگر راز سلاحهای هسته‌ای چون افسانه‌ای باقی نمانده و پرده از اسرار آنها برکشیده شده است.

حال سئوالی که برای خود من مطرح است و شاید برای شما نیز مورد طرح باشد اینکه، آیا استفاده از اشعه لیزر محصول اندیشه و فکر قرن حاضر است یا اینکه چنین پدیده‌ای در گذشته و تاریخ گذشته نیز وجود داشته است؟

در کتاب دوّم موسی، قسمت هفدهم، سطور ۱۱ تا ۱۴ از سلاخی که با لیزر کار می‌کرده است، سخن به میان آمده است. شاید عده‌ای این را باور ننمایند، اما شما خود با مطالعه این سطور به حقانیت استنباط من پی خواهید برد:

«... و موسی، هارون و هور به بالای تپه رفتند. (۱۱) تا زمانی که موسی دستش را به هوا بلند کرده بود، غالبیت بنی اسرائیل را ثابت کرده و آنگاه که دستش را به پایین آورده بود، دریافته بود که غالبیت از آن آمالک (۱) می‌باشد. (۱۲) اما موسی نمی‌دانست که برای چه دستانش سنگین شده‌اند. آنها سنگی را در کنار موسی نهاده و موسی بر روی سنگ نشست. در این حال هارون و هور از دو طرف بازوان و دستان موسی را گرفته و سنگینی آن را متحمل می‌شدند. بدین ترتیب دستان موسی تا غروب خورشید به همان حال ماند و بعد از آن به حالت اولیه خود بازگشت.»

به راستی چه اتفاقی افتاده بود؟

تا جایی که از داستان جنگ بنی اسرائیل با آمالک بر می‌آید، گویا تا زمانی که دستان حضرت موسی به آسمان بلند بود، بنی اسرائیل غالبیت خود را حتمی می‌دانست و بلند بودن دستان وی عاملی در پیروزی‌شان به حساب می‌آمد. اما زمانی که دستان حضرت موسی به پایین افتاده بود، دیگر امیدی به پیروزی قوم بنی اسرائیل نمی‌رفت. و بعد از آن شکست آنان حتمی شده بود. در اینجا چنین سنوالی به ذهن خطور می‌کند که مگر چه چیزی در دستان حضرت موسی وجود داشته که باعث می‌شده قوم و لشکریان بنی اسرائیل خود را غالب بدانند؟ آیا چیزی توان بخش و یا قدرت افزا در دستان او بود و یا اینکه سلاحی وجود داشت که سربازان بنی اسرائیل را قدرتمندتر و

مبتکرتر ساخته بود؟ به قدر یقین اینگونه بوده است. زیرا اگر دنباله داستان حضرت موسی با آمالک را مطالعه کنیم در سطور آن به موضوع بس مهمی می‌رسیم که اشاره می‌کند از داستان حضرت موسی نوری بلند بود که چشمها را خیره می‌کرد. گویا این نور از بالای کوه سینا افکنده شده و در وسط داستان حضرت موسی انعکاس یافته و به چشمان سربازان دشمن اصابت می‌کرد و آنان را از نزدیک شدن به نزدیکی بنی اسرائیل باز می‌داشت. آیا نوری که در وسط داستان حضرت بود و به چشمان آمالکها اصابت می‌کرد، نمی‌تواند اشعه لیزر باشد؟

در جایی دیگر از داستان مذکور می‌خوانیم که عصای موسی خود نیز معجزه‌گر بوده و هر زمان آن را به جلو می‌برد و یا به جایی پرت می‌کرد، سنگ و انسان و یا حیوان در همان نقطه به بخار تبدیل می‌شدند و یا اینکه عصای وی به اژدهایی بدل می‌شد که همه را به ترس و بیم می‌انداخت و حتی فرعون نیز از این واقعه ترسیده و در برابر موسی سر تعظیم ظاهری فرود آورده بود.

□ احتمال وجود علم هوانوردی در گذشته:

در کتاب بازگشت به ستارگان از سنگی عجیب که نیمی از آن ماهی و نیمی دیگر انسان بود، سخن به میان آورده بودم. در جریان چاپ و نشر و پخش این کتاب بود که یکی از خوانندگانم

به نام هورست هاس^(۱) که در رابطه با تکنیک و فنون مکانیک مشغول بود با من به طور مکاتبه‌ای ارتباط برقرار کرده و ادعا نمود که همان سنگ عجیب ذکر شده در کتاب نوعی موتور نور استاوس^(۲) می‌باشد. همین موضوع انگیزه و فکر مرا به خود جلب کرد.

در اینجا لازم است سنگ یاد شده را توضیح بدهم. این سنگ از ناحیه سر در حقیقت محل تجمع هوا می‌باشد. که وقتی هوا وارد آن می‌شود با سوخت درون آن آمیخته شده و با فشار از طرف دیگر به بیرون رانده می‌شود و موجبات حرکت وسیله را فراهم می‌آورد. شدت گاز و تراکم موجود در آن باعث حرکت تند و سرعت بیش از حد وسیله می‌شده است. زمانی که این موضوع را دریافتم با برخی از دانشمندان و متخصصان امر موتور جت به گفتگو پرداخته و آنان نیز با مشاهده تصویر به عموم ادعا کردند که همان سنگ تمثیلی از موتور جتی بوده که در قدیم کاربرد داشته است. زیرا این سنگ و به عبارتی تمثیلی از موتور دقیقاً با موتورهای جت امروزی شباهت کافی دارد. هورست هاس بعد از اینکه پاسخ مرا دریافت با علاقمندی به دنبال آمده و با مقدار زیادی اطلاعات و مدارک لازم ادعا کرد که: - این شئی دقیقاً از لحاظ آئرو دینامیکی کامل و بی نقص ساخته شده است و ستاره‌ای را که در گوشه آن می‌بینید در حقیقت شمع جرقه زن موتور محسوب می‌گردد.

ناگفته نماند که این موضوع مرا به یاد میادینی در نازکا^(۱) انداخت که دقیقاً به باندهای فرودگاههای ما شباهت داشتند و خطوط و اشکال هندسی موجود در آنها که از هوا کاملاً هویدا هستند مرا به این باور رساند که مطلقاً در زمانهای گذشته وسایل پروازی وجود داشته‌اند و آن باندها نیز برای فرود هواپیماهای عصر گذشته ساخته و احداث گردیده‌اند.

در اینجا ذکر مطلبی را جایز و مناسب می‌دانم. چقدر شایسته خواهد بود که دوستان و همکاران مدرس من در مدارس و آموزشکده‌ها و دانشکده‌های باستان‌شناسی از این آثار تمدن گذشته به تفصیل بحث کرده و در این رابطه به تحقیق پرداخته و مطالب و فرضیات لازم را ارایه دهند.

□ عجایبی در مکان عجیبی دیگر:

جزیره پاسکال جزیره‌ای با هزاران اسرار ناشناخته است که برای تحقیق و بررسی تاریخ گذشتگان بسی مکان جالب و با ارزشی است. مازیر^(۲) فرانسوی در کتاب خود به نام عجایب و فانتزی جزیره پاسکال در رابطه با مجسمه‌های بدون ریش موجود در جزیره سخن به میان آورده و ادعا می‌کند با اینکه تمامی مجسمه‌های سنگی به حالت عمود در روی زمین کاشته شده‌اند و با گذشت چندین سال هنوز در جای خود استوارانه قرار گرفته‌اند، اما هیچکدام از این مجسمه‌ها دارای ریش نیستند به

غیر یکی از آنها که دارای چشمانی شبیه به سوسک می باشد. البته نمونه این نوع چشمان را در آثار پلاستیکی ژاپنی معروف به دوگو^(۱) مشاهده می کنیم. جای تعجب برانگیز این مجسمه شاخهایی است که از دو ناحیه سر به طرف بیرون زده شده اند. انگار دو چوب بر روی این سنگها کاشته شده است. اگر کسی ادعا کند که این مجسمه تمثیلی از حیوان خاصی است، باید بگویم که زحمت بیهوده ای به خود داده و تصویری غلط دارد. زیرا در تاریخ زیست محیطی جزیره پاسکال تا به امروز نشانه ای از حیوان و یا حیوانات شاخدار دیده نشده است. اگر به قدمت تاریخی این مجسمه توجه داشته باشیم، زمان ساخت و پردازش مجسمه به چندین سال قبل از میلاد مسیح مربوط می گردد و در جایی که در تاریخ جزیره هیچ حیوان شاخداری دیده نشده باشد، چگونه ممکن است که باور کنیم در این جزیره سنگ تراشان و مجسمه سازان از روی حیوان و یا حیوانات شاخداری اقدام به نمونه برداری نموده اند؟ البته ادعای اینکه سنگ تراشان و صنعتگران قدیمی از خیال پردازای محروم بوده اند نیز امری بدیهی می نماید. زیرا انسان با داشتن قدرت فکر و اندیشه مسلماً دارای نبوغ و افکار خیال پردازانه ای نیز هست. به عقیده من مردمان نخستین این جزیره آنچه را که دیده بوده اند همان را تقلید کرده و در روی مجسمه ای سنگی به تمثیل ظاهر ساخته بوده اند.

لوئیز پاولز^(۱) و ژاکس برگیر^(۲) در تحقیقات خود ادعا کرده‌اند که با توجه به وجود آثار و نمادهای ظاهری از انسانهای گذشته و تجهیزات و متعلقاتی که به آن آثار ترسیم کرده و یا تجهیز نموده‌اند نشان می‌دهد که انسانهای گذشته در زمان خود از نزدیک با موجودات خارق‌العاده و خارج از زمین روبرو شده و آنچه را که دیده‌اند بر روی آثار خود نقش داده و یا ظاهر ساخته‌اند. این دو شخص محقق با تکیه به یافته‌های موجود در جهان ادعا دارند که انسانهای گذشته دارای فن و تکنیک پیشرفته‌ای نبوده‌اند و موجودات دیگری از فضا به روی زمین آمده و آنچه را که لازم بود به انسانها آموخته‌اند و انسانهای گذشته نیز از تعلیمات اخذ شده به نحو احسن بهره‌برداری نموده و به تکنیک و علوم و زندگی متمدنی در حدّ توان و قابلیت ود رسیده‌اند. آنها با تکیه به نمونه‌های موجود در کوههای هونان^(۳) جمهوری خلق چین که به شکل برجستگیهای سنگی در روی دیوارهای غار موجود هستند و شکلی از انسانهایی است که دارای کلاهخودهای عجیب و خرطومی به مانند فیل می‌باشند، ادعا دارند که در گذشته به قدر یقین انسانهای فضایی با لباسهای امروزی فضانوردان به روی زمین آمده‌اند و مردم نیز با رؤیت آنها آنگونه که شایسته و بایسته بوده است به تصویر کشیده‌اند. زمانی که خودم شخصاً از نزدیک با این

1-Louis Pauwels
3-Hunan

2-Jacques Bergier

نمونه‌ها مواجه گردیدیم، با حیرت دریافتم که نمونه‌های تصویری در روی دیوارها دقیقاً به مانند لباسهای غواصان و یا فضانوردان امروزی است.

البته برخی از افراد ادعا دارند که این نوع اشکال نیز تصویری نمادین از خیالات مردمان گذشته است. به عبارتی روشنتر ادعایشان بر حول این موضوع می‌چرخد که انسانهای گذشته چون به درایت و آگاهی کامل آنچه را که دیده و شنیده بودند، در نیافته و تشخیص نداده بودند، لذا آنچه را که تصور نموده بودند با کمک خیال خود به آنها دامن زده و اغراق آمیزانه نمونه‌های موجود را خلق کرده‌اند. این گونه افراد با اشاره به ابوالهول و یا نمونه‌های دیگری شبیه به آن ادعا دارند که انسانهای گذشته از روی ندانم‌کاری و عدم رشد فکری کامل و شناخت به موارد مختلف طبیعی هر چه را که قدرتمند از خود دیده بودند، آن را مانند انسان عاقل و مانند برخی از حیوانات نیرومندتر تصور کرده‌اند. یعنی به گفته دیگری آنان ادعا دارند که برجستگیهای روی دیوارهای غارهای هونان نمونه‌ای از تصاویر افسانه‌ای است نه تصویری از انسانهای فضایی.

حال در اینجا سئوالی را مطرح می‌نمایم که در پاسخ به این گونه ادعاها صادق خواهد بود. اگر به راستی فرض کنیم که انسانهای گذشته از روی ندانم‌کاری و یا غافل بودن از حقایق چنان حیواناتی را به تصویر کشیده‌اند که نیمی از بدنشان انسان و نیمی دیگر حیوان بوده است، پس چرا آنها را به اشکالی

از حیواناتی در آورده‌اند که اصلاً در روی زمین وجود نداشته‌اند؟ از سویی دیگر در جاهای بسیاری از کره زمین مشاهده می‌کنیم که مجسمه‌هایی ساخته شده و یا تصاویری به تصویر کشیده شده‌اند که اصلاً نمونه‌ای از آن حیوانات در روی زمین و یا حداقل در آن منطقه وجود نداشته‌اند.

ناگفته نماند که آثار یاد شده در حدود ۲۵۰۰۰ هزار سال قبل از میلاد قدمت تاریخی دارند و به آن دوره مربوط می‌گردند. در چنین شرایطی که زندگی بدوی و غارنشین انسان در تاریخ قید گردیده، امکان ندارد که باور کنیم در آن دوره انسان به آن اندازه از نبوغ رسیده بوده که بتواند چنان آثاری را از خود بر جای بگذارد. این موضوع دو مسئله مهم را در برابر ما قرار می‌دهد: یکی اینکه تاریخ تمدنی را که ما برای زندگی بشر در نظر گرفته‌ایم درست و منطقی نبوده است. دوّم اینکه انسان در دورانی که ما او را در بدوی‌ترین زمان تصور کرده بودیم، پیش از آن دارای زندگی بسیار متمدنی بوده است.

در شهر دهلی نو ستونی وجود دارد که با گذشت چندین سال از قدمت تاریخی آن هنوز فرسوده نشده و از بین نرفته و حتی سائیده نیز نشده است. با اینکه این منطقه از هندوستان دارای ترکیباتی از فسفر و گوگرد در خاک خود دارد، اما ستون از جنسی ساخته شده است که به هیچ وجه در برابر عوامل طبیعی از بین نرفته و قابلیت خود را از دست نداده است. ناگفته نماند که این ستون دارای قدمت تاریخی بیش از ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد

مسیح دارد.

ناگفته نماند که این نوع آثار تنها در سرزمینهای شرق وجود ندارد و در بسیاری از کشورهای کنونی آثاری شبیه به آنها دیده می‌شود. در فاصله چند کیلومتری از غرب شهر بن در آلمان جنگلی معروف به کوتن^(۱) وجود دارد که در درون آن تیرکی عجیب قرار گرفته است. بر اساس اظهارات دکتر هارو گروبرت^(۲) گویا مردم ساکن در آن منطقه از دیرباز به آن تیرک «آدم آهنین» لقب داده‌اند. قسمتی که از خاک بیرون مانده در حدود ۱/۳۰ سانتیمتر است. طبق آزمایشات مغناطیسی معلوم شده که در حدود ۲۸ متر از این تیرک هنوز در زیر خاک قرار گرفته است. در قسمت بیرونی این تیرک نشانه‌های فرسایش و سائیدگی به خوبی دیده می‌شود. اما جای شکفتی اینجاست که در هیچ نقطه‌ای از این تیرک آهنی آثاری از زنگ خوردگی و یا زنگ زدگی دیده نمی‌شود. بر طبق مستندات تاریخی، این تیرک آهنی از قرن چهاردهم تا به امروز در همان جنگل باقیمانده و هنوز هم بر جای خود استوار است. مردمان قدیمی به نسلهای آینده چنین اظهار داشته‌اند که این تیرک در حقیقت نشانه مرزی میان دو روستا بوده است. در کنار همین تیرک کانالهایی دیده می‌شود که شباهت زیادی به کانالهای آبی رومیان دارند. این

1-Kotten

2-Dr. Harro Grubert

کانالها در مسیر دو شهر بن-ایفل^(۱) و یا ایفل-بن احداث نگردیده‌اند، بلکه از ابتدای تیرک آهنی به حالت زاویه منفرجه به طرفین کشیده شده و احداث شده‌اند. تا به امروز کسی پی به راز این تیرک و کانالها نبرده و نمی‌داند که برای چه چنان زوایایی از کنار تیرک به طرفین باز شده و کانالها چه کاربردی داشته‌اند. در این منطقه معادن آهن زیادی وجود دارد و مردمان این منطقه از آهن و مسایل مربوط به آن اطلاعات زیادی دارند، اما هیچ کس به یاد ندارد که بزرگان و اجدادشان درباره این تیرک و کانالها اطلاعات درستی داده باشند. به عقیده من اگر متخصصان امر تیرک جنگل کوتن را از نزدیک دیده و آنگاه تیرک آهنی موجود در هندوستان را نیز ببینند، شاید پی به اسرار آنها ببرند و شباهتهایی را در میان آن دو پیدا بکنند. من اعتقادی به این ندارم که تیرک آهنی به عنوان حدود و مرز میان دو روستا کاربرد داشته و در آنجا نصب گردیده است. زیرا هیچ لزومی نداشت که برای تعیین خط مرزی دو روستا چنان تیرک بزرگی را که تنها قسمت مدفون شده‌اش به ۲۸ متر می‌رسد، در زمین نصب می‌شد. احتمالاً در اروپای مرکزی نیز خدایان حضور یافته بوده‌اند و آثاری از خود بر جای نهاده و انسانها را به ساخت و یا تجهیز اماکنی از خاک اروپا ترغیب کرده‌اند. اگر اینگونه بوده باشد، تیرک آهنی موسوم به آدم آهنی معنا و مفهوم دیگری به

خود می‌گیرد...

▣ اشیای نادر دیگر در اروپا:

در سالزبورگ^(۱) نیز مورد نادری وجود دارد که بسیار شگفت‌انگیز است! در این رابطه یوهانس وی. باتلر^(۲) اینگونه ابراز عقیده می‌کند:

«چه کسی می‌تواند اسرار منشور مربع دکتر گورت^(۳) را حل کند؟ این جسم عجیب از میلیون‌ها سال پیش در درون بلوک سنگهای زغالی مربوط به دورهٔ سوم زمین‌شناسی قرار گرفته بود و به توسط دکتر گورت پیدا شده بود. جسم یاد شده که دقیقاً به یک منشور مربع شباهت داشت در سال ۱۸۸۵ کشف شده بود. این جسم از ترکیب زغال-نیکل و فولاد تشکیل گردیده و دارای وزنی به اندازهٔ ۷۸۵ کیلوگرم بود. برای اینکه این جسم منشور مربع را به حالت سولفور آهن طبیعی در بیاورند لازم بود که بر روی آن آزمایشاتی انجام دهند و به این نتیجه رسیده شد که میزان گوگرد در آن بسیار کم است. در آن شرایط دانشمندان و دست‌اندرکاران در برابر این نوع جسم ترکیبی متحیر مانده و نتوانستند بدانند که چنان چیزی از کجا آمده و چگونه تشکیل یافته است. این جسم منشوری که تا سال ۱۹۱۰ در موزهٔ سالزبورگ نگهداری می‌شد، ناگهان به طرز باورنکردنی و عجیبی ناپدید شد. و این حادثه خود اسراری در اسرار گردید.»

مادامی که این منشور از دورهٔ سوم زمین‌شناسی

1-Salzburg
3-Dr. Gurlt

2-Johannes V. Buttler

باقیمانده است، در اینجا سئوالی را مطرح می‌کنم: علم ثابت کرده است که در آن دوره انسانی وجود نداشته است و طبق اصل داروین در آن زمان میمون‌ها زندگی می‌کرده‌اند. پس چگونه است که باور کنیم میمون‌های دیوانه و وحشی چنان منشوری را با سه ماده مهم ترکیب داده و به یادگار نهاده‌اند؟!

چندین سال پیش در تنگه باریک فیشر^(۱) در صحرای نوادا^(۲) در میان رگه‌های زغالی منطقه نمونه‌ای از جای کفش مربوط به دوران گذشته پیدا شده بود که خبر آن دنیای علم و باستان‌شناسی را متحیر ساخت. جای کفش به قدری واضح و آشکار بود که آندرو توماس^(۳) که خود از نزدیک به عکسبرداری پرداخته بود ادعا می‌کرد که حتی جاهای دوخت کفش نیز به وضوح قابل تشخیص است. زمانی که قدمت تاریخی این رد پای موجود و به شکل سنگواره را مورد بررسی قرار دادند، محرز گردید که در حدود ۱۵ میلیون سال سنّ دارد. حال آنکه طبق اسناد و اظهارات تاریخی و بررسیهای علمی نشان می‌دهد که بشر نخستین در ۱۳ میلیون سال پیش پا به عرصه وجود نهاده است. یعنی به عبارتی روشنتر بشر نخستین دو میلیون سال بعد از آن کفش به دنیا و به عرصه وجود رسیده بوده است. چگونه ممکن است که قبل از انسان نخستین ردپایی از کفش انسان در روی زمین و آن هم با دو

1-Fisher

2-Nevada

3-Andrew Thomas

میلیون سال تفاوت وجود داشته باشد؟ اگر به تاریخ توجهی داشته باشیم در خواهیم یافت که بشر بعد از به ظهور رسیدنش حدود ۲۰۰۰۰ سال در غارها و بالای درختان زندگی کرده و آنگاه با درک زندگی اجتماعی و افزایش تعداد نفرات و آگاهی به محیط و نیازهای خود توانسته است نخستین پوشش و لباس را دریافته و بر تن کند. پس با این تدبیر رد پای موجود به چه انسانی مربوط می شده است؟

من هم قادر هستم به این سئوال پاسخهای تخمینی بدهم، مثلاً: یا اینکه میمونها کفش را ایجاد کرده و آن سنگواره نمونه‌ای از آن کفشهاست و یا اینکه قبل از انسان موجودات دیگری از جاهای ناشناخته‌ای به روی زمین آمده و دارای کفش بوده‌اند و کاربرد آن را می دانسته‌اند و رد پای موجود از آنها به یادگار مانده است...

پروفسور والتر بریان امری^(۱) که به عنوان باستان شناس معروف و کار آزموده انگلیسی به حساب می آید در سال ۱۹۷۲ در منطقه سقاره مصر موفق به کشف تونلی در زیر زمین شد که دیوارهای این تونل از جنس آهک بودند. این شخص ابتدا یکی از اجرهای آهکی را با دقت مورد ارزیابی قرار داده و آن را به چند قسمت تقسیم کرده بود. زمانی که آجر آهکی از هم متلاشی شده بودند، در میان تحیر پروفسور ناگهان مجسمه‌ای از خداوند

خورشید معروف به اوسی ریس^(۱) در میان دستانش قرار گرفته بود. در حقیقت این مجسمه در درون آجر آهکی قرار گرفته و بدون اینکه آسیبی دیده باشد و یا دچار سائیدگی و فرسودگی ناشی از آهک گردد، به همان حالت باقیمانده بود. پروفیسور از یافتن چنین چیز با ارزشی چنان شوکه شده بود که در همان جا از حال رفته و به ناچار به بیمارستان شهر قاهره انتقال داده شده بود. اما همین ضربه ناشی از تحیر به او امان نداده و بعد از دو روز از دنیا رفته بود. در میان مردم مصر شایعه مرگ پروفیسور انعکاس عجیبی را پدید آورده بود. همه مردم ادعا می کردند که پروفیسور قربانی لعن و نفرین فراعنه شده است و چون به جایی دست پیدا کرده بود که نمی بایست به آنجا نزدیک می شد و پرده از اسراری بر کشیده بود که نمی باید آن را فاش میکرد، لذا فراعنه و ارواح همیشه ناظر آنها در منطقه او را نفرین و لعن کرده و جانش را گرفته بودند.

نهایتاً در عرض دو سال پیش و در واپسین سالهای قرن بیستم آنچه که از زیر خاکهای مصر به دست آمده و در موزه های آن کشور نگهداری می شود، آزمایشاتی از نظر قدمت و ساخت و سایل انجام پذیرفته و حتی اجسام مومیایی شده نیز به طریقه عکسبرداری اشعه ایکس مورد دقت نظر قرار گرفته که تمامی نتایج ما و دیگران را بر آن داشته که به شایعات و باورهای غلط مردمان مصر پایان بدهیم. در ورای لایه های

گوناگون مومیایی اجسامی از پرندگان و یا انسانها قرار داده شده‌اند که باید راز اینها برملا گردد. تا زمانی که دلیل این اعمال در گذشته آشکار و محرز نگردند، وجود باورهای گوناگون ادامه خواهد داشت.

حقایق عجیب در آن سوی دنیا

عجوبه‌های جهان به مانند سایر پدیده‌ها خلق گردیده‌اند. تنها وجه تمایز آنها در این است که از حیث زمانی و یا فیزیکی تابع نظم و قوانین نبوده‌اند و عجیب خلق شده و یا در زمان خود عجیب شناخته شده‌اند.
ادواردز فرانک^(۱)، (۱۹۲۳)

خبری از قول جیمز هریس^(۲) رئیس گروه باستان‌شناسی شهر آن آرپور^(۳) ایالت میشیگان^(۴) که در قاهره مشغول فعالیت بودند، از سوی آژانس خبرگزاری یونایتد پرس اینترنشنال^(۵) پخش شده بود. خبر چنین مطلبی را داشت:

«زمانی که اجساد مومیایی شده را مورد بررسی و عکسبرداری قرار دادیم، در زیر بغل چپ ستین اول^(۶) (مرگ به سال ۱۳۴۳ قبل از میلاد) چشم مقدسی را یافتیم. در زیر بغل راست توت‌موسییس سوم^(۷) (مرگ به سال ۱۴۴۷ قبل از میلاد) مدالی طلایی یافتیم که وسیله‌ای فنی است و به مانند مدالهای

1-Edwards Frank

2-James Harris

3-Ann Arbor

4-Michigan

5-United Press International

6-Setin I.

7-Tutmosis III.

ساده و تزئینی نمی‌باشد. در وسط سینه و مابین دو پستان ملکه نوتمت^(۱) چها سنگ نسبتاً بزرگی وجود داشتند که هر کدام مجسمه‌ای بودند... تمامی اینها در میان لفافه‌ای خاص و مومیایی شده بودند که با چشم معمولی قابل تشخیص نبودند و زمانی که ما با اشعه ایکس عکسبرداری نمودیم، چنین چیزهایی را دریافتیم. زمانی که عکسها را به سایر محققان نشان دادیم، مشخص گردید که آن مدالها و یا جسم سنگی وسایل تزئینی نبوده‌اند و از سنگهای قیمتی نمی‌باشند و کاربرد فنی و تکنیکی داشته‌اند.

جیمز هریس در مصاحبه‌ای که با خبرگزاری یاد شده داشته است، ذکر می‌کند:

- متأسفانه کارشناسان و دانشمندان مصری در قاهره هنوز در کشف و یا بازکردن اجساد مومیایی شده در تردید و دودلی قرار دارند. حتی با تکیه بر اعتقادات خود اجازه اکتشاف و بیرون آوردن اجساد مومیایی شده از دل خاکها را نیز به خودشان نمی‌دهند. حال آنکه دنیای علم و مصریان علاقمند بدانند در تاریخ گذشته‌شان چه اتفاقاتی رخ داده و چه آداب و رسوم و باورهایی وجود داشته‌اند. احتمال آن می‌رود که شاید در جاهای مختلفی از بدن آن اجساد وسایل و تجهیزات تکنیکی دیگری نصب شده که اگر آنها به منصفه ظهور برسند، شاید بسیاری از حقایق گذشته آشکار گردند... شاید دلایل لعن و یا نفرین فراعنه نیز برملا شده و دلیل این اعتقاد روشن شود...

زمانی که فراعنه در کنار رود نیل اقدام به احداث اهرام

خود کرده بودند، هنوز در اروپا تمدن و حتی زندگی معمولی شروع نشده بود. نخستین ساختمان و بنای معمولی در اروپا در تاریخی ساخته شده است که استون هنج بنا گردیده است. یعنی نخستین ساخت بنا در اروپا به دوران مگالیتها مربوط شده و از همین سنگها ساخته شده‌اند. امروزه منطقه استون هنج در نزدیکی آکسفورد قرار داشته و از ۴۰۰ سنگ تشکیل شده است. پروفیسور الکساندر توم^(۱) در مصاحبه‌ای با مجله علمی ولت آم زونتاک^(۲) در رابطه با اولین بنا در اروپا چنین توضیحاتی را ارائه کرده بود:

«در ساخت بناهای اولیه بشر بیش از هر چیزی وجود روابط و قوانین نجومی و هندسی آدمی را به تحیر می‌اندازد. انگار هیچ آثار و ابنیه‌ای بدون این دو ممکن و شدنی نبوده است.»

توم با اشاره به برخی از بناهای موجود در جای جای جهان ادعا می‌کند که برخی از آنها به عنوان رصدخانه عمل می‌کرده‌اند. او با بررسی نوع ساخت و شکل‌گیری بناها ثابت می‌کند که انسانهای دوران سنگی و یا به عبارتی عصر حجر هر چیزی را بر اساس روابط ریاضی و هندسی انجام داده و ابتدا محاسبات لازم را انجام داده و آنگاه اقدام به احداث بناها می‌کرده‌اند. با این تدبیر دریافته می‌شود که انسانهای در قید حیات سالهای ۱۸۰۰ تا ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد از نجوم و کرات و ماه و ستارگان اطلاع کافی داشته‌اند و با تجزیه روابط و

1-Alexander Thom

2-Welt am Sonntag

معادلات کارهای خودشان را انجام می‌داده‌اند!
 علم مذکور بعد از ۳۰۰۰ سال بار دیگر جان تازه‌ای گرفت
 است. در طی بررسیها و تحقیقات انجام گرفته توسط پروفیسور
 دکتر رولف مولر^(۱) مشخص شده است که انسانهای عصر
 حجر هر چیزی را که انجام می‌داده‌اند و یا اقدام به ساخت و یا
 احداث آن می‌کرده‌اند، همیشه مسایل نجومی را در نظر گرفته و
 سعی می‌کرده‌اند آنچه را که پدید آورده‌اند مطابق سمت‌های
 حقیقی و قطبین باشد.

در حالی که ما در مدارس به دانش‌آموزان القاء می‌کنیم که
 انسانهای عصر حجر انسانهایی فاقد علم و دانش بوده و به
 خاطر عدم شناخت به مسایل و رخدادهای اطراف خویش مدام
 در بیم و هراس بودند و جایی را بهتر از درون غارها برای پناه
 بردن خود انتخاب نمی‌کردند. ما انسانهای آن دوره را
 انسانهایی فاقد علم و دانش فرض کرده و تصور می‌کنیم که آنها
 هنوز به دانش کافی نرسیده و حتی نسبت به آتش نیز از آگاهی
 مناسبی برخوردار نبودند. در کتابهای تاریخ گذشتگان
 می‌خوانیم که انسانهای عصر حجر انسانهایی بوده‌اند که تازه
 به جرقه و آتش پی برده و هنوز کاربرد صحیح آن را
 نمی‌دانسته‌اند. تصورمان بر این است که آنها در همان دوره
 تازه موفق به ساختن چاقو و یا نیزه شده و هنوز قادر نبوده‌اند
 که از گیاهان و یا حیوانات و محصولات به دست آمده از آنها

1-Prof. Dr. Rulf Müller

چگونه بهره بگیرند. من نمی دانم داده های علمی در کتب مدارس چگونه این مطالب را با توجه به روشن شدن حقایق تاریخی هنوز هم به خورد دانش آموزان می دهند؟ آیا ما ادعای بیشتری داریم یا اینکه مؤلفین و ناشران کتابهای درسی در مدارس از حقایق به دست آمده در عصر حاضر به توسط دانشمندان بی اطلاع هستند؟ شاید این سئوال اکنون به ذهن شما خطور کند که شاید حق با من باشد، اما در آن زمان انسانها از چه دوره های به تمدن رسیده بودند که در عصر حجر بیش از آنچه که ما تصور می کرده ایم و می کنیم دارای دانش و آگاهی بودند؟ اصلاً این دانش توسط چه معلمانی به انسانهای آن دوره آموخته شده بود؟

این نوع سئوالات بارها در ذهن من نیز پدید آمده و افکارم را مغشوش ساخته اند. در تمامی نقاط کره زمین اعم از مناطق استوایی و یا غیر استوایی هزاران نوع محصول و مواد غذایی ارزشمندی به دست می آیند. به طور مثال موز یکی از محصولات ارزشمند و در عین حال مقوی از لحاظ مواد غذایی است که در مناطق استوایی به دست می آید. در افسانه هندوها از کاندالی^(۱) و یا به عبارتی از درخت موز سخن به میان آمده است. بر طبق افسانه گویا این درخت یا همان کاندالی از جانب حامی روح متعالی انسان و خود انسان به نام مانو^(۲) از سرزمینی دور و موجود در میان ستارگان به روی زمین آورده شده است. البته

باید دانست که موز محصولی است که در یک سال تولید می‌شود. این محصول با تخم خود تکثیر نیافته، بلکه به طریقه پیوند زدن افزایش می‌یابد. با اینکه این محصول و میوه به طریقه دشواری به دست می‌آید ولی با حیرت مشاهده می‌کنیم که همین موز در جزایر جنوبی و حتی در سرزمینهایی که فاقد انسان است به دست می‌آید. در دورترین جزایر جنوب خط استوا که هیچ انسانی در آنها زندگی نمی‌کند با تعجب مشاهده می‌کنیم که در آنجا نیز موز پدید آمده و به وفور موجود است. حال می‌پرسم این محصول بسیار قوی و آکنده از مواد غذایی چگونه در آن مناطق پدید آمده‌اند؟ این محصول که به طریقه تخم و یا بذر افشانی تکثیر نمی‌یابد، پس چگونه در تمامی نقاط خط استوا و جزایر اطراف آن رشد یافته و به وفور دیده می‌شوند. نکند به راستی مانوها هنوز هم به روی زمین در رفت و آمد هستند و درختان موز را به نقاط مختلف آورده و اقدام به رشد و تکثیرشان کرده‌اند؟

در جزایر نیزار دریاچه تیتی کاکا^(۱) در بولیوی مردمانی زندگی می‌کنند که به نام اورو^(۲) معروف هستند. آنها اعتقاد دارند که قبل از اینکاها انسانهایی در روی زمین زندگی می‌کرده‌اند که دارای رنگ پوستی سفید بودند و خداوند توتی^(۳) آنها را خلق کرده بود. اروها خودشان را از نوع انسانهای

1-Titicaca
3-To Ti Tu

2-Uro

معمولی فرض نکرده و ادعا می‌کنند که چون در گذشته دنیا آکنده و غرق در ظلمات بود، آن زمان اجداشان پدید آمده‌اند و به خاطر همان تأثیرات محیطی حتی رنگ خونشان نیز سیاه است! به راستی نیز رنگ خون این نژاد با انسانهای دیگر متفاوت است و سرخی خون آنها بیشتر به کبودی می‌زند. از هر کدام از انسانهای ارو پیرسید که اجداد شما کیست و به چه تاریخی از تاریخ زیست بشر در روی زمین مربوط می‌شوید، چنین پاسخی را دریافت خواهید کرد:

- ما مانند شما انسانها نیستیم و در این سرزمین و کرهٔ خاکی سابقهٔ حیات گذشته نداریم. زیرا ما از سیارهٔ دیگری به این کره آمده‌ایم.

البته باید ذکر کنم که تعداد اروها بسیار کم است و با دنیای اطراف خود و حتی با نزدیکترین مردمان جزایر اطراف هیچگونه ارتباطی ندارند و سعی هم نمی‌کنند که با دیگران در ارتباط باشند. آنها با عناد و لجاجت تمام ادعا می‌نمایند که انسان نبوده و از سیارهٔ دیگری به روی زمین آمده‌اند و اگر لازم باشد که با دیگران در ارتباط باشند، آن زمان پدران و خدایانشان آنها را به سیارهٔ اصلی خواهند برد.

دکتر الکساندر مارشاک^(۱) در موزهٔ باستان‌شناسی هاروارد پیبادی^(۲) بر روی هزاران استخوان و عاج و سنگهای

1-Dr. Alexander Marschak

2-Harward Peabody

باقیمانده از گذشته تحقیقات و بررسیهایی انجام داده بود و با حیرت مشاهده کرده بود که در روی تمامی این عاجها و استخوانها و سنگها دوایری و یا خطوطی زیگ زاگ مانند ترسیم شده است. تا به آن روز که همه دانشمندان چنان استخوانها و سنگها و عاجهایی را وسایل تزئینی برمی شمردند، مارشاک آشکار کرد که آنها وسایل تزئینی نبوده و در روی آنها تمامی علامات و نشانه‌ها به نوعی خطوط نوشتاری هستند که دارای مضامین خاصی می‌باشند. او در مصاحبه‌ای اعلام کرده بود که:

- تمامی این خطوط و علامات نوشته‌هایی هستند که در رابطه با ستارگان اطلاعات زیادی را در دسترس ما قرار می‌دهند. تمامی این آثار در یک زمان مشخص و معینی پدید آمده‌اند و به تاریخ ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال قبل از میلاد مربوط می‌گردند.

منظور دکتر مارشاک از این سخن چه می‌تواند باشد؟ آیا او می‌خواهد ثابت کند که انسانهای عصر حجر با ستارگان و علم نجوم در ارتباط بوده و از آن چیزهایی می‌دانسته‌اند؟ آخر برای چه با علم نجوم خودشان را مشغول ساخته بوده‌اند؟ مگر نه این است که ما در کتب و نوشته‌های تاریخ نگاران و محققان خوانده‌ایم که انسانهای عصر حجر بیشتر عمر خود و زمانشان را برای تأمین غذا به شکار صرف می‌کرده‌اند؟ پس چه زمانی از زندگیشان را به علم نجوم اختصاص می‌داده‌اند؟ آیا ما اشتباه

می‌کنیم و شناخت درستی از آنها نداریم یا اینکه تاریخ ما را دست انداخته است و یا اینکه برداشتها و آزمایشات ما با کربن ۱۴ درست نبوده است؟ آیا آنها انسانهای باشعوری بوده‌اند و یا اینکه کسانی آنان را مجبور و مأمور ساخته بودند که به علم ستاره‌شناسی روی بیاورند و از آن اطلاعاتی به دست بیاورند. آیا به راستی آنچه که در روی استخوانها و یا سنگها و عاجها نقش بسته، نوشته‌هایی هستند که آنها یادداشت نموده بوده‌اند؟ اگر آنها به چنان دانشی رسیده بوده‌اند پس چرا از هنر و فن کاغذسازی و یا تهیه ملزومات نوشتاری غافل بودند؟ شاید آنان از جانب انسانهای باشعوری تربیت شده و یا هدایت می‌شده‌اند و آنچه را که بر روی وسایل منقش ساخته‌اند نمونه‌ای از برداشتها و یا یادداشتهایی در رابطه با آموخته‌هایشان بوده است. این برداشت منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

□ نمونه‌ای عجیب از دنیایی قدیم:

اراضی کوچک منطقه خوشیکالکو^(۱) در کشور مکزیک دیگر آن اراضی بی‌اهمیت و ناشناخته در فراز کوهی به همان نام در ارتفاعی به اندازه ۱۵۰۰ متر نیست، بلکه این اراضی که از پایین بسان نوک سوزن کوهی مرتفع به نظر می‌رسد، در نوع خود از آثار بسیار با ارزش دوره مایا محسوب شده و یادگاری از همان تمدن می‌باشد. یعنی به واقع آن کوه و خرابه‌های

I-Xochicalco

موجود در آن به عنوان نشانه‌های باقیمانده از فرهنگ و تمدن مایاها به شمار رفته و اکنون نظر بسیاری از باستان شناسان محقق را به خود معطوف ساخته است.

این خرابه که در قرن نهم میلادی به عنوان قلعه دفاعی مایاها محسوب می‌گردید، در زمانهای بسیار دوری به عنوان رصدخانه مایاها مورد استفاده قرار می‌گرفت. دلیل این ادعا آثار و بقایای وسایلی است که نشان می‌دهد این قلعه در دوران پیش از میلاد به عنوان محل رصد ستارگان و مکان تحقیق دانشمندان سرخ‌پوست بوده است. تنها قسمتی از این قلعه مورد کنکاش علمی قرار گرفته و حفاری لازم در رصدخانه انجام پذیرفته است. در این حفاری به محیطی بزرگ و میدانی رسیده‌اند که در آنجا هرمی معروف به «لا مالینش»^(۱) موجود بوده و در کنار آن تلسکوپی بزرگ از سنگ قرار داشته است. گرچه این تلسکوپ به مانند تلسکوپهای امروزی و یا پیش از این نبوده و مجهز به عدسی نیست ولی در نوع خود کاربرد لازم را داشته و نتیجه جالبی به دست می‌دهد. این تلسکوپ سنگی تنها در مسیرهای شمال و جنوب گردش کرده و ستارگان را رصد می‌کند. دو هرم در برابر هم و از یک نوع و اندازه قرار گرفته و تلسکوپ بر روی آنها جابجا می‌شود. در هنگام روز نیز خورشید مدام وسط این دو هرم را نشانه گرفته و درون میدان را روشن و نورانی می‌نمایند.

رصدخانه خوشیکالکو در طبقات تحتانی این قلعه قرار دارد. در بالای قلعه سوراخهایی تعبیه شده که تلسکوپ ستارگان و صور فلکی را نشانه رفته است. در بالای گنبد رصدخانه سوراخی به شکل شش ضلعی تعبیه شده است که در روز خورشید را تا هنگام ظهر تعقیب کرده و با تغییر مسیر تلسکوپ با خورشید تا هنگام غروب مورد رصد قرار می‌گیرد. در ۲۱ ژوئن خورشید درست در بالای این سوراخ قرار می‌گیرد و تا عمق زیرزمین قلعه نور خورشید نفوذ می‌یابد.

در بقیه فصول سال و ایام درون قلعه تاریک می‌باشد و به ناچار بومیان با شمعها و آویزه‌های جادویی در دست در هنگام ظهر به این قلعه می‌آیند. آنان در دستان خود ظرفهایی پر از آب را آورده و به همراه شمعهای فروزان در زیر سوراخ شش ضلعی قرار می‌دهند. درست در ساعت ۱۲:۳۰ ظهر خورشید به بالای سوراخ می‌رسد. در حالی که انوار خورشید در دیوارهای کنار گنبد و داخل رصدخانه پخش می‌شود، ناگهان این انوار به دسته‌ای از نور درخشان بدل گردیده و به مانند ستون نوری لیزر عمل می‌کند. در حالت انعکاس و تابش به کف رصدخانه ناگهان انوار به هر سویی ساطع می‌گردند و این بازی سحرآمیز حدود ۲۰ دقیقه به طول می‌کشد. در این حال گنبد و درون آن از شدت نور و تابش آن به مانند قطعه‌ای از کریستال شباهت یافته و بعد از مدت ذکر شده انوار از آنجا دور شده و تاریکی در داخل قلعه و رصدخانه حکمفرما می‌گردد. در این حال بومیان ظرفهای

آب و مشعلهایشان را برداشته و از آنجا خارج می‌شوند. چیزهایی که از نیاکان ما تا به امروز به یادگار مانده است، چیزهایی از قبیل نیزه، آویزه‌های تزئینی، چاقوهایی که از استخوان و یا سنگ ساخته شده‌اند، ظروف و تعدادی وسایل دیگر که نمادینی از تمدن و زندگی انسان گذشته می‌باشند. زمانی که به این ابزار دقت می‌کنیم در نخستین وهله به نظر می‌رسد که گویی در آن دوره بشر به غیر از ساختن سلاح و یا آموختن کاربرد آنها چیز دیگری را نمی‌دانسته است. انسان آن دوره در هر نقطه‌ای از زمین زندگی کرده و بدون نیاز به سنگ چخماق به روند مداوم و آهنگین زندگیش تداوم بخشیده است. در عصر حجر کسانی از اشراف برشمرده می‌شده‌اند که به سنگ چخماق دسترسی داشته و از آن استفاده می‌کرده‌اند. در ایالت باویرا^(۱) از منطقه کلک‌هیم^(۲) چندین معدن از سنگهای چخماق وجود دارد که به دوران سنگی مربوط می‌شوند. به حتم انسانهای این منطقه نسبت به انسانهای مناطق دیگر از زندگی تمدنی متفاوت برخوردار بوده‌اند.

اگر این حقیقت را باور کرده باشیم که انسان دوره سنگی از سنگ چخماق استفاده کرده است آن زمان تمامی اندیشه‌های ما نسبت به آنها دگرگون خواهد شد. یکی از جهانگردان که خود عالمی نیز بود در بین معادن سنگ چخماق آشن و ماستریخت^(۳)

1-Bavyera

2-Kelkheim

3-Aachean & Maastricht

و معدن ریژکولت^(۱) کشور هلند که فاصله‌ای با معادن یاد شده دارد، گردشی تحقیقی شروع کرده بود. این فرد ژوزف هامل^(۲) نام دارد که اصالتاً هلندی است و در سال ۱۹۱۰ تحقیقات خود را شروع کرده بود. او با ورود به معدن ریژکولت و ادامه برخی از راههای آن که تا آن زمان کشف نشده بود به راههای سنگی و باریکی در اعماق معدن رسیده بود که به وسیله کانالهایی به جاهای دیگری اتصال می‌یافتند. در سال ۱۹۲۰ راهبان صومعه دومینیکن ریژکولت همین کانالها را تمیز و مرتب کردند و در این بین راهبان حدود هزار و دویست سنگ چخماق را که بر سر چوبهایی نصب شده بودند پیدا کردند.

این ماجرا موجب شد که معدن یاد شده به دقت مورد بررسی و تحقیق و کنکاش قرار گیرد. تحقیقات انجام شده از ابتدای دهه ۱۹۶۰ توسط کارشناسان انستیتوی لیمبورگ^(۳) کشور هلند شروع گردید. تا سال ۱۹۷۲ گروه مکتشفان و حفرکنندگان هلندی تونلی افقی به طول ۱۵۰ متر را حفر کردند. در این بین برخی از ایده‌آلیستهای گروه حفاری توانستند در محیطی به وسعت ۳۰۰۰ مترمربع حدود ۶۶ تونل معدنی را کشف کنند. اگر مساحت تمامی تونلها را محاسبه بکنیم در حدود ۲۵ هکتار زمین برای این تونلها ایجاد شده بود. محققان بر این باور بودند که در این مساحت بزرگ می‌بایست ۵۰۰۰ تونل

1-Rijckhalt
3-Limburg

2-Joseph Hamel

باشد. زمانی که محاسبات لازم را تنها در تونل‌های کشف شده انجام دادند مشخص گردید که در عصر حجر در حدود ۴۱۲۵۰ متر مکعب سنگ چخماق از معادن یاد شده استخراج گردیده است. برای این مقدار سنگ چخماق نیز می‌بایست ۱۵۳ میلیون چوب می‌ساختند که بتوانند سنگها را به سرشان متصل سازند! محققان زن و مرد انستیتوی زمین شناسی در تمامی تونلها حدود ۱۵۰۰۰ عدد آلت مختلف پیدا کردند و انتظار می‌رود که از این معادن حدود ۲۵۰۰۰۰۰ آلت دیگر پیدا شود. اگر باور داشته باشیم که تونلها در حدود ۵۰۰ سال مورد استفاده و استخراج قرار گرفته‌اند، باید برای استخراج معدن و کار کردن کارگران می‌بایست روزانه حدود ۱۵۰۰ تیر ساخته می‌شد. یکی از تکه زغال سنگهای موجود در تونل مورد آزمایش قرار گرفت و معلوم شد که این زغال سنگ به ۶۰-۳۱۵۰ سال قبل از میلاد مربوط می‌شود. البته اطلاعات دقیقتری از این معدن در دست نیست و در آینده حقایق زیادی روشن خواهد شد که جهان علم و زمین شناسی را با استنباطاتشان در هم خواهد نوردید.

به راستی چه کسانی طرح و نقشه استخراج این تونلها را در ۵۰۰۰ سال پیش تنظیم کرده است؟ چه افرادی دانسته‌اند که در زیر ریشه‌های درختان معادن عظیمی از سنگ چخماق وجود دارد؟ و چه افرادی در آن زمان که تصور می‌کنیم انسان هنوز راه را از چاه تشخیص نمی‌داد، توانسته بود راههای تونلی شکل معادن را طرح ریزی کرده و با اقداماتی که ما اکنون در استخراج

معادن انجام می‌دهیم، همانگونه عمل نماید و ستونهای چوبی حائل دیوار را به گونه‌ای نصب نماید که با گذشت بیش از ۵۰۰۰ سال هنوز بر جایشان باقی بمانند؟

در استخراج یک مترمکعب سنگ چخماق لازم بود روی هم رفته پنج تخته سنگ عظیم برای ساختن تبر مورد استفاده قرار گیرد. برای این منظور نیاز به درختانی به مقدار یک هکتار داشتند که بتواند دسته تبرها را بسازند. با این حساب انسانهای احمق آن زمان چگونه این محاسبات را انجام داده و برای چه نیاز دیده‌اند که با آن همه زحمت آن مقدار سنگ چخماق را استخراج نمایند؟ آیا بعید به نظر نمی‌رسد که انسان عهد قدیم اینگونه بوده است؟ یا ما دچار خیالبافی شده‌ایم و یا اینکه استنباط و برداشت ما سطحی و کامل نبوده است و آن طور که باید و شاید مردمان و تاریخ انسانهای گذشته را بشناسیم، قادر به شناخت آنها نشده‌ایم.

با این تدبیر مشخص می‌شود که تاریخ تمدن بشر از عصر حجر شروع نمی‌شود. به طور حتم قبل از آن نیز دوره‌ای بوده که انسان قادر گشته با تکیه بر تجربیات و حداقل دانش خود زندگیش را تا مرحله سنگ چخماق توسعه و ترقی دهد و در زمانی که ما تصور می‌کنیم انسان عاجز از هر کاری بوده و مثل حیوانات در بالای درختان و یا عمق غارها می‌زیست، خود دارای تمدنی اولیه بوده است و در دوره‌ای که باز تصور می‌نماییم انسان خام خوار بوده است از زندگی عالی در آن

دوره برخوردار بوده و به وجود و اهمیت آتش پی برده و برای خورد و خوراک خود از سنگ چخماق و کاربرد آن استفاده کرده است.

تمام اینها به طور جادویی نبوده است و انسان هر چیزی را در اثر کنجکاوی و در طی زمان و افزایش تجربیات دانشی و عملی خود کسب می‌کند. از این رو محرز است که رسیدن انسان به تمدن دوره سنگ چخماق خود زمینه ساز تمدن دیگری بوده و تکمیل کننده مراحل ابتدایی در تمدنهای پیشین بوده است.

در این بخش این سؤال مطرح می‌شود که چه چیزی سبب شده که ما تصور بکنیم انسان عهد قدیم مانند میمون بوده است؟ آیا این استنباط خود در شرایط فعلی و با مبرز شدن برخی از حقایق نهفته در دل تاریخ ابهام انگیز جلوه نمی‌کند؟ برای چه انسان را پدیده‌ای تکامل یافته از میمون دانسته‌اند؟ آیا مگر ما مثل میمون بوده‌ایم؟ اصلاً چه چیزی ما را با میمون متمایز ساخته و می‌سازد؟

در طول دهها هزار سال مغز انسان ناندرتال هیچ تغییری نداشته است و در مدت حداقل ۷۰۰۰۰ سال گذشته ثابت شده که مغز چنین انسانی پیشرفت و تحولی از خود نشان نداده است و از آن پدیده اثری زائیده تمدن دیده نشده است. این پدیده انسان نما در طول زندگیش هیچ پدیده تازه‌ای از خود نشان نداده و به یادگار نگذاشته است و در مدت هزاران سال گذشته دانشمندان نیز نتوانسته‌اند اثری که دال بر تمدن آنها باشد کشف نکرده‌اند.

این مدت را نبایستی نادیده انگاشت زیرا در طول هزاران سال اتفاقات و تحولات زیادی به وقوع می‌پیوندند. اگر تا به امروز از انسان ناندرتال چیزی به دست می‌آمده دلیل آن است که ما باز در تصورات خود از انسان دچار اشتباه شده‌ایم. یا اسکلتی که پیدا شده بود به انسان دورهٔ مورد تصور ما منتسب نبود و یا اینکه ما در تصورات خود از زمان مورد نظر در تحولات تمدن دچار خطا و اشتباه بوده‌ایم. در عرض چندین صدسال گذشته انسان ترقیات زیادی کرده و هر روز آن با روز گذشته‌اش متفاوت‌تر بوده است. چگونه ممکن است که انسان ناندرتال در گذشته هیچ اثری از تحول از خود به یادگار نگذاشته باشد؟ با این تصور مشخص و محرز است که ما دچار اشتباه هستیم و باید در دل کوهها و جنگلها و حتی در اعماق دریاها دنبال آثار گذشتگان خود باشیم تا هویت اصلی ما آشکار گردد.

▣ شناسنامه‌ای دیگر از تمدن بشر:

هزاران سال پیش - دوران مختلف زمانی را که در تاریخ شاید از آنها تذکراتی به عمل نیامده نباید از نظر دور داشت. - انسان به حالت شکارچی و یا جمع‌آوری‌کنندهٔ آذوقه ظاهر شده و شناخته شده است که بعد از مدتی به یک باره در مغز او سلولها به رشد خود پرداخته و باعث می‌شوند که انسان از حالت حیوانی و خورنده به حالتی انسان عاقل درآید و بر روی در و دیوار غارها اشکال و نقاشیهای عجیبی را ترسیم نماید. این

تنها اطلاعات ما از انسانهای گذشته در هزاران سال پیش است. آنچه که ما را به حیرت وامی دارد اینکه، اجداد و نیاکان ما در تمامی نقاط جهان همین کار را پیش گرفته و در غارهای قدیمی و به جای مانده از گذشته نقاشیهای عجیبی را مشاهده می‌کنیم. این تصاویر که به تصاویر پتروگلیفها معروف هستند، رشد هنری نیاکان ما را ثابت می‌کنند. این اشکال در اقصی نقاط جهان ترسیم شده‌اند، آن هم در شرایطی که اجتماعات آن زمان از همدیگر فاصله داشتند و شاید ارتباط تنگاتنگی میانشان وجود نداشت. این اشکال در کوههای تاسیلی^(۱) در الجزایر، در یمن، در غارهای منطقه ماتو کروسو^(۲) در کشور برزیل که در میان جنگلهای بکر و دست نخورده واقع هستند و همچنین در سواحل جنوبی کشور شیلی مشاهده می‌شوند. یادگاران و پیامهای احترام آمیز و یا مخاطب گونه انسانهای غارنشین قدیمی از هاوایی گرفته تا چین و از سیبری گرفته تا انتهای ترین نقطه کشور آفریقای جنوبی به چشم می‌خورند. تا به امروز گرچه این آثار در نقاط مختلف جهان کشف شده‌اند و حتی نام قبایل و صاحبان آنها برایمان ناشناخته است، اما در شگفت هستیم که اینان به دور از یکدیگر چگونه توانسته‌اند مطالبی یکسان و پیامهایی همانند به یادگار گذاشته و یا در آن زمان به هم ابلاغ و القاء نمایند؟

حقیقت دیگری که محرز است اینکه، تمامی این اشکال با

1-Tacilil

2-Matu Kruso

چیزهایی مشابه و نوک تیز ترسیم شده و تعدادشان در تمام جهان بیش از میلیونها مورد است. در این جریان تاریخی متوجه دو حقیقت انکارناپذیر می شویم:

الف) جهانی بودن الگو

ب) استفاده یکسان از ابزار و آلات یکسان و همانند در

تمام جهان

اگر به موضوع ترسیم اشکال پتروگلیف در جهان دقت کرده باشیم، خواهیم دید که در تمامی جهان اشکال دارای یک مضمون بوده و پیامها به یک زبان ارائه شده‌اند. اگر به فرض علامت پیروزی به شکل ∇ بوده است در تمامی تصاویر اینگونه ترسیم شده‌اند و از آن روست که ادعا می‌شود که الگوهای پیامی و کلامی در جهان یکسان بوده و الگوها حالتی جهانی داشته‌اند. اگر انسانی از شرق به سوی غارهای غرب می‌رفت در درک و دریافت پیام انسان غربی مشکلی نداشت و به راحتی می‌توانست پیام آن را درک کرده و دریافت کند.

تقریباً سی سال پیش دانشمندی به نام اوسوالد او. توبیش^(۱) حدود ۶۰۰۰ تصویر منظم و یکسانی را در تمام جهان فهرست بندی کرده و به ثبت رساند. این تصاویر که در نقاط مختلف جهان کشیده و ترسیم شده بودند، از بسیاری جهات دارای مفاهیم و مضامین یکسانی بودند که انسان با مشاهده آنها به حیرت می‌افتاد. توبیش با این کار خود آشکار کرد که در دوره‌ای

از زندگی انسان تمدنی مشترک در کلّ جهان حاکم بوده و وجود داشته است.

سی سال بعد از چاپ و نشر کتاب تو بیش بود که بر تعداد تصاویر مشترک افزوده شد و تصاویر دیگری به توسط افراد دیگری تهیه شده و به چاپ رسیدند. نهایتاً در دنیا افراد و گروههایی گرد هم آمدند که پیرامون مشترکات عقلی و فکری که زمینه ساز تمدن مشترکی در اعصار گذشته بوده است، دست به تحقیق بزنند و نقاط بارز آن را آشکار سازند. در این میان گروهی از دانشمندان از استرالیا و سوئد جمعیتی را تشکیل دادند که امروزه نیز به کارشان ادامه داده و در محافل علمی به *GE-FE-BI*^(۱) (جمعیت محققان و مقایسه‌کنندگان اشکال درون غارها) معروف هستند.

این گروه تا به امروز دهها هزار رسم و شکل را در تورو موئرتو^(۲) کشور پرو، وال کامونیکای^(۳) ایتالیا، قراقوم^(۴) کشور پاکستان و کلورادوی^(۵) ایالات متحده آمریکا، پارائیبای^(۶) برزیل و یا در جنوب ژاپن کشف کرده‌اند که از تمامی جهات شبیه هم و از لحاظ پیام دارای مضامین و مفاهیم یکسانی هستند.

-
- 1-Gesellschaft Für Vergleichende Felsbildforschung**
2-Toro Muerto **3-Val Camonica**
4-Karaqum **5-Colorado**
6-Paraiba

جالب اینکه در تمامی این اشکال مفاهیم خورشید، ماه، ستارگان و موضوعات مربوط به زندگی انسانی از قبیل دعوت و مهمانی و الفاظ دیگر به یک نوع بیان شده است. و ما را به این موضوع معطوف می‌دارد که انسان عصر حجر در آن زمان با وجود ابتدایی بودنش به تمام و کمال احساس انسانی را داشته و از زندگی اجتماعی لذت می‌برده و در عین حال محیط اطراف خویش را نیز به نیکی می‌شناخته است. حال اگر این موضوع را تا به این حدود بپذیریم، باز دیدگاه ما نسبت به گذشته تغییر خواهد کرد. چراکه تصور کرده‌ایم انسان در عصر حجر به تنهایی زندگی می‌کرده و از هم دور بودند و از دنیای خویش غافل بود و غارها را محل پناه خویش می‌دانسته است.

اما مهمتر از این آثار مهم تاریخی مثل نیوگرانگ^(۱) را چگونه باید تعبیر و تفسیر کرد؟ در این خصوص خود اوسوالد توبیش با اشاره به تجربیات زیگموند فروید^(۲) در ساختار روحی انسان و نظریات کارل گوستاو یانگ^(۳) در رابطه با اشکال و زندگی انسانهای قدیمی می‌گوید:

«انسان در دوران گذشته در شرایطی زندگی می‌کرده است که برای ما قابل تصور نیست. زیرا از یادمانهای آنها چنین برمی‌آید که آدمی از زندگی اجتماعی بهره جسته و با تکیه بر روح و ذهن خویش هر آنچه را که تجربه کرده سعی نموده است به دیگران انتقال دهد. اما این اطلاعات را به

1-New Grang

2-Sigmund Freud

3-Carl Gustav Jung

وسيله تجربه کسب کرده و يا خدایانی برایشان اتحاف داشته‌اند، خود مقوله‌ای قابل بحث است. من عقیده دارم که این همه دانشر یکسان حاصل تجربیات نمی‌تواند باشد. بلکه نقطه الهامی وجود داشته که انسانها را هدایت کرده و آنچه را که نمی‌دانسته به او ابلاغ کرده است. شاید خدایان انسانهای قدیمی، مهمانان دنیاهاى خارج بودند که اشارات آنها در اساطیر اقوام قدیمی مضبوط است.

اگر به این موضوع بپردازم بیش از یک جلد کتاب خواهد بود. در اینجا قصد داشتم ثابت کنم که تصورات ما از دوران عصر حجر آن طور که می‌دانیم درست نبوده و دنیای زیبای ما حقایقی بیش از این دارد و رخدادهای شیرینی را پشت سر گذاشته که اگر به دقت در تاریخ گذشتگان به دنبالشان باشیم، به احتمال زیاد به آنها پی خواهیم برد. دنیای ما و خود انسان موجودی ناشناخته است که انسان با نگرش در آن ناخواسته به دنبال هر احتمال و نظریه‌ای می‌رود تا به هدف برسد. حال کدامین این نظریات قریب به یقین هستند، معلوم خواهد شد.

▣ نیوگرانگ و غار موربیهان پدیده‌های نادر:

نیوگرانگ منطقه‌ای در ایرلند می‌باشد که سنگهای مکالیت آنجا خود نمون‌های بارز از شگفتیهای تاریخ تمدن بشری است. این منطقه با داشتن بناها و رصدخانه‌های عجیب که تماماً با سنگهای مکالیت ساخته شده‌اند و قدمتی چندین هزار ساله و پیش از دوران عصر حجر دارد، در چند سال پیش نظر

دانشمندان و باستان شناسان را به خود جلب کرد. این منطقه عجیب و در عین حال تاریخی دارای مزارهایی است که مانند و مشابه آن در مکزیک و معبد خوشیکالکو موجود می باشد. البته مزاری که از آن صحبت می کنم به واقع یک مزار معمولی نیست، بلکه سنگی مزارگونه است که اشعه خورشید در تاریخی معین از سال در روی آن می افتد و انوار آن به مانند طیف نوری به درون اتاقکهای اطراف پراکنده می گردند و ستون نوری بزرگی در روی همان سنگ مزارگونه می افتد که بسان اشعه لیزر عمل می کند. با کشف این پدیده نادر نیز دنیای علم به موضوع تاریخ تمدن بشر و تاریخ عصر حجر مترددانه نگاه کرد. به همین خاطر می گویم که ایکاش نیوگرانگ تنها مزار تاریخی در جهان می بود!

اگر اینگونه می شد، یافتن هر نوع پاسخی برای سئوالاتمان بسیار سهل و آسان می نمود. ایکاش ماجرای رقص نور در مزارهای نیوگرانگ ایرلند و خوشیکالکوی مکزیک محدود و محصور می شد و تبیین این قضیه در این دو محدوده راحتتر بود. اما خوشبختانه و یا بدبختانه این موضوعات حد و مرزی نشناخته و انگار به توسط عصای سحرآمیز جادوگری در هر نقطه ای از جهان چرخیده و در هر جایی از جهان نمونه های مشابهی از این موارد وجود دارد و پیدا می شود.

به طوری که در منطقه خلیجی موربیهان (بروتانیا، فرانسه)^(۱) مزارهای بسیار بزرگی وجود دارد که به

۱۵۶ دولمن^(۱) اختصاص داده شده‌اند که مزار ۱۲۵ نفرشان مرکز قطب تابش انوار خورشید زمستانی و یا تابستانی هستند. در جاهایی از این منطقه تأسیسات عظیم ستاره‌شناسی به چشم می‌خورد که آدمی با مشاهده آنها در شگفت می‌ماند. جای تحیر اینجاست که تمام اینها از مگالیت هستند و به دوران عصر حجر مربوط می‌شوند. در کریدورهای این تأسیسات مزارهای گوناگونی با اشکال هندسی متفاوتی ساخته شده و بنا گردیده‌اند که با مشاهده آنها آدمی در تحیر باقی می‌ماند که در عصر حجر چگونه ممکن است انسان نادان و بی‌تجربه و حتی به تعبیر برخی از دانشمندان، انسان احمق و حیوان‌گونه اقدام به ساخت این مزارها و سنگهای منتظمی از اشکال هندسی کند؟

اگر بر طبق نظریات زیست‌شناسان انسان آن دوره را ناندرتال بدانیم، به یقین انسان ناندرتال دارای نبوغی بوده که توانسته این آثار را ایجاد کند و خلق نماید. حال خود تصور کنید که کدامین نظریه درست است: آیا ناندرتالها احمق و مثل میمون بودند که کمی پیشرفت کرده و روی دو پا راه می‌رفتند، یا اینکه آنان دارای نبوغی بودند که می‌توانستند هر کاری را در زندگیشان با احساس نیاز به آن انجام دهند؟

انسان دوران قدیم از گونه ناندرتال و نژاد کرو-مگنون^(۲) آن طور که ثابت کرده‌اند نبوده است. امکان ندارد که انسان فاقد تجربه و دانش بتواند با دو دست خود اشکال بسیار جالب

هندسی را ایجاد کند و حتی به آنها با دادن اشکال مفاهیم و مضامین جدیدی را بدهد. اگر قبول کنیم که انسان در آن زمان مثل حیوانات در جنگل و یا غار زندگی می‌کرد، به یقین دچار اشتباه شده‌ایم. چگونه ممکن است که انسان از ساخت کریدور و اتاقکها آگاهی داشته باشد و آنها را بسازد و حتی برای مردگانش مزارهایی ترتیب بدهد ولی خود در غار زندگی نماید. با این تفسیر مشخص است که دیدگاه ما نسبت به نیاکانمان درست نبوده و در تخمین تاریخ دچار اشتباه شده‌ایم و تاریخی را که مربوط به عصر حجر می‌دانیم، درست نبوده و از طرفی انسان ذی‌شعور دارای قابلیت بوده که در هر دوره‌ای می‌توانسته به راحتی نیازهایش را با استفاده از امکانات طبیعت رفع نماید.

غالب ساکنان اروپا نام استون هنج^(۱) را شنیده و ۹۰٪ مردم اروپا از موقعیت آنها و حتی تاریخشان اطلاعات کم و بیشی دارند. به همان اندازه مردم اروپا حداقل تصاویر ستونهای سنگی بروتانیا را در فرانسه دیده و اطلاعاتی از آن دارند. از اقوام دولمن در فرانسه و دانمارک اطلاعاتی در دست دارند و اگر مزارهای دولمنها را ندیده باشند، لاقلاً محل آنها و تاریخ آن را به خوبی می‌دانند. از ساختمانهای مگالیت مینورکا^(۲) در اسپانیا خبر دارند و نمونه‌های آن را در جزایر قناری به فصل تابستان برای گذراندن تعطیلات دیدن کرده‌اند.

1-Stone Henge

2-Minorca

یعنی به عبارتی دیگر، تمامی آثار باقیمانده از عصر حجر برای اروپاییان به قدری ملموس است که انگار در برابر خانه‌هایشان آنان را دیده و شناخت کافی دارند. اما شاید افراد دیگر در نقاط مختلف جهان به خاطر عدم امکان مشاهده آنها، از تاریخ و یا چگونگی تشکّلشان اطلاعاتی در دست ندارند و اگر از آنها بپرسند که بناهای مگالیت موجود در پرو، سریلانکا، هندوستان و آمریکا را دیده‌اند و یا چیزی درباره‌شان می‌دانند یا نه، متأسفانه جوابی برای گفتن ندارند.

به راستی نیز از کجا بدانند؟ زیرا تا به امروز هر چه خوانده‌اند اطلاعاتی القایی بوده که آنها را باور کرده و کسی نیز درباره‌شان اطلاعات دقیق و نوینی نداده است. حال آنکه تنها در جنوب هندوستان حدود ۱۵۰۰ بنای مزارگونه از سنگ مگالیت کشف شده و موجود هستند. علاوه بر این در زمینهای هموار و حاصلخیز کشمیر نیز چندین مزار مگالیت پیدا شده که به ثبت رسیده‌اند.

منظور ما از مگالیت و مفهوم آن چیست؟

در آنسیکلوپدی معروف باستان‌شناسی موسوم به لوبه^(۱) موضوع مگالیت بدینگونه معنی شده است: «مگالیت سنگی یک دست است که برای ساختن مزار به کار برده می‌شوند. و مزارهای ساخته شده از سنگهای بلوکه را مگالیتها می‌نامند.»

البته کلمه «مگا» در ادبیات یونانی به معنای بزرگ و

باعظمت است. گرچه تا به امروز اجتماعات مگالیتی و یا عظیمی پدید نیامده ولی بسیاری از اقوام و ملل خود را با این نام خوانده و شاید همین پندار باعث شده که افراد اجتماعات قدیمی برای اینکه عظمت و حشمت خود را به اثبات برسانند لااقل مزارهای مگالیتی برای خود ساخته و برای امروز به یادگار نهاده‌اند.

□ تاریخ مگالیتها و عجایب نادر به چه زمانی مربوط است؟

با تمام این اوصاف متأسفانه تا به حال تاریخ دقیقی از روند زندگی انسانها در دوره مگالیت و یا دوره مگالیت در سیر تاریخی بشر ثبت نشده است. در هر نقطه‌ای از جهان هر کسی بر روی مگالیتها کار کرد و ابداعاتی از خود نشان داد، تاریخ آنها از آن دوره در رابطه با دوران مگالیت ثبت شده است. البته اگر قدمت تاریخی مگالیتها را به طور تعادلی و میانگین محاسبه کنیم، تاریخ آنان در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد است. اما در این اواخر مکانهایی پیدا شده است که با تشخیص قدمت تاریخی آنان این مقدار افزایش می‌یابد.

آنچه که مورد نظر و بحث من است، مگالیتهایی است که از دوره سنگی در تاریخ و زندگی بشر شکل گرفته و نماد یافته است. یعنی مگالیتهایی که جوانترین آنها حداقل ۵۰۰۰ سال قدمت تاریخی دارند و نزدیکترین آثار به عصر حجر هستند. علت اینکه این تاریخ را برای تحقیقات خود برگزیده‌ام، این است

که در این زمان لااقل بشر راههای ارتباط با یکدیگر را یافته بود و می دانست که چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار سازد. در این دوره که انسان از یکدیگر تاسی گرفته بود، از دانش و فرهنگ همدیگر نیز متأثر شده و چه بسا اغلب تمدنهای مشابه امروزی ریشه در تقلید آن زمان دارند.

ناگفته نماند که تاریخ و تثبیت دوره استفاده از مگالیتها تا جدودی مشکل است؛ زیرا گسستگی میان بروز تاریخی از تشکیل یک دوره مگالیت با دوره دیگر به اندازه ای است که آدمی به یقین و دقیق نمی تواند به نتیجه کاملی برسد. با توجه به اینکه باستان شناسان هر پدیده ای و اکتشاف تازه ای را با کمک عناصر ارزیابی تشخیص داده و قدمت آن را مطرح می سازند در بررسی و اثبات قدمت تاریخی مگالیتها نیز همین شیوه به کار برده می شود. امروزه هنوز بررسی قدمت تاریخی اثری به وسیله آزمایش کربن ۱۴ (C.14) انجام می پذیرد. اما اگر عقیده مرا پرسیده باشید، سنگها به وسیله این آزمایش سن دقیق خود را بروز نخواهند داد و نمی توان به این آزمایش اکتفا کرد و به آن امیدوار شد. چنانکه مشخص است آزمایش کربن ۱۴ متکی بر انشقاق ایزوتوپهای کربن رادیو اکتیو بوده و لذا این آزمایش تنها بر روی استخوانها، زغال سنگهای مختلف، لباس و اشیاء باقیمانده و ... و به طور کلی بر روی مواد ارگانیکی می تواند صادق باشد.

باید این مسئله آشکار گردد که خود سنگها به اندازه

بسیار ناچیزی حاوی مواد رادیو اکتیویته هستند که از آتمسفر دریافت کرده و از آن منشاء می‌گیرند. این مقدار رادیواکتیویته ناچیز در درون سنگها مدام در حال شکسته شدن است و به تدریج از نور آنها کاسته شده و به ناچار منجر به تغییر قفس اصلی اتم در درون سنگها می‌شود. سوراخهای موجود در این قفس ناگهان با یونها و الکترونها آکنده شده و پوشیده می‌شوند. همین که نیروی جدیدی به سنگها داده می‌شود به یک باره الکترونها به وضعیت جدیدی روی می‌آورند.

این موضوع در چند سال اخیر کشف شده است و باعث گردیده که بسیاری از تخمین و حدسهای تاریخی در زمینه اثبات قدمت تاریخی آثار با دیده شک و تردید مورد بررسی قرار گیرند. این یافته عجیب علم فیزیک دانشمندان را بر آن داشت که شیوه دیگری را در بررسی قدمت تاریخی آثار به کار ببرند. لذا اخیراً این شیوه به کار برده شده که ابتدا مورد و یا شئی قابل بررسی در برابر گرما قرار می‌گیرد (یعنی به آن انرژی داده می‌شود)، و لذا انرژیهای الکترونی به اندازه بسیار محسوسی رو به کاهش می‌گذارند و همین انرژی قابل ارزیابی به حالت نور به بیرون داده شده و به وسیله همین نور قدمت تاریخی سنگها تخمین زده می‌شود.

این تدبیر تا به امروز در بسیاری از مواد مورد آزمایش قرار داده شده و دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که شیوه روشنایی حاصل از گرما در موادی از قبیل سرامیک و یا برخی

از مواد مصداق یافته و نتیجه مطلوبی از خود نشان داده است. ناگفته نماند که مقدار نوری که ظاهر می‌شود با رادیو اکتیو اولیه رابطه تنگاتنگی دارد. زیرا با این آزمایش زمان کاهش مقدار رادیو اکتیوهای اولیه تخمین زده می‌شود.

بر خلاف این اگر مقدار الکترونها در سوئیة اصلی خودشان مورد ارزیابی قرار بگیرند، آن زمان الکترونها در رزونانس پارامغناطیس مورد استفاده قرار می‌گیرد. شیوة به کار برده شده که با نام اختصاری *ESR* شناخته می‌شود، همین که در محیطی سنگی مورد ارزیابی و آزمایش قرار می‌گیرد، بلافاصله قابل اندازه‌گیری بوده و دانشمندان با دریافت مقدار نور الکترو مغناطیس قدمت تاریخی سنگ را تخمین می‌زنند.

با اینکه سعی می‌شود در این تخمین نتایج دقیقی حاصل شود و مغز آدمی همیشه در صدد یافتن راههای حصول اطمینان در این زمینه است ولی با این حال هنوز هم درباره تخمین قدمت تاریخی سنگها نظریات متفاوتی ارائه شده و کسی قدرت آن را ندارد که به یقین تاریخ دیرینه بنایی و یا سنگی را ثابت کند. البته آثار پیدا شده در درون بناها و یا کشف شده در حین حفاریها خود کاوشگران را یاری می‌دهد که به نتیجه قطعی برسند ولی با تمام این اوصاف گاهی هیچ مدرکی به دست نمی‌آید و آزمایشات انجام شده به شیوة مذکور تنها تخمینهایی است که نود درصد احتمالات قریب به یقین را به خود اختصاص می‌دهد.

در حدود ۲۴ سال پیش بود که در کنفرانسی بر علیه آزمایش کربن ۱۴ اعتراض کرده و آن را صادق در تخمین و ارزیابی قدمت تاریخی آثار قدیمی ندانسته بودم. زیرا این آزمایش تنها «میزان ثابتی از وسعت ایزوتوپها» را در درون خاکها مشخص کرده و مورد ارزیابی قرار می‌دهد. اگر در محیطی این میزان درست و به اندازه کافی نباشد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و یا اگر آتمسفر در زمانهای مختلف و یا مکانهای متفاوت، نسبت مقدار کربن ۱۴ متغیر باشد و یا در خود احتواء کند، چه باید کرد؟ در این دو حالت مسلم است که دستگاههای نشان دهنده کربن ۱۴ پاسخهای غلطی را خواهند داد و در حساسترین درجه ارزیابیهای نادرستی را پیش روی خواهند نهاد. البته این معضل از فقدان تکنولوژی ما در این آزمایش نیست، بلکه از عدم شناخت ما از واقعیت و ارزیابی مورد است.

بعد از چندین سال انتقاد من به نتیجه رسید و سرانجام دانشمندان و مسئولین امر بر آن شدند که در تشخیص قدمت تاریخی بناها و سنگها علاوه از بررسی و آزمایش کربن ۱۴ از شیوه‌های تحریک میدان الکترو مغناطیس نیز استفاده نمایند.

چنانکه مشخص شده است، سنگهای کوارتز از میدان مغناطیسی عظیمی برخوردار هستند که انوار بسیار بالای آنان در فرکانسهای بلند قابل تخمین و بررسی است. از این میزان و با توجه به فرکانس آنها می‌توان تاریخ سنگها را حدس زد. تخمین قدمت تاریخی سنگهای کریستال و کوارتز با شیوه *ESR* تا به

امروز نتایج دقیقتری داده است و غالب آزمایشات و ارزیابیهای تاریخی با کمک این اسلوب انجام می‌پذیرد. صدها هزار سال است که با یونیزه شدن انوار آلفا در جو تا حدودی در قفس کریستالهای موجود در زمین تغییرات ناهمگونی پدید می‌آید. گاهی فقدان اکسیژن و یا برخی موارد فقدان اتم سیلیسیم به چشم می‌خورد. از این موضوع نتایج دیگری نیز حاصل می‌شود. یعنی هر اندازه که ناهمگونی در ساختار سنگهای کوارتز به چشم می‌خورد، قدمت تاریخی و عمر آنها نیز افزایش می‌یابد. در آزمایشگاهها برای بررسی نمونه‌های سنگهای کریستال ابتدا بر روی آنها انوار آلفا به حالت افقی تابانده می‌شود، تا زمانی که میزان رادیو اکتیو موجود در محل مورد نظر به حد اشباع و هم اندازه با مقدار درخواستی نشود، این تابش ادامه یافته و بر مقدارش افزوده می‌شود. با این آزمایشات مشخص شده که برخی از سنگهای کریستال قدمت تاریخی برابر با ۱/۵ میلیارد سال دارند. در این زمینه و بررسی قدمت تاریخی سنگها پروفیسور جوزف رایدِرر^(۱) بیش از بقیه به تحقیق و بررسی پرداخته است. او شیوه‌های مورد اطمینان در تجزیه و تخمین قدمت تاریخی سنگها را در کتابش تحت عنوان «باستان‌شناسی و شیمی و نگاهی به گذشته»^(۲) مورد اشاره قرار داده و توضیحات مفصلی داده است که هم اینک بسیاری از محققان

1-Prof. Dr. Joseph Ridrer

2-Archaeology, Chemistry and seeto past

و باستان شناسان با تکیه بر اندوخته‌ها و تجربیات این دانشمندان شهریه به نتایج سودمندی رسیده و از سر در گمی در تخمین تاریخهای آثار دیرینه نجات یافته‌اند. با اینکه تا به امروز برخی از آثار با قدمت تاریخی قطعی همراه نبوده‌اند ولی امید می‌رود که در آینده‌ای نه چندان دور بسیاری از آثار، شناسنامه و شجره‌درستی داشته باشند و چه بسا تاریخ دیرینه شناسی نیز در این رهگذر دچار توفان تغییرات شود و تمامی و یا حداقل برخی از موارد اثبات شده به زیر سؤال بروند و حقایق آن طور که هست عیان شود و پندار ما از دیرینه‌مان دگرگون گردد.

به مثابه این امیدواری دست‌اندرکاران دیرینه‌شناسی از قافله عقب نمانده و در این میان دکتر ای. او. تیلنر^(۱) در رابطه با اتاقهای نوری به آزمایشات مفصلی دست زده است که حاصل این آزمایشات خود امیدوار کننده هستند. او با این آزمایش قصد دارد به گذشته‌ای دور رجعت کرده باشد و قدمت تاریخی بسیاری از بناها و آثار را کشف کند. این شخص که آزمایشات خود را در روی سنگهای مگالیت موجود در روستای کارانگولی^(۲) که در جنوب مدرس کشور هندوستان واقع است به مرحله انجام رسانید. دکتر تیلنر به این نتیجه رسید که پیشینیان ما در گذشته دارای دانشی بوده‌اند که توانسته‌اند به وجود میزان رادیو اکتیو در موجودات پی برده و از طریق تابش نور استفاده‌های زیادی را ببرند. او با آزمایشات خود بر روی

1-A.O. Tinler

2-Karangholi

سنگها به این نتیجه رسید که تمامی مگالیتها از پیشینه تاریخی زیادی برخوردار بوده و اتاقکهای نوری که در درون کریدورهای مگالیتها موجود است، خود لابراتوارهای عظیمی هستند که در آن نور و قدرت آن و حتی تأثیرات لیزری کاملاً محرز است. او با اشاره به اینکه نوع شکل‌گیری سنگهای مگالیت در کریدورها و یا اطراف آن نشانگر صور فلکی است به وجود دانش ستاره‌شناسی در میان پیشینیان انگشت اثبات می‌نهد.

انسان با درک این حقایق واقعاً در حیرت می‌ماند که قافله گذشته را چه کسی و چه مغزهای متفکری هدایت کرده است؟ این سنگها که از یکدیگر کیلومترها فاصله دارند چگونه به یک شکل و مفهوم ساخته شده و دانش همسان را چه کسی و یا افرادی در میان اقوام مختلف رایج گردانیده است؟ سنگهای مگالیت که خود آثاری از عصر حجر و یا حداقل از انتهای دوره سنگی هستند، چگونه و با چه نیرو و آموزشهایی توسط دست پیشینیان ما ساخته شده‌اند؟ اصلاً مهمتر از همه چه اهدافی در ساخت این کریدورها و اتاقکهای نوری مضبوط است و مقاصد نیاکان ما از ساختن این بناها چه بوده است؟ آیا انسانهای عصر حجر خود سازنده و پردازنده این بناهای عظیم و در عین حال شگفت‌آور بوده‌اند و یا اینکه آنان از منبع و منشاء دیگری الهام گرفته‌اند؟ آیا به راستی انسانهای عصر حجر احمق و نادان و فاقد قدرت تخیل بوده‌اند؟ اگر اینگونه است، پس بناهای عظیم را چه کسانی ایجاد کرده‌اند؟ اگر انسانهای عصر حجر دارای

دانش و علومی بوده‌اند، پس چرا ما آنها را فاقد علم و دانش دانسته‌ایم، و آیا شایسته نخواهد بود که در جای جای جهان به دنبال رد پای دیگری از آنها باشیم؟ مگالیتها خود الگوهای جهان شمولی هستند که ما را با طرح و برنامه‌ای جدید در دیرینه شناسی مواجه می‌سازند، الگویی که فوق‌العاده و جهانی است و شاید ما را با پدیده‌های شگفت‌آور دیگری مواجه خواهد ساخت!

□ حقیقت امر چه بوده است؟

در این قسمت قصد ما این نیست که سن و قدمت سنگ را بررسی کنیم، بلکه مقصود آن است که تاریخ شروع کار سنگ و یا استفاده از آن را توسط انسان تخمین بزنیم و نهایت به زمانی برسیم که نزدیک به یقین باشد.

در این موضوع به کدامین ارزیابی می‌توان اعتماد کرد؟ محققان اقلیمی در بررسیهای خود در جنوب گروئنلند به بررسی کوههای یخی پرداخته و در این میان زمینهای بسیار زیادی از آن ناحیه را که قدمت زیادی داشتند مورد بررسیهای علمی قرار دادند. نهایت امر به این نتایج دست یافتند: در حدود ۱۰۷۰۰ سال پیش ناگهان اقلیم و یا به عبارتی آب و هوای کره زمین دگرگون شده و شرایط یخبندان عظیم و همه‌گیری تمام سطح کره زمین را در بر گرفته است. این حادثه قدم به قدم و یا آنی از بین نرفته و همانگونه که در ۲۰ تا ۳۰ سال دوام داشته و بر شدت آن افزوده شده به همان نسبت از شدت سرما کاسته

شده و هوا رو به ملایمت نهاده و در برخی از نواحی کره زمین یخها رو به ذوب شدن گذاشته و از بین رفته‌اند. بعد از این جریان بوده که نهایت دمای گروئنلند به ۷ درجه سانتیگراد رسیده و گرمتر شده است. این تغییر آب و هوایی منجر به ایجاد شکافها میان کوههای یخی و سطح مسطح یخبندان شده و لابلای آنها را آبها فرا گرفته و نهایتاً شبه جزیره اسکاندیناوی پدید آمده است. حال خواهید پرسید که این موضوع با تخمین پیشینه تاریخی سنگها چه ارتباطی دارد؟

در آخرین تحولات انجام گرفته بر روی زمین که آتشفشانها رو به افول می‌نهادند و به تدریج از فوران آنها کاسته می‌شد، یخها تمام گرد و غبار منطقه‌ای و آتشفشانی را همراه با سنگهای آسمانی که گاهگاهی بر روی زمین سقوط می‌کردند در خود گرفته و محبوس ساخته بودند. بعد از اینکه اقلیم رو به دگرگونی نهاده و بار دیگر یخها رو به ذوب شدن می‌نهادند همان گرد و غبار و سنگهای آسمانی این بار شسته و تمیز شده و صیقل یافته در یخها ظاهر می‌شوند و با ذوب شدن لایه‌های یخ از اطرافشان سنگهای جدیدی ظاهر می‌شوند. این سنگها که در حقیقت صیقل یافته و وارد محیط زمینی شده بودند، تأثیرات نوری یونها دگرگون شده و به احتمال زیاد زمینه ایجاد انوار رادیو اکتیوی را فراهم آورده بودند که تا آن روز وجود نداشتند. البته هنوز مشخص نیست که مقدار و وسعت ثابت سنگها در آن زمان چگونه بوده است. از طرفی تا به امروز محرز نشده که چرا

عصر یخبندان به یکباره دگرگون شده و رو به نوب شدن نهادند.

تاریخهای قطعی در زمینه عصر یخبندان و پیدایش حیات بعد از آن در حال حاضر به طور تخمینی ثبت شده‌اند ولی احتمال دارد که این آگاهی‌ها در آینده بی‌اثر و باطل باشند. من در این رابطه و با بررسی موضوع دگرگونی شرایط اقلیمی کره زمین به دلیلی محکم رسیدم: «سنگها هر اندازه که بزرگتر باشند، نشان زیادتر است.»

هر اندازه که این تصور و نظریه در ساحت علم و تکنولوژی جهانی غیر مقبول باشد، موضوعی است که واقعیت دارد و می‌توانم آن را ثابت کنم.

بر اساس تخمینهای شخصی و در ضمن بررسی آثار منطقه‌ای به این نتیجه رسیده‌ام که انسانهای عصر حجر واقعاً افرادی پاکدل و متواضع بودند و زندگی و تمدن خودشان را با تواضع و خوش نیتی شروع کرده‌اند. آنان بر روی سنگی سنگ دیگری نهاده و زمینه زندگی را در دوران سنگی شروع کرده‌اند. اگر دوران سنگی را بدین شکل ترسیم کرده و قبول کنیم آنگاه پاسخ ما به سنگهای یکدست و بزرگ چه خواهد بود؟ اگر در عصر حجر انسان هنوز فاقد توان لازم و دانش کافی در زمینه ساخت بناهای بزرگ بود و سنگهای کوچکی را برای ساخت ساختمانهایش به کار می‌برد، پس مگالیت‌های عظیم که به آن دوره نسبت داده می‌شوند و قدمت تاریخی همسان با عصر

حجر دارند، را چه کسانی ایجاد کرده‌اند؟ در این نقطه است که فریاد و شعار بسیاری از دانشمندان در گوشه‌های انطنین می‌اندازد که: «عصر حجر به آن حالتی نبوده است که تصور می‌کنیم!»

□ خدای زنبور پدیده‌ای دیگر از عجایب:

باستان شناسان تمدن مایا به نامهای ریفیلد، لاند، کوگولودو، و رویس^(۱) در معبد فرسکلر^(۲) شهر تولوم^(۳) کشور مکزیک موفق به کشف خداوند زنبور شدند. در ادبیات اساطیری مایاها هیچ اثر و یا سخنی از تمدن و یا حکومت زنبور نرفته است و نامی به این عنوان در ادبیات و تاریخ آنها قید نشده است. تنها در بخشی از ادبیات اساطیری آنها از حکومتی یاد شده که به دیگران و سایر مردمان مایاها حاکمیت داشتند و نام آن حکومت «آه-موزن کاب»^(۴) بوده است. نقش برجسته‌ای که به نام خداوند زنبور شناخته شده است از هیچ حیثی با زنبورهای معمولی شباهتهایی ندارد. دستان این خداوند انگار فرمان و یا سکان چیزی را گرفته و دارای پاهایی نیز می‌باشد. انگار بر روی چیزی دراز کشیده و با پاهایش پدال چیزی را می‌چرخاند و با دستانش آن را هدایت می‌کند. در اطراف این تصویر اشکال هندسی عجیب و غریبی دیده می‌شود که به هیچ وجه به کندوی

1-Refield, Landa, Cogolludo & Roys

2-Freskler

3-Tulum

4-Ah-Muzencab

زنبور شباهتی ندارد و گویی نشانه‌ای از تجهیزات فنی هستند که در اطراف آن قرار گرفته و آنجا نمونه‌ای از اتاق هدایت وسیله‌ای است. اگر خودتان نیز این تصویر را ملاحظه بکنید متقاعد خواهید شد که به هیچوجه شباهتی به زنبور نداشته و باور کردن اینکه شکل نمادی از خداوند زنبور است مضحک خواهد نمود.

آثاری که تا به امروز از مایاها به دست آمده کاملاً نشانگر نبوغ و استعداد آنها در ساخت وسایل و تجهیزات مختلف است. اگر آنها به راستی می‌خواستند تصویری از خدای خود را که زنبور بوده باشد، برای آیندگان به یادگار بگذارند، مسلماً با تجهیزات و وسایل ریخته‌گری و قالب‌گیری خودشان که نمونه‌های آنها هنوز هم در باقیمانده‌های مراکز تمدن مایاها موجود است، شکل زنبور را ترتیب دهند. آنها حتی قادر بودند با تصاویر و اشکال و حروفات خاص خودشان صدای زنبورها را نیز به ما به طور نشانه به یادگار بگذارند. لذا این تصاویر نمادی از حقایق مدفون در بطن تاریخ هستند که من باز ادعا می‌کنم که ریشه‌ تمامی این تصاویر و پندارها در رؤیت انسانهای فضایی نهفته است.

برای اثبات تمدن مایاها و آثار برجسته و شاهکارهایی که اکنون از گذشته برای ما باقیمانده‌اند، نمونه‌ای را ذکر می‌کنم:

□ تیکال^(۱) نمونه‌ای از تمدن قدیمی:

تیکال قدیمی‌ترین شهر مایاها محسوب می‌گردد. در این شهر آثار و ابنیه‌هایی وجود دارند که به قرن هشتم قبل از میلاد مربوط می‌شوند. حال آنکه اولین تمدن غربی در سال ۷۵۳ قبل از میلاد در شهر روم بنا نهاده شده است. آنچه که شهر تیکال را بیش از سایر آثار باقیمانده از گذشته مشهور ساخته، نوع تمدن و شکل شهرسازی آن بوده است که در زمان خود بسیار جالب و در حال حاضر حیرت برانگیز است. شکل‌گیری و ساختمان شهر تیکال از بسیاری جهات با شهرهای قدیمی فرق دارد. این شهر قدیمی که هم‌اکنون از جانب دولت گواتمالا به عنوان پارک طبیعی شناخته شده و محل دید و بازدید عموم می‌باشد، مساحتی قریب به ۵۷۴ کیلومتر مربع را به خود اختصاص داده است.

این شهر گرچه در حال حاضر به عنوان شهری مخروبه به شمار می‌رود، اما در نوع خود بسیار بدیع است. چراکه وجود چنین شهری در گذشته‌ای بسیار دور با آن مقدار محیط و مساحت به راستی حیرت برانگیز می‌باشد. به راستی نیز این شهر در دوران خود به عنوان شهری مدرن شناخته می‌شده است. در درون این شهر محیطی به وسعت ۶ کیلومتر مورد حفاری قرار گرفته که در همین محیط خانه‌ها و قصرها به همراه ایوانهای زیبا و سکوه‌های سنگی‌شان نظر هر بیننده‌ای را به خود

جلب می‌کند. در برخی از این خانه‌ها سالنهای بسیار بزرگی دیده می‌شود که به سرا و یا سالن بسیار بزرگ رقص شباهت دارد. امکان دارد که این میادین موجود در درون قصرها یا محل سخنرانی و اجتماعات بوده‌اند و یا به مانند امروز محل برگزرای جشنها و رقصها به حساب می‌آمده‌اند. خیابانهای این شهر قدیمی به یکدیگر به طور بسیار مدرن و از روی ترسیم هندسی درست مربوط هستند و تمام جاده‌ها را خیابانهای آسفالت و یا بتونی تشکیل می‌دهند. این موضوع خود شگفتی باستان شناسان را دو چندان کرده است. در محیط حفاری شده حدود ۳۰۰۰ اسکلت به دست آمده بود که نشان می‌داد که اسکلتها باقیمانده اجساد انسانهای ساکن آن شهر در قرن هفتم قبل از میلاد بوده است. زمانی که از هواپیما از این شهر فیلمبرداری شد، مشخص گردید که این شهر درست در شبه جزیره یوکاتان^(۱) قرار گرفته و به وسیله سیستم پیشرفته آبیاری از طریق دریا آبیاری می‌شده است. گرچه این شهر از طریق دریا آبیاری می‌شده است، اما به دریا و یا نهر و رودخانه‌ای نزدیک نبوده است؛ با این حال کانالهای موجود شیوه‌ای درست و منطقی بوده‌اند که نیازهای شهر را به آبیاری مزارع و یا استفاده از آب مشروب تأمین می‌کرده است. جای شگفتی اینجاست که در اطراف شهر حدود هفت مخزن و آب انبار تشخیص داده شدند که سه تای آن در اطراف شهر قرار داشتند و بقیه در درون

شهر جای داده شده بودند و این نشان می‌داد که انسانهای گذشته ترجیحاً از سیستم ذخیره‌سازی آب و یا سدبندی با انتقال آب به وسیله فشار آگاهی و اطلاع دقیقی داشتند. کارشناسان با توجه به بزرگی شهر و امکانات موجود در آن تخمین زده‌اند که شهر تیکال در زمان خود دارای جمعیتی به اندازه ۵۰۰۰۰ تا ۹۰۰۰۰ نفر بوده است.

زمانی که من شهر را به دقت مورد بررسی قرار دادم در فکرم این سؤال مطرح شد که: «برای چه شهر تیکال را در کنار دریاچه پتن-ایتزا^(۱) ایجاد کرده‌اند و آن را در درون جنگل و حدود چهل کیلومتر دورتر از دریاچه بنا کرده‌اند؟» با اینکه این سؤال را از خود کرده بودم، اما به راستی پاسخ آن را نمی‌دانستم. از روی احتمال پیش خود گفتم: «شاید از روی تصادف بوده است.»

زمانی که چنین سئوالی را از باستان‌شناسان بومی جویا شدم، آنها پاسخی به من دادند که تازه متوجه اصل قضیه شدم. تیکال کلمه‌ای است که بومیان منطقه به جانوری نسبت می‌دهند. آنها می‌گویند که همان جانور منبع هر نوع راز ریاضی و یا نجومی موجود بوده است...

البته شهرهای تولا، چیچن-ایتزا، مایاپان، تئوتواکان^(۲)... از شهرهای قدیمی و متعلق به مایاهاست که هر جهانگرد و

1-Peten Itza

2-Tula, Chichen-Itza, Mayapan, Teothuacan

باستان شناسی آنها را می‌شناسد. در تمامی این شهرها اکثر ساختمانها در شرایطی ایجاد و بنا شده‌اند که زاویه قرارگیری آنها نسبت به هم ۱۷ درجه می‌باشد. به نظر شما آیا این می‌تواند از روی تصادف بوده باشد؟

موضوع بسیار جالب در شهر تیکال وجود هرمهایی است که از روی محاسبات دقیق ریاضی و بر اساس اصول مبتنی بر جایگیری صور فلکی ساخته شده‌اند. از ابتدا تا به امروز همیشه اهرام و یا باقیمانده‌های به جای مانده از گذشتگان تنها در جای خودشان مورد طرح بوده‌اند. لذا نگرش کلی و اساسی به آنها از دید باستان شناسان تا حدودی با کم توجهی و یا بی‌عنایتی همراه بوده است. در جایی که بناهای قدیمی با شکل و تیپ خاصی ایجاد گردیده‌اند و مشابهاتی در بنای آنها در طول دوران وجود داشته است، نشان می‌دهد که انسانهای گذشته رازی را در این بناها متصور بوده‌اند و اگر این راز افسانه‌ای نبوده است، مسلماً حقایق ریاضی و هندسی در آنها صادق بوده‌اند. شهر تیکال نیز نمونه‌ای از این موارد است که خانه‌ها و خود شهر از روی تصادف در چنان جایی ایجاد نشده و پدید نیامده است. اگر کار معماران امروز را در نظر بگیریم، مسلماً هر معماری و یا مهندسی قبل از اینکه به نقشه اجرایی توجه داشته باشد، به محل ایجاد بنا می‌اندیشد و محیط آن را از هر حیثی در نظر می‌گیرد. بعد از تصویب محل اجرای نقشه به دلایل ایجاد خود پرداخته و به آنها اشاره می‌نماید. در قدیم نیز به واقع این

طور بوده است و اهدافی در اجرای نقشه و دلایلی در انتخاب محل ایجاد شهر داشته‌اند که باید امروزه آنها آشکار گردند.

تیکال از برخی جهات محیط و منطقه‌ای عجیب است. در این شهر در حین حفاریهای مختلف مشخص شده است که حتی برخی از بناها بر روی بناهای قدیمی و باقیمانده از گذشته ایجاد شده‌اند. این منطقه تاریخی در طول تاریخ و صدها سال مدام در روی باقیمانده‌های گذشته تجدید بنا شده و آخرین خانه‌ها و بناها همانهایی هستند که اکنون به عنوان باقیمانده‌های دوران تمدن مایاها به یادگار مانده‌اند. البته باید ذکر کرد که امروزه در برخی از شهرها نیز این عمل تکرار می‌شود و به طور مثال در شهر مانهاتان^(۱) (نیویورک) خانه‌ها و آپارتمانهای عظیم بر روی بناهای قدیمی ایجاد می‌گردند. برخی از آسمانخراشها و یا برجها تخریب شده و بر روی همان محل برجها و یا آسمانخراشهای جدیدی ایجاد و احداث می‌گردند. به راستی علت این امر چه می‌تواند باشد؟ زیرا جزیره مانهاتان در روی نقشه به طور قطعی شناخته و مشخص شده است.

مرکز شهر تیکال تا به امروز به دلایل نامعلومی به شکل اولیه خود باقیمانده و تنها اطراف آن و بناهای مسکونی بر روی هم تجدید بنا شده‌اند. اهرام در اطرافش از این قاعده مستثنی می‌باشد. غالب بناها در خاکها و زمینهای بکر و دست نخورده‌ای ساخته شده‌اند و زمانی که همین ساختمانها از نظر بررسی

قدمت تاریخی مورد تعمق قرار می‌گیرند، مشخص می‌شود که دارای قدمت چندین صد ساله بوده و قبل از نابودی شهر همچنان وجود داشته‌اند و بعد از نابودی تمدن مایاها از بین رفته‌اند. اهرام موجود در این شهر برای مایاها دارای ارزش و مفهوم خاصی است.

نخستین بار دانشمندان و باستان شناسان دانشگاه پنسیلوانیا^(۱) در این شهر باستانی به حفاریهای علمی پرداختند و تنها در مرکز شهر توانستند معبدی به اندازه ۷۰ متر مربع را پیدا کنند. بعد از این کشف بود که معابد دیگری نیز به دست آمدند و راز شهر تیکال و اهرام آنها مشخص گردیدند.

دانشمندان با بررسی اثر به این نتیجه رسیدند که سازنده هرمهای موجود در شهر دارای نبوغ و استعدادی شگرف در زمینه ریاضیات، علم نجوم و معماری بوده است. چراکه کسی بدون این دانش نمی‌تواند به چنان اثری شگرف دست پیدا کرده و اقدام به ساختنش نماید. اما حال سؤال مهم در اینجا است که این اهرام از چه نظری مهم بوده‌اند و برای چه دارای ارزش خاصی می‌باشند؟

برخی ادعا دارند که مردمان مایا نیز از دانش دیگران استفاده کرده‌اند و برخی باز ادعا دارند که دانش لازم از جای دیگری و شاید از دنیاهای دیگر به آنها ابلاغ شده و برخی ادعا دارند که راهبان قوم مایا دارای علم بودند و این علم را در طول

زمان کسب کرده و چون به خدایان متفاوتی اعتقاد داشتند، چنان جاهایی را بر اساس محاسبات نجومی و ریاضیات درست کرده و انتظار داشتند که روزی خدایان به سرزمین آنها و به خصوص به معابدشان سر خواهند زد. در این رابطه پیدا شدن برخی از قبوری که دارای اجسادى همراه با وسایل تزئینی بودند، بر این ادعا تا حدودی مهر تأیید و صحت می‌زند. برخی افراد در جریان تحقیق و بررسی موضوع به این می‌اندیشند که آیا خدایان به انسانهای گذشته دستور داده‌اند که چنین جاهایی را ایجاد نمایند تا نسلهای دیگر در راحتی زندگی کرده و از آنها بهره بگیرند یا اینکه رازی علمی در بطن و بنیان بناهای اهرام وجود دارد که هنوز کشف نشده است؟

در هر صورت هرمها و اشکال هندسی مثلثی شکل در تیکال خود رازی هستند که فکر بسیاری از افراد را به خود جلب کرده است.

در موزه لیدن^(۱) هلند پلاکی عجیب موجود است که به پلاک لیدن معروف است. این پلاک که توسط دانشمندان هلندی از محل شهر تیکال پیدا شده است، یکی از اشیاء و یادگارهای قدیمی است. در روی این پلاک حدود ۱۵ عدد برجستگی مربوط به مایاها نقش بسته است. در زیر هر کدام از این برجستگیها نیز عباراتی ناشناخته و معنا نشده‌ای وجود دارد که تنها از این میان یکی از عبارات تا به امروز معنی شده است و در این عبارت آمده

Leyden

است که: «.....» در اینجا خاندان حکمران آسمانها آرمیده است.، خاندان حکمران آسمانها چه کسانی می‌توانند باشند؟ کدامین حکمران و خانواده او در این قسمت آرمیده است؟ اینها سئوالاتی هستند که تا به امروز بی‌جواب مانده و شاید در آینده نیز بی‌پاسخ مانده باشند. با این حال برخی از سرنخها نیز پیدا شده که می‌توانند ما را در رسیدن به نتایجی تقریبی یاری دهند. بر اساس تقویم و تاریخ ذکر شده، مشخص است که هر ملتی و تمدنی در طول تاریخ و روند و گذشت زمان به پیشرفت و ترقیّات خود نایل آمده است. هر تمدنی در طول زمان با افزایش تدریجی بر دانش خود و با تکیه بر نبوغ و استعدادش به مرحله‌ای پیشرفته رسیده است. خداوند هیچ انسانی را از آسمان بر زمین با دانش تکامل یافته‌ای نفرستاده و هیچ انسانی از مادر خود با حالتی تکمیل شده و با استعداد و دانش و آگاهی به دنیا نیامده است. با این حساب انسانهای گذشته چرا در گذشته هر چیزی را به آسمانها و حاکمان آنها مربوط می‌دانسته‌اند؟

تیکال با بنای عجیب و غریب خود در منطقه‌ای واقع شده است که در نظر بومیان به مکان مقدس شناخته شده است. هر چیزی که در این منطقه از گذشته باقیمانده، همچنان ماندگار باقیمانده است. این منطقه نه تنها از خاطره‌ها فراموش نشده است، در نوع خود با داده‌های عجیبش به دست باستان شناسان از اعتبار و ارزش بسیاری برخوردار شده است. تیکال منطقه‌ای جذاب و مغناطیسی به شمار می‌رود. این منطقه وسیع دارای

اماکن عجیب و معابد و وسایل با ارزشی دارد که بسیار جالب و در عین حال حیرت برانگیز هستند. در این شهر قدیمی و باقیمانده از گذشته هر چیزی و هر پدیده‌ای دارای رازهای عجیبی است که با مسایل نجومی رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. دانشمندان و کارشناسان امر هر چه در رابطه با تیکال گفته‌اند با آنها هم عقیده هستم و ادعا می‌نمایم که اظهارات مطرح شده در آن خصوص به هیچوجه اغراق آمیز نیستند. زیرا آنچه که کشف شده تا به امروز از قداست و اعتبار بیشتری برخوردار بوده و ما باید آنها را قبول کنیم، زیرا هنوز نمی‌دانیم که راز نهفته در دل این شهر چه بوده و بشر آن دوره این دانش عظیم را از کجا کسب کرده است.

به راستی این شهر شاید به خاطر آنکه اسراری ناشناخته در خود حفظ کرده است، تاکنون بر جاذبه و حیرت‌انگیزیش افزوده است و هر چیزی درباره‌اش گفته شده، درست و صادق بوده است.

میدانی که در میان معبد اول و سوم شهر تیکال ایجاد شده است دارای ابعادی به اندازه ۱۲۰×۷۵ متر می‌باشد. قلعه اصلی که در ناحیه جنوبی میدان قرار گرفته در جایی به اندازه دو برابر خود بنا شده است. حدود ۴۲ بنای دیگر به شکل توده‌ای در کنار یکدیگر ایجاد شده‌اند که به ۶ حیاط بزرگ مربوط می‌شوند. در این خانه‌های توده‌ای صدها پله و دربهای سنگی دیده می‌شود که یا از جایشان افتاده و یا تخریب شده‌اند. در حقیقت آنجا

مکانی است که اگر آدمی در درون آن گم شود، بسان داخل لابیرنتی راه خروجی برای خود پیدا نمی‌کند.

هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که این بناهای عظیم برای چه ساخته شده و در درون آنها چه می‌گذرد. زیرا از ابتدا تا انتهایش تماماً اسرار است و بس. اگر این بناها به طور یکسان ساخته می‌شدند شاید می‌شد برایشان توجیهاتی و یا دلایلی بیان کرد، اما ساختمانهای موجود در تیکال به قدری متفاوت و مغایر از هم از لحاظ داخلی ساخته شده‌اند که آدمی از بیان آنها و تفسیر بناها عاجز می‌ماند. آنچه در آن محل به چشم می‌خورد و به اتفاق در رویش نظر داده شده است، اینکه تمامی ساختمانها از سکو و حیاطهای بزرگی تشکیل شده‌اند و مشخص است که وجود چنین جاهایی در تمامی ساختمانها نشانگر وجود رابطه‌ای منطقی است. جالب اینکه تمام این بناها توسط انسانهای دوره سنگی ساخته شده‌اند.

به راستی انسانهای دوره سنگی یا به عبارتی عصر حجر انسانهای بسیار عجیبی بوده‌اند. به طوری که در کتاب اسرار عصر حجر ذکر کرده‌ام، انسانهای آن دوره بسیار با نبوغتر از آن حدی بوده‌اند که ما تصور کرده‌ایم. آنها یادگارانی از خود به جای نهاده‌اند که اکنون نه تنها ما، بلکه خدایانی که انسانهای دوران سنگی به آنها اعتقاد داشتند نیز به وضع و حالشان می‌خندند. آنان با توجه به دانشی که ما داریم، گویا از معدن چیزی نمی‌دانستند، اما جای شگفتی اینجاست که انسانهای آن

دوره با تصویری که ما نسبت به آنها داریم، داری چنان هوش و فراستی بوده‌اند که توانسته‌اند از سنگهایی بهره بگیرند که با گذشت هزاران سال هنوز آثارشان پا بر جا مانده است. در شهر تیکال تمامی سنگهایی که در روی هم گذاشته شده‌اند، غالباً از سنگهایی ساخته شده‌اند که هیچ اثر آلت مصنوعی بر روی آنها دیده نمی‌شود. انکار انسانهای مایا با توجه به وجود سنگها در اکناف و اطراف، آنها را برداشته و بر روی یکدیگر چیده‌اند. تمامی دانشمندان عقیده بر این دارند که این خانه‌ها و سنگها به هیچ وسیله‌ای تراشیده و یا ساخته نشده‌اند. برخی نیز عقیده بر این دارند که این سنگها به توسط انسانهای تمدن مایا از دل کوهها و یا کنار آتشفشانها برداشته شده و به محل آورده شده و خانه‌ها ایجاد گردیده‌اند. البته وجود سنگهایی از نوع بازالت و یا دیئوریت این ادعا را تأیید می‌کند.

□ کوپان رازی دیگر:

شهر کوپان^(۱) یکی دیگر از یادگارهای به جای مانده از دوران گذشته و مربوط به تمدن مایا است. در این شهر وسایلی به دست آمده است که نشان می‌دهد مایاها دارای تکنولوژی پیشرفته‌ای بوده‌اند. در این شهر گویا چرخهای دندانه‌داری نیز به دست آمده است که نشان می‌دهد که انسانهای گذشته از تکنیک و فن چرخها و چرخ و محور و انتقال نیرو به توسط

چرخهای دنداندار اطلاعاتی داشته‌اند. حدود پنج جاده طویل و مستحکم با زیرسازی دقیق در کوپان مشرف به شهر تیکال وجود دارد که تمامی آنها به درون جنگل منتهی می‌گردند. این جاده‌ها که هم اکنون با لایه‌های مختلف خاک و برگ‌ها پوشیده شده‌اند، به وسیله دانشمندان و باستان‌شناسان تشخیص داده شده و بخشهایی از آنها از دل لایه‌های دوران گذشته بیرون آورده شده‌اند. با پدیدار شدن این جاده‌ها دنیای باستان‌شناسی تکان عظیمی خورد و کسانی که در رابطه با مایاها ادعاهایی را با لجاجت پیش می‌راندند، سکوت را بر قبول خطای خود ترجیح دادند.

زمانی که عکسهای هوایی از شهرهای مایاها برداشته شد، مشخص گردید که این شهرها به وسیله جاده‌های طویلی به یکدیگر مرتبط بوده‌اند. حدود شانزده جاده بزرگ و طویل از ایالت امروزی کوئینتانا روو^(۱) که در شمال کوبا واقع گردیده، شروع شده و به اطراف و جاهایی که شهرهای مایاها وجود داشته‌اند ختم می‌شوند و یا از سایر جهات به سوی همان ایالت کشیده شده و به نهایت خود می‌رسند. این جاده‌های عظیم که بسان نیم‌حصاری هلالی گونه اطراف شهرهای موجود در قدیم مربوط به مایاها را در برگرفته، باعث گردیده که شهر چیچن-ایتزا از اهمیت خاصی برخوردار گردد و کوبا از لحاظ باستان‌شناسی دارای اهمیت بسیاری شده است. این جاده‌ها

تماماً در منطقه یاخونا^(۱) به یکدیگر مرتبط می‌شوند و گویی آن منطقه محل ارتباط عمومی ساکنان شهرهای مایاها بوده است. جاده‌های موجود در این مناطق با اینکه در زیر انبوه خاکها و برگها و درختان جنگل قرار گرفته‌اند، باز هم از هوا به رنگ سفیدی قابل تشخیص هستند. جاده اصلی که دارای ۱۰۰ کیلومتر طول است، از ابتدای کوبا-یاخونا شروع شده و از روی شهر چیچن-ایتزا گذشته و به نهایت به شهرهای مایاپان^(۲) و اوخمال^(۳) مربوط می‌شود. این جاده‌ها از طریق عکسبرداری هوایی کاملاً قابل رؤیت بوده و حدود ۳۰۰ کیلومتر جاده‌های شبیه به جاده‌های امروزی دیده می‌شود. از عکسهای هوایی برداشته شده مشخص گردیده که تعداد جاده‌ها به این مقدار ختم نشده و جاده‌هایی از شهر یوکاتان که پایتخت مایاها محسوب می‌شده است به سوی سواحل مریدا^(۴) و از ژیبیلچالتون^(۵) تا سواحل کارائیب کشیده شده‌اند. آخرین جاده‌ای که در شرق سواحل کارائیب وجود دارد، به سوی جزیره کوزومل^(۶) کشیده شده است. جای شگفتی اینجاست که تمامی این جاده‌ها از سنگهای یکدست و صافی درست شده‌اند که انگار موزائیکهایی هستند که در کنار هم با سلیقه گذاشته شده‌اند. همین امر نشانگر نبوغ و استادی جاده‌سازان گذشته

1-Yaxuna

2-Mayapan

3-Uxmal

4-Merida

5-Dzibilchaltun

6-Cozumel

مایاها بوده است. گرچه برخی از این جاده‌ها از بسیاری جهات تخریب شده و یا از حالت خود خارج شده‌اند، با این حال باز هم به خوبی قابل تشخیص بوده و سلیقه و نبوغ انسانهای قدیمی محرز و آشکار است. جاده‌ای که به جاده کوبا-یاخونا معروف گردیده است دارای ۱۰ متر عرض می‌باشد. با این حساب مشخص می‌شود که در چنین جاده‌ای وسیع حدود ۱۵ نفر می‌توانستند به راحتی شانه به شانه یکدیگر به راهشان ادامه دهند.

۱۰۰ کیلومتر جاده موجود بسان جدولی به هفت قسمت تقسیم شده است. بزرگترین این قسمت‌ها دارای ۲۶ کیلومتر بوده و هر بخش از این تقسیمات با انحنایی نامحسوس به سمتی متمایل می‌گردند.

این امر نشان می‌دهد که مایاها از علم جهت یابی و یا داشتن قطب نما محروم بوده‌اند. اما آنان جهات مختلف را به چه نحوی تشخیص می‌داده‌اند. آنان از کدامین وسایل و تجهیزات هندسی استفاده می‌کردند؟ به راستی مایاهای گذشته راههای خودشان را با چه چیزی روشن می‌کردند؟ آیا از مشعلهای بزرگ بهره می‌جستند یا با دود و وسایل دیگری که خودشان به آن چیرگی داشتند، راهها و مسیرها را مشخص می‌نمودند؟ این منطقه مثل یک بشقاب صاف و با گیاهان وحشی پوشیده شده است. در اطراف جاده‌ها نه تپه‌ای وجود دارد و نه کوهی که بتوان آن را محل اشاره و یا علامت تصور کرد. به خاطر وجود

جنگلهای انبوه مسلماً استفاده از آتش درست و منطقی نبوده و اگر هم آتشی بر می افروختند، به خاطر فشردگی و تراکم درختان رؤیت آتش از فواصل دور امکان پذیر نمی بود.

در یکی از محافل و کنگره‌هایی که برای بررسی تمدن مایاها شکل گرفته بود، این مسئله در آنجا نیز مورد بحث قرار گرفت و یکی از سخنرانان در رابطه با این مشکل راه حل بسیار ساده‌ای را به عنوان نظریه خود ارائه داد. او اعتقاد داشت که گویا در گذشته، مایاهای جاده ساز برای اینکه مسیر درست و مستقیم جاده را مشخص نمایند، مسیر مورد حرکت ارابه‌ها و یا هر وسیله دیگر را ابتدا با طنابهایی مشخص کرده و سپس در امتداد طنابها گودالهایی را می‌کنند و این گودالها هم محدوده جاده را مشخص می‌نمود و هم اینکه خود علامتی بود که نشان می‌داد که مسافر از مسیر خود دور نشده است. با اینکه این مورد برای انسانهای گذشته و ابتدائی (!) تا حدودی قابل قیاس و متصور است، اما به نظر شما تا حدودی با تمسخر ارائه نشده است؟ این شیوه می‌توانست در یک مسیر درست و مستقیم و برای یک جاده صادق باشد، اما برای جاده‌های دیگر چه تدبیری اتخاذ کرده بودند؟

در این خصوص پیشنهادها و نظریات مختلفی ارائه شده بود که در اینجا آخرین پیشنهاد را برای طرح کردن لازم می‌دانم. عده‌ای از نظریه پردازان اعتقاد دارند که مایاها جاده‌های خودشان را بر حسب جایگیری ستارگان در آسمان ساخته

بودند و مسیر احداث را با توجه به موقعیت ستارگان ایجاد کرده بودند. اگر این نظریه را قبول کنیم، این سؤال در ذهن ما ایجاد می‌شود که ستارگان تنها در شب خودشان را ظاهر می‌نمایند و در این منطقه استوایی و مرطوب که رشد گیاهان پیوسته ادامه دارد و تنها در یک سؤم سال امکان رؤیت آسمان محقق می‌شود، پس مایاها در هنگام روز چگونه راهشان را تشخیص داده و مسیرشان را به درستی تعیین می‌نمودند؟

شاید عده‌ای از سئوالات من ناراحت شده و بر من خرده بگیرند، اما من خود نظریه‌ای اصلاحی را ارائه می‌دهم تا آنان نیز جوابی برای این سؤال خود داشته باشند. در روی محیطی بشقاب مانند و یا ماهیتابه گونه گودالهای کوچکی دیده می‌شود که در درون آنها یا درختچه‌های کوچکی در حال رشد هستند و یا اینکه در زمانهای مختلفی با آب باران پر شده‌اند. مایاها این گودالها را نه به خاطر ایجاد اشاره که برای پی‌ریزی گنبدها و قبه‌هایی که از دور دست قابل رؤیت بودند، حفر کرده و هر زمان که لازم بود، از آنها استفاده می‌کردند. این گنبدها گاهی تا ارتفاع بسیار بالایی احداث می‌شد و زمانی از میان درختان جنگل نیز عبور داده شده و به حالت تونلی در مسیر ادامه پیدا می‌کرد. البته جاده‌هایی که به عنوان مسیرهای مقدس شناخته می‌شدند و منتهی به معابد بودند، نیازی به ایجاد گنبد و یا قبه نبود و در این مسیرها راهبان و نگهبانان مدام در حال کشیک و انجام وظیفه بودند و این خود راهنما و علامت بسیار موثق و خوبی بود.

اگر امروز به این منطقه سفر کرده باشید و در جاده‌های درون جنگل حرکت کنید و به آن با دیده‌یک مهندس راه بنگرید، آنگاه در خواهید یافت که به راستی اطراف جاده‌ها یا با گودالهایی شبیه به سیلندر احاطه شده است و یا اینکه در اطراف آن باز ستونهایی سیلندر گونه به چشم می‌خورند که در حقیقت پایه‌های اصلی گنبدها و قبه‌ها به شمار می‌رفته‌اند.

در مسیر جاده کوبا-یاخونا که منتهی به اکال^(۱) می‌شود، دو ستون سیلندر گونه که وزن هر کدامشان به اندازه ۵ تن می‌شد به دست آمد که این ادعا را ثابت کرد. هر کدام از ستونها دارای چهار متر ارتفاع بودند که در روی آنها به هیچ عنوان سوراخی و یا چیزی برجسته دیده نمی‌شد. عده‌ای از دانشمندان با اینکه خود این ستونهای سیلندر گونه را دیده بودند ولی ادعا می‌کردند که این ستونها به آن بزرگی به عنوان علامت و یا نشانه جاده‌ها نبوده و برای پی تونلها نیز به کار گرفته نشده‌اند. بلکه این ستونها صرفاً برای متصل کردن دو چرخ ساخته شده‌اند و به عنوان محور عمل می‌کرده‌اند. آدمی با شنیدن این سخن واقعاً در حیرت می‌ماند که چرا دانشمندان این ادعا را مطرح می‌نمایند. مگر آنان دارای چه نوع ارابه و یا وسیله‌ای بوده‌اند که پهنای درون وسیله نقلیه به اندازه چهار متر می‌شد؟ به راستی قبول این سخن مضحک به نظر می‌رسد. البته انکار وجود وسایل نقلیه چرخدار در میان مایاها خود خطاست؛

چراکه مسلماً آنها مجهز به وسایلی چرخدار بوده‌اند که ترجیح داده‌اند جاده‌هایی صاف و درست و هموار ایجاد نمایند تا بتوانند وسایل خود را در آن مسیر به راحتی پیش برانند. اما مسلم است که وسیله آنها دارای چهار متر عرض نمی‌توانست باشد. زیرا حتی بشر امروز با داشتن امکانات بالقوه تصمیم به تولید کامیون و یا هر نوع وسیله جاده‌رویی را با عرضی نزدیک به چهار متر درست نکرده است.

گرچه تاکنون مشخص نشده که مایاها برای کشیده شدن وسایل و ارابه‌هایشان از حیوانات استفاده می‌کرده‌اند، اما انکار کردن این موضوع نیز جای اشکال دارد. زیرا وجود چرخ و محور که از سنگ ساخته شده بودند به نوبه خود بیانگر وجود ارابه‌ها و کالسکه‌هایی می‌باشند که در آن زمان مورد استفاده قرار می‌گرفت. اما بیان این نکته که آیا به راستی آنان از حیوانات استفاده می‌کردند و یا نیروی انسانی، خود جای بحث و تعمق دارد. البته باستان شناسان در این رابطه نظریاتی دارند که قابل بیان و ذکر است.

☐ **خدای زنبور دیگری در مادرید:**

در معبد کودکس ترو-کورتسیانوس^(۱) شهر مادرید اسپانیا نیز خدای زنبوری وجود دارد که بسی عجیب است. در تصویر مربوط به خدای زنبور همان محل به راستی موجودی

شبیه به زنبور ترسیم شده و قیافه‌ای بدمنظر دارد. این تصویر علاوه از اینکه به زنبوری شباهت دارد، در کنار بالهایش انگار دو بمب فتیله‌دار را با خود حمل میکند و از روی خشم قصد دارد به سویی هجوم برد.

حال فرض کنیم که همان چیزهایی را که بمب تلقی کرده‌ایم، به راستی بمب نبوده و بالهای زنبور بوده‌اند. اما از کدامین عصر و از چه منشأیی تا حال دیده شده که بالهای زنبور به شکل بمب به تصویر کشیده شده باشند؟ نه در اعصار گذشته بالهای زنبور دارای اشکال و نقوش بوده‌اند و نه شکل بال به حالت بمب بوده است. لذا در ترسیم این نوع مخلوق به حالت زنبور راز و پیامی نهفته است که باید آن را با عمق فکری بیشتری درک کرد و از روی موضوع به سادگی نگذشت. اگر صراحت مطلب را گفته باشم، خدای زنبور گرچه در ادبیات اساطیری مایاها دیده نشده است ولی نشانه‌ای از آن حاکی از این است که مایاها در گذشته چیز پرنده‌ای را شبیه به زنبور دیده بوده‌اند که دارای قابلیت‌هایی بوده که اکنون بمب‌افکنهای ما قادر و مجهز به آن هستند. به عقیده من آنها همان چیزی را که در زمین خود دیده‌اند به نحوی ترسیم کرده و به آیندگان تفهیم نموده‌اند و اگر ما آن را خدای زنبور لقب داده‌ایم، و در ادبیات اساطیری مایاها چنین چیزی دیده نمی‌شود، دلیل بر انکار موضوع نمی‌تواند باشد. چرا که این لقب و نام را ما بر روی آثار گذشته نهاده‌ایم.

دکتر کارل ساگان چند سال پیش به دست‌اندرکاران امر فضا و بیولوژی توصیه کرد که در یکی از مأموریت‌های فضایی سفاین به کرهٔ مریخ بهتر است چندین تن خزّه آبی (*Cyano Phyceae*) را در روی سطح کرهٔ مریخ بریزند تا در آینده‌ای نزدیک در آن کرهٔ محیطی قابل سکونت برای انسانها پدید آید. البته شاید بدانید که این نوع خزّه‌ها در برابر گرما دارای مقاومت بوده و با سرعتی سرسام‌آور رشد کرده و تکثیر می‌یابند. همین خزّه‌ها در کنار این قابلیت‌ها مقدار متناهی اکسیژن نیز از خود ایجاد کرده و در هوای اطراف پخش می‌نمایند. ساگان اعتقاد داشت که اگر در سطح جو کرهٔ مریخ میزان اکسیژن افزایش یابد، محققاً از میزان دمای بالای آن نیز کاسته خواهد شد و در اندک زمانی در آنجا توفان و بارش بارانهای مناسب و حیاتبخش صورت خواهد پذیرفت. او با این اعتقاد و نظریه میخواست ثابت کند که در هر جایی اکسیژن وجود داشته باشد و دمای متفاوتی پدید آید مسلماً اقلیم متفاوتی نیز پدید خواهد آمد و زمینه‌های حیات در آنجا فراهم خواهد شد. او بارها از این نظریه دفاع کرد و حال نیز در رأی و نظر خود استوارانه می‌ایستد. ساگان که در علم فیزیک فضایی کارشناس و متخصص نیز به شمار می‌رود برای عملی ساختن نظریات خود به هر دری متوسل شد و برای اینکه ابتدای تئوری خود را بقبولاند دست به آزمایشاتی زد.

البته در اینجا ذکر این موضوع نیز در تأیید نظریات

ساگان دخیل می باشد. چندی پیش در منطقه ترانس وال^(۱) آفریقای جنوبی در رگه های سنگی موجوداتی کشف گردید که مربوط به ۲/۵ میلیارد سال پیش بودند. این موجودات گرچه در حال حاضر در حیات نیستند ولی فسیل و باقیمانده های از آنها در میان سنگها دیده شده است. این موجودات نیز دقیقاً مانند خزه های آبی عمل کرده و در شرایط سخت حرارتی قادر به بقا و عمر بوده و در کنار تکثیر و رشد زیاد خود به عنوان تولید کننده مقدار زیادی اکسیژن نیز به شمار می رفته اند. علم و تاریخ بیولوژی ثابت می کند که در ۲/۵ میلیارد سال پیش در روی کره زمین اثری از حیات وجود نداشته است. به خاطر همین نکته نظرات گوناگونی از جانب اندیشمندان ارایه شده است. به طور مثال پروفیسور دیرینه شناس اچ. دی. فلوگ^(۲) از دانشگاه کیسن^(۳) اعتقاد دارد که حیات قبل از کره ما وجود داشته است. حال سؤال این است که اگر حیات قبل از شکل گیری کره زمین وجود داشته است، پس آیا کره زمین نیز مثل نظریه ساگان با پراکنده کردن خزه های آبی و یا جانورانی با چنان خصوصیات برای زندگی مناسب و مقدور شده است؟ اگر اینگونه بوده است این تغییر و تحول و زمینه فکری در ذهن چه موجوداتی پدید آمده و کدامین موجودات و خالق و یا آفرینندگانی حیات در زمین را پدید آورده اند؟

1-Transvaal
3-Giessen

2-H.D. Pflug

□ حقیقتی دیگر در سرزمین ایران باستان:

حدود پنج سال پیش گروهی از دانشمندان ایرانی و آمریکایی در ۲۵۰ کیلومتری جنوب شهر کرمان و در کنار تپه‌های یحیی اقدام به حفاریهای علمی نمودند. البته ساکنان قدیمی تپه یحیی چندین سال بود که به دلایلی آنجا را ترک کرده و دیگر محلی قابل سکونت به حساب نمی‌آمد. زوجین انسان شناس برجسته آمریکایی به نامهای سی.سی. و مارتا لمبرگ کارلوسکی^(۱) در همان محل اشیا و ظروفی را پیدا کردند که مربوط به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بود. در درون این ظروف قدیمی که جنس آنها از برنز بود ماده آرسنیک کشف گردیده بود.

تا جایی که می‌دانیم دوره برنز، مس، قلع و سرب مابین دو دوره مفرغ و عصر حجر وجود داشته است. اگر ایجاد و کشف ماده آرسنیک را به تاریخ واگذار نماییم، از زمان آن چندین صد سالی نمی‌گذرد. زیرا آرسنیک در طبیعت با شکسته شدن کوبالت و با ترکیب با عوامل دیگر به دست می‌آید. این ماده به هیچ وجه در ترکیب برنز نمی‌تواند باشد و یا به دست آید و باور کردن اینکه در ۳۵۰۰ سال پیش انسانهای عادی قادر به کشف آرسنیک شده و آن را پدید آورده‌اند، بسی مشکل می‌نماید. اگر هم بپذیریم که ماده آرسنیک را ایرانیان باستان در ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح کشف کرده و به ساخت آن همت گمارده

I-C.C. & Martha Lamberg Karlovsky

بودند، باید بپذیریم که استاد و آموزگاری ساخت و ترکیب و
 اتسصال ماده آرسنیک را به آنها یاد داده بوده است...

زمانی که برای تحقیق به ال سالوادور^(۱) رفته بودم در
 شهر سان سالوادور^(۲) در خانواده اسپرینگزگوت^(۳) کاسه‌ای
 مربوط به تمدن مایاها را مشاهده کردم. در روی این کاسه
 تصویری از یک زن کشیده شده بود که در پشت آن وسیله
 پرنده‌ای کاملاً آشکارا دیده می‌شد. نمونه همین تصویر را در
 یکی از موزه‌های تاریخی شهر استانبول ترکیه نیز دیده بودم.
 در موزه آمریکایی شهر مادرید نیز گلدانی مربوط به تمدن نازکا
 را مشاهده کرده بودم که دقیقاً همان تصویر را در روی خود
 داشت. این گلدان دارای ۱۷ سانتیمتر بلندی و ۸ سانتیمتر پهنا
 می‌باشد. در روی این گلدان تصویر زنی است که کمربندی را به
 کمر بسته و به مانند فضانوردان کپسولی در پشت دارد. گرچه
 نام گلدان و تصویر را ملکه مهربان نهاده‌اند ولی به عقیده من آن
 تصویر نمونه‌ای از زن فضانورد است. در شانه‌ها و پاهایش نیز
 دو کمر بند دیده می‌شود. در روی سینه و پهلوهای خود نیز
 دگمه‌ها و وسایل پروازی را دارد و به عقیده من او با وسیله
 پروازی تک نفره ترسیم شده است...

پروفسور روت رینا^(۴) از جانب دایره فضایی آمریکا
 دستوری مبنی بر بررسی متون سانسکریت هندوها اخذ کرده و

1-Elsalvador

2-SanSalvador

3-Sprigensguth

4-Ruth Reyna

به خاطر همین راهی هندوستان شده بود. خانم دکتر رینا بعد از بررسیهای لازم گزارش خود را به مرکز مورد نظرش ارسال داشته و بر اساس اظهارات او گویا هندوها در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح برای جلوگیری از وقوع توفانی در سیارهٔ مریخ به فضا سفر کرده بوده‌اند. ترجمهٔ وی همراه با اصل متن سانسکریت در نمایشگاه آثار فضایی دانشگاه پنجاب هندوستان به نمایش گذاشته شده بود...

□ حقیقتی دیگر از حضور انسانهای فضایی در گذشته در ادبیات و تاریخ ترکان و تاتارها:

مردم چاوش که از اقوام ترک تاتار می‌باشد و در دو سوی رودخانهٔ ولگا^(۱) در روسیه زندگی می‌کنند، امروزه تعدادشان به یک میلیون و پانصد هزار نفر می‌رسد. این مردم به زبان ترکی صحبت می‌کنند و لهجه‌ای خاص دارند. زافیروف لوبومیر^(۲) متخصص زبان اینکا در برزیل می‌باشد، در روی زبان اقوام ترک تاتار و به خصوص چاوش تحقیقات و بررسیهایی انجام داده و به این نتیجه رسیده است که میان زبان اینکاها و چاوشها حدود ۱۲۰ کلمهٔ مرکب وجود دارد. همین کلمات با ۱۷۰ کلمهٔ بسیط چاوشی قابل معنی و تفهیم است. زافیروف با اشاره به اینها ثابت می‌کند که قرابت نسبی میان ترکان ساکن در سبیری و اینکاها وجود دارد و به تعبیر برخی از

1-Volga

2-Zafirif Lubomir

دانشمندان و اقوام شناسان گویا مهاجرت اقوام ترک از ناحیه تنگه برینگ به خاک قاره آمریکا درست بوده و همچنان که سرخپوستان آلاسکایی از بسیاری جهات با ترکان سیبری و دیگر ترکهای ساکن در روسیه شباهتهای کلامی و حتی آداب و رسوم دارند، اینکاها نیز با چاوشها شباهتهایی دارند. گرچه اینکاها اکنون وجود ندارند و تمدنشان منقرض شده است ولی آداب و رسوم و باورها و حتی ادبیاتشان با هم مشابه است. بسیاری از سخنان، اندرزها، پیامها، باورها و حکایاتی که در میان چاوشها وجود دارد در ادبیات اساطیری اینکاها نیز موجود بوده است. در اینجا برای درک موضوع نمونه‌ای از کلماتی را که زافیروف مورد شناسایی قرار داده، ذکر می‌نمایم:

VIRACOCHA = روح متعالی آسمانی

حکمران متعالی، روح متعالی که به مانند صاعقه

KON TIKSI ILLA VIRACOCHA = درخشان باشد.

CHUVASH = خداوند آمده از روشنایی

مجله پست یونسکو در سال ۱۹۷۲ با باستان شناس آمریکایی به نام منسون والتین^(۱) و غواص محقق دیمتری ربیکوف^(۲) در رابطه با کشفی که در زیر آبهای جزایر بیمینی و آندروس^(۳) کرده بودند، مصاحبه‌ای انجام داده و آن را در شماره خود به چاپ رسانده بود. والتین و ربیکوف در اعماق

1-Manson Valentine

2-Dimitri Rebikoff

3-Bimini and Andros

۷۰ و ۲۵۰ متری جزایر یاد شده دیواری طویل کشف کرده بودند که نشانگر وجود شهری در زمانهای گذشته در زیر آب بود. دیوارهای موجود در زیر آب مساحتی در حدود ۱۰۰ کیلومتر را تشکیل می دادند. این دیوارها غالباً به حالت موازی و به اندازه ۶۰۰ متر بودند و در وسط این مسافت سنگی قرار داده شده بود که دارای ۵ متر طول بود و به اندازه ۲۵ تن وزن داشت. محققان و عالمان دانشگاه میامی^(۱) با انجام دادن آزمایشات لازم به طریقه کربن ۱۴ به این نتیجه رسیدند که این دیوارها و سنگها متعلق به دوران ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است. با توجه به تاریخ یاد شده دریافته می شود که در طول تاریخ باستان شناسی هیچ اثری تا به این اندازه مکمل نبوده و این آثار قبل از احداث و پدید آمدن اهرام مصر در جیزه پدید آمده بوده اند. حتی در زمانی که این دیوارها ساخته شده بوده اند، داستان حماسی گیل گمش سومریان نیز پدید نیامده بود.

ریکوف با کشف این اثر اسرارآمیز در درون آبهای باهاما اعتقاد دارد که اگر راز این سنگها و دیوارها کشف گردد البته در سایه تحقیقات و اکتشافات بسیاری حقایق مدفون در آنها آشکار گردند، چه بسا شناسنامه انسان در گذشته آشکار خواهد شد و معلوم خواهد گشت که چه حکومتی و چه انسانهایی با چه نوع زندگی و تمدنی در روی زمین در چه تاریخی می زیسته اند!

البته آثار زیادی نیز به غیر از دیوارها به دست آمده که در اعماق هشتاد متری کشف شده‌اند. این آثار گرچه در جانب برخی ادعا می‌شود که به تمدن قاره آتلانتیس مربوط می‌گردند ولی هنوز معلوم نیست که به درستی چنین قاره‌ای وجود داشته است یا نه. آنچه که مسلم و محقق است اینکه، سرزمینی در زمانهای گذشته در این ناحیه وجود داشته که انسانهای آن بسیار نابغه و با استعداد بوده‌اند و چنان ماحصل زندگی و اندیشه‌ای خود را پدید آورده بوده‌اند.

دکتر جان لیند آندرسون^(۱) در کنفرانسی که با شرکت شیمیدانان دنیا در شهر لوس آنجلس ترتیب داده شده بود، شرکت جسته و در آن کنفرانس ادعا کرده بود که آزمایشات به توسط ایزوتوپ کربن ۱۴ رادیواکتیو زغال کاملاً دقیق نمی‌تواند باشد. زیرا او ادعا داشت که این آزمایش در همه موارد صادق نبوده و نمی‌تواند دلیلی بر صداقت ادعا و یا اکتشاف باشد. حال آنکه روش آزمایش با کربن ۱۴ امروزه تنها روشی است که قدمت و سن آثار باستانی را می‌توان با استفاده از آن مورد شناسایی قرار داد و به درستی و یا نادرستی آن پی برد. البته گرچه سایر دانشمندان و محققان با او مبارزه لفظی و منطقی کردند ولی وجود لجاجت و عنادی از جانب چنان محقق و واقعاً شکفت‌انگیز است و معلوم نیست برای اثبات ادعای خود چه دلیلی دارد.

1-Dr. John Lynde Anderson

در پانزده سال اخیر در جلگه یوکون^(۱) در شمال فایربنکس^(۲) آلاسکا در حین کشف و شستشوی طلاهای کشف شده و با بیرون آوردن طلاها و دیگر سنگ دانه‌های موجود در قعر زمین به وسیلهٔ پمپهای بسیار قدرتمند، ناگهان غارهایی از درون خاکها دهان باز کردند که دیدهٔ همگان را به حیرت و بهت وادار ساخت. در درون این غارهای قدیمی و به یادگار مانده از دوران‌های بسیار گذشته اجساد ماموت‌هایی به دست آمد که در درون شکمهای آنها علفها و برگهای خورده شده همانگونه مثل گذشته وجود داشتند و انگار در چند ساعت پیش آنها را خورده بودند. حیوانات جوان در کنار حیوانات بزرگ خوابیده بودند و بچه ماموتها نیز در کنار مادرانشان قرار داشتند. آدمی با مشاهدهٔ آنها تصور می‌کرد که تاریخ باز به عقب صفحه خورده و صحنه‌های گذشته بار دیگر جان گرفته‌اند.

پروفیسور فرانک سی. هیبن^(۳) باستان شناس از دانشگاه نیو مکزیکو در این رابطه اظهار می‌دارد که:

«در طول تاریخ باستان شناسی هیچ اثری تا به این اندازه جالب و در عین حال شگفت انگیز به دست نیامده است. در طول مدت گذشته در هیچ جای جهان اثری پیدا نشده که نشان دهد حیوانات به یک باره دچار تغییرات و اتفاقات ناگهانی طبیعت شده‌اند و هیچ اثری به این اندازه طبیعی و تازه نمی‌تواند وجود داشته باشد. من با دیدن این غارها و ماموتها در یک آن تصور

1-Yukon

2-Fairbanks

3-Prof. Frank C. Hibben

نمودم که در دوران گذشته و در عصر دایناسورها زندگی میکنم، در آزمایشات انجام شده چنین نتیجه‌ای به دست آمد که در اثر اتفاقات طبیعی که بسیار سریع و ناگهانی رخ داده است، حیوانات در جایی که بوده‌اند و به همان شکلی که قرار داشتند، غافلگیر شده و به مانند حالت طبیعی در جایشان باقیمانده و حتی مرگ و نابودی و زجر حاصل از آن را نیز حس نکرده‌اند. در همان منطقه یعنی فایربنکس آثار دیگری نیز به دست آمد که خود بسیار شگفت‌انگیز بودند. در این منطقه در حدود ۱۷۶۶ مورد چانه و یا جمجمه گاو نر مخصوصی به نام بیزون کشف گردید که در وسط برخی از آنها سوراخی عجیب وجود داشت و گویی با گلوله سوراخ شده بوده‌اند. این سوراخها چنان دقیق و یکنواخت بودند که مسلماً در اثر شکستگی و یا اصابت به جایی چنان سوراخهایی نمی‌توانستند پدید بیایند و این گونه سوراخها حاصل پرتاب سلاحی می‌تواند باشد. در کنار این نوع استخوانها و جمجمه‌های عجیب، استخوانهای ران و ساقه پای بیزونهایی نیز کشف گردید که تعدادشان بالغ بر ۴۸۳۸ مورد بود که بر روی برخی از آنها نشانه‌ها و علامات و نوشته‌هایی دیده می‌شد. به عقیده شما چه کسی این استخوانها را چنان مورد دستکاری قرار داده و چه سلاحی پیشانی بیزونهای قدرتمند را سوراخ کرده و آنها را به مرگ سوق داده است؟ آیا در گذشته اشعه لیزری وجود داشته که با آن شکار می‌کرده‌اند؟ آیا در گذشته سلاحهای خودکاری بودند که با دقت و ظرافت

حیوانات را به مرگ وامی داشتند؟ اگر وجود داشته باشند، محققاً آنها نیز به مانند ماموتها دچار اتفاق ناگوار و ناگهانی شده و در قعر خاکها و دل کوهها و غارها مدفون گردیده‌اند و چه بسا در آینده‌ای نزدیک کشف گردند و حقایق آشکار شوند.

معابد سنگی، اعجوبه‌های نادر دیگر:

در تاریخ ۸ نوامبر سال ۱۹۶۸ بود که از جلوی هتل تاج محل در شهر بمبئی برای عزیمت به سواحل مالابار^(۱) در جنوب کانهری^(۲) سوار تاکسی می‌شدم که ناگهان به خاطر رسیدن به در همان منطقه حدود ۸۷ مورد معبد سنگی وجود دارد و ترجیحاً از راننده خواستم که مرا بدان معابد راهنمایی کرده و برساند. زمانی که به نزدیکی اینگونه معابد رسیدم در برابر خود سنگهایی را دیدم که دارای ارتفاعی به اندازه ۱۵ متر بودند. این سنگها در حقیقت سنگهای عادی نبودند و در زیر آنها اتاقها و خانه‌هایی برای عبادت در نظر گرفته شده بود که در نوع خود جالب بودند. من عقیده دارم که در گذشته این نوع معابد و اتاقها با آن ارتفاع صرفاً برای دعا و نیایش ساخته و احداث نگردیده‌اند، بلکه هدف دیگری در بطن قضیه وجود دارد و آنگونه اماکن برای اجرای مراسم خاص و یا موارد دیگری بنا گردیده‌اند. در محرابهای این نوع معابد سوراخهای بسیار عمیقی وجود دارد که من تصور نمی‌کنم خدایان برای اینکه خود

1-Malabar

2-Kanheri

را از میان انسانها جدا سازند در آن سوراخها ناپدید گردیده باشند، بلکه آن سوراخها راه به جاهای دیگری دارد و مسلماً انسانهای گذشته برای صیانت و حفاظت از خود در برابر حوادث سعی کرده‌اند چنان پناهگاههایی را در زیر محرابها بسازند و در آنجا مخفی بمانند.

زمانی که در کریدورهای این نوع معابد به قدم زدن مشغول بودم با حیرت در زیر پاهای خود سنگهای گرانیت یکدست و یکپارچه و صیقلی شده‌ای را حس می‌کردم که حیرت مرا دو چندان می‌کردند. زیرا در جای بدون ارزش و تصادفی هیچگاه اینگونه ظرافت صرف نمی‌شود. البته باید اعتراف کنم که تا به امروز تاریخ ساخت و قدمت تاریخی معابد یاد شده را نتوانسته‌ام بدانم. تنها اطلاعاتی که به دستم رسیده است اینکه، این معابد به نسلی از بوداها مربوط می‌شود که نام جاینها^(۱) را بر خود داشته‌اند و در ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در هندوستان زندگی می‌کرده‌اند و این معابد به احتمال زیادی به توسط آنها ساخته شده‌اند. البته برای درک دلیل ساخت این نوع معابد باید در سطور اساطیر آنها و یا حداقل در افسانه‌های هندوها به بررسی و تحقیق پرداخت.

بر اساس افسانه‌های هندوها، گویا در زمانهای گذشته اجتماع عظیمی به نام کوروها^(۲) که در غرب هندوستان زندگی می‌کردند جنگی با فرزندان خدایان در می‌گیرد و فرزندان

خدایان که در این جنگ مغلوب می‌گردند، ترجیح می‌دهند که غارهای خودشان را که به عنوان عبادتگاه برشمرده می‌شدند به عقب بکشند و در جای دیگری آنها را مورد حفاظت و صیانت قرار دهند. البته در اینجا لازم است ذکر کنم که جاینا در ادبیات سانسکریت به معنای «غالب شونده‌گان» می‌باشد. فرزندان خدایان که موجودات بسیار عاقلی بودند، ترجیح داده بوده‌اند که بیش از همه عبادتگاههای خودشان را حفاظت نمایند و از این عبادتگاههای غارمانند و یا سنگی از آن زمان تا به امروز باقیمانده است. ناگفته نماند که در جاهای دیگری از اساطیر هند آمده است که برخی از دشمنان فرزندان خدایان از جانب آسمانها به سویشان می‌آمده‌اند که آنها نیز برای حفاظت خود پناهگاههایی را در دل خاکها و زمین حفر می‌کردند. شاید این نوع عبادتگاهها نیز از جمله همان عبادتگاههایی باشند که آنها از ترس در زیر خاکها ساخته‌اند. اما زمانی که به ارتفاع و بزرگی عبادتگاهها توجه می‌کنم و یا سنگهای گرانبه آنها را که برای مفروش ساختن کف عبادتگاهها مورد استفاده قرار داده‌اند مورد توجه قرار می‌دهم، ناخواسته به این اندیشیده و به چنین نتیجه‌ای می‌رسم که هیچگاه عبادتگاههای یاد شده از روی تصادف و یا از ترس و حفاظت خود از دیگران ساخته نشده‌اند و زمان و فکر و ابتکار زیادی برای ساخت و نقشه آنها صرف شده است.

دکتر برنهارد یاکوبی^(۱) در کتاب خود به نام «زمانی که خدایان بی‌شمار بودند» با اشاره به معابد زیاد و موجود در هندوستان اشاره می‌کند که تمامی معابد از دیدگاه‌های و عقاید مختلف در گذشته منشأ گرفته و ساخته شده‌اند. او با ذکر ۱۵۰ معبد مربوط به یوننار^(۲)، ۲۷ معبد مربوط به آدشانتا^(۳) و ۳۳ معبد مربوط به ال‌لارا^(۴) در هندوستان ادعا می‌کند که در گذشته مسایل اعتقادی و پیروی از دیدگاهی به مانند روابط سیاسی امروزی بوده است. در حقیقت هر عقیده و نظری در گذشته بسان جهان‌بینی و سیاست بوده و همین عقاید چهارچوب و مرزهای میان انسانها را تشکیل می‌داده‌اند و سیاستهای ناشی از عقاید نیز به جای مرزهای جغرافیایی عمل می‌کرده‌اند. عبادتگاههای گذشته در هندوستان به مانند قلاع و برجکهای مرزبانی عمل می‌نموده‌اند و هر کسی از جایی به جای دیگری می‌رفت و در آنجا با عبادتگاه متفاوتتری از عبادتگاههای خودشان را مورد مشاهده قرار می‌داد، بلافاصله درک می‌کرد که به سرزمین دیگری با انسانهای متفاوتی با اعتقادات و سیاستهای ویژه‌ای گام نهاده است.

البته در این کتاب زمینه ایجاد عقاید مختلف را مورد بررسی قرار داده و برای اینکه مسایل مطروحه در آن را به مانند سرنخی در دست بگیرم، خلاصه‌ای از مباحث را فهرست‌بندی

1-Dr. Bernhard Jacobi
3-Adshanta

2-Junnar
4-Ellara

کرده و به اطلاع می‌رسانم. نویسنده در رابطه با وجود عقاید مختلف اعتقاد دارد که:

(۱) در زمانهای گذشته و تاریخی ناشناخته موجودات دیگری از سیارات دیگر و کهکشان به سوی زمین آمده‌اند و عقاید و برداشتهای خودشان را به انسانهای زمینی القاء نموده‌اند و در میان مهاجران آمده از فضا به نهایت جنگهایی در گرفته و طرفداران آنها نیز در روی زمین حدود و ثغوری را برای خود در نظر گرفته‌اند.

(۲) موجوداتی که در جنگ میان فضائیان شکست خورده بوده‌اند، زمین را برای رسیدن به محل و موطن اصلی خود ترک گفته‌اند و طرفداران آنها نیز در جاهای دیگری عبادتگاهی خاص و مخفیانه‌ای برای خود ترتیب داده‌اند.

(۳) موجودات غالب برای اینکه راه را برای مغلوبین سد نمایند، سعی نموده‌اند از میان انسانهای زمینی افرادی را انتخاب نمایند که دیگر اجازه ورود و یا حضور به مغلوبین را ندهند. از این رو دانش خودشان را به انسانها آموخته و برخی از انسانها در گذشته دارای نبوغ و استعدادی بوده و برخی عقب‌مانده باقی مانده‌اند.

(۴) مغلوبین گاهی برای اینکه اثری از خود برجای نگذاشته باشند، به کهکشان خود بازگشته و بعد از زمانی با چهره دیگری در جای دیگری ظاهر شده و تمدن و آثار پیشرفته‌شان را برای غالب شدن به انسانهای دیگر آموخته‌اند. آنها در عرض چندین

سال انسانهای زمینی را تربیت کرده و آنان را برای انتقام و غالب شدن بر دشمن غالب قدیمی مهیاتر ساخته‌اند. آنان برای اینکه قدرتشان را آشکار نمایند و بتوانند دشمن را بترسانند با امکانات و تجهیزاتی به روی زمین آمده و اگر تصاویری از آنها را در روی دیوارهای غارها و معابد می‌بینیم، حقیقتی محض در تبیین آن موجودات هستند. وجود ماسکها، لوله‌های اکسیژن، کلاهخودهای خاص، لباسهای عجیب و ... تماماً نشانه‌ای از تمدن پیشرفت و عظمت و هیبت آنهاست.

(۵) رقبای فضایی برای اینکه خودشان را از گزند صدمات یکدیگر محفوظ نگهدارند، غارهای زیر زمینی و تونلهای عظیم زیر زمینی را ساخته‌اند که این آثار خود نشانه‌ای از حضور انسانهای فضایی در روی زمین است.

(۶) آنها برای اینکه همدیگر را غافلگیر نمایند و مکان اصلی خودشان را در فضا آشکار نسازند، همیشه سعی کرده‌اند خودشان را انسانهایی آمده از سیارهٔ پنجم در منظومهٔ شمسی قلمداد نمایند. حال آنکه محل آمدن آنها برای یکدیگر آشکار نبوده و آنان برای ارتباط با مراکز اصلی خودشان از تجهیزات و وسایل ارتباطی آنتن‌دار استفاده کرده‌اند و تصاویر روی دیوارها و معابد نیز حاکی از وجود این حقیقت هستند.

(۷) در اساطیر می‌خوانیم که انسانهای آمده از فضا ادعا کرده‌اند که روزی دنیا منفجر شده و زمین برای آنها مکانی جالب جلوه کرده است. (اگر ماجرای انفجار خورشید را در نظر

بگیریم و پدید آمدن سیارات را بعد از آن حادثه مد نظر قرار دهیم، در خواهیم یافت که در زمانهای بسیار گذشته وجود چنین اطلاعاتی در میان انسانها خود جای تعجب داشته است. زیرا این حقیقت بعد از کپلر و گالیله آشکار گردیده و انسان گذشته با داشتن این اطلاعات مسلم است که اطلاعات خود را از انسانهایی عاقل درک کرده است. مغلوبین و غالبهای جنگهای عظیم در افسانه‌ها غالباً ادعا کرده‌اند که از سیارهٔ پنجم آمده‌اند. اگر خلاء میان سیارات مارس (مریخ) و ژوپیترا (مشتری) را در نظر بگیریم، در خواهیم یافت که شاید در میان آن دو سیاره کهکشانی است که آنها از آن مکان به زمین آمده‌اند. البته این حقیقت را سفاین بدون سرنشین آشکار خواهند کرد!

۸) غالبان با تصور اینکه دشمنان خودشان را به کلی از بین برده‌اند، با سفاین خود به دنیاهایشان رفته و مغلوبین بعد از مدتی با مساعد دیدن محیط با امکانات دیگری پدیدار گشته و زمینهٔ اعتقادات خاصی را فراهم آورده‌اند. به همین علت دیدگاهها و اعتقادات مختلفی میان انسانهای گذشته وجود داشته است.

۹) در تمامی اساطیر آمده است که میان موجودات جنگی در گرفته بوده است و بعد از آن زمین با سیل و باران آکنده شده و غرق گردیده بوده است. اگر توفان نوح را در نظر بگیریم، در خواهیم یافت که این واقعه درست بوده ولی هر کسی نسبت به اعتقادات و تاریخ خود بدان نگریسته است.

(۱۰) بعد از مدتهای طولانی طرفین نزاع بار دیگر حیات را در روی زمین دیده و خودشان را آشکار کرده‌اند. در این زمان انسانها را مورد تعلیم قرار داده و راه و رسم زندگی و تمدن را به آنها آموخته‌اند.

(۱۱) به خاطر اینکه موجودات آمده از فضا دارای امکانات ویژه‌ای بوده‌اند، مردمان گذشته آنها را خدایان خود تصور کرده و خدایان مغلوب را مورد ستایش قرار داده و خدایان غالب را دشمنان و شیاطین خود فرض کرده‌اند. عدم وجود آگاهی و دانش کافی باعث شده که موجودات فضایی هر چیزی را که به آنها یاد داده‌اند به مانند عنعنه و رسم در میان انسانها باقی بمانند.

(۱۲) انسانهای زمینی چون همیشه شاهد قدرتهای موجودات فضایی بوده‌اند، همیشه از آنها ترسیده و برای اینکه موجبات محبت و لطف فرزندان خدایان را فراهم آورند، بارها قربانی داده و در روزهای آشکار و یا ناپدید شدن خدایان، اعیادی را ترتیب داده بوده‌اند.

(۱۳) انسانهای زمینی برای اینکه همیشه از خدایان آسمانی ترس و وحشت داشته‌اند، برای جلب رضایت آنها مدام در ساخت معابد و یا ایجاد سنگهای عبادی همت گماشته‌اند.

(۱۴) امروزه در منطقه استوا و در پرو تونلها و شهرهای زیر زمینی زیادی کشف می‌کردند که در زیر این تونلها شهرهای زیادی ساخته شده است. این شهرها و آثار به دست

یک نسل و از روی تصادف و یا سطحی نگری پدید نیامده‌اند و در ورای این پدیده‌ها حقایقی انکار ناپذیر نهفته است. دانش ساخت و احداث در گذشته با آن تکامل نشانه وجود نبوغ و استعداد و دانش در میان انسانها می‌باشد و این چیزی نیست جز اثبات آموزگاران عالم و دانشمندی که از جاهای دیگری به روی زمین آمده بوده‌اند.

برای مثال به نمونه‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

- شهرهای مرتبط با یکدیگر به وسیله تونل‌های زیر زمینی در شهر سان آگوستین^(۱) کشور کلمبیا.

- سالنها و تونل‌های موجود در زیر شهر چولولا^(۲) در کشور مکزیک.

- شهرهای زیر زمینی در زیر خاکهای شهر درین کویوی^(۳) فعلی ترکیه.

(۱۵) اگر در جای جای کره زمین شهرها و یا تونل‌های زیر زمینی متفاوتی مشاهده می‌کنیم، نشانه این است که اجداد ما این شهرها را از ترس حیوانات درنده، با کسب شهرت و عنوان و یا از روی تفریح و سرگرمی نساخته‌اند. اگر آنها با وسایل ابتدایی که ما تصور می‌کنیم، چنان شهرهای زیر زمینی را می‌ساختند، مسلماً سالیان سال طول می‌کشید تا شهری احداث گردد. لذا شهرهای زیر زمینی به توسط انسانهای فضایی برای دو هدف

1-San Augustin

2-Cholula

3-Derin kuyu

ساخته شده است: یکی اینکه شاید خواسته‌اند طرفداران خودشان را در آنها مورد حفاظت قرار دهند. دیگر اینکه شاید آنها محلهای زندان و حبس دشمنانشان بوده است.

۱۶) تنها هدفی که در ساخت شهرها و تونلهای زیر زمینی برای انسانها مطرح بوده است اینکه، خودشان را از گزند دشمنان آمده از فضا مصون بدارند. حال سؤال این است که چه موجوداتی آنها را از فضا تهدید می‌کرده‌اند؟ احتمال دارد خدایانی باشند که بارها به دیدار انسانها آمده‌اند که برخی از آنها به انسانها سود رسانده و برخی موجبات صدمه و زیان را فراهم آورده‌اند.

البته می‌دانم که با طرح نظریات یاد شده که از جانب یاکوبی مطرح گردیده و من نیز تأیید می‌کنم در برابر سیل انتقادات قرار خواهم گرفت. ولی این را می‌دانم که در کشف اسرار ناشناخته و مسایل علمی باید از هر دری وارد شد و از هر فرضیه و نظری استفاده کرد و بر روی آنها اندیشید تا به نتیجه رسید.

□ راز هزقیل نبی:

یقین دارم که هر اندازه هم بر من ایراد بگیرند، یا خشمگین گردند و یا اینکه تمسخرم بکنند، به اندازه‌ای نخواهد بود که بعد از چاپ کتاب «ارابه خدایان، بر علیه من انجام پذیرفت. به هر حال لازم است هر آنچه را که رسالت قلمم وادرام می‌کند تا

درباره‌اش به بحث بپردازم، با طمأنینه بیان نمایم. در اینجا مجبور هستم بحثی را که در کتابهای دیگرم بدان اشاره کرده‌ام بار دیگر برای تسهیل در درک مطلب و نزدیک شدن به قضیه ذکر نمایم.

در کتاب مربوط هزقیل نبی چنین آمده است:

«در پنجمین روز ماه چهارم، سال ۳۰ در کنار رود چبار^(۱) که در میان تبعیدیان قرار داشتم، ناگهان پهنه آسمان شکافته شد... در این حال از جانب شمال توفانی در گرفت. ابری عظیم که اطرافش بسیار درخشان بود به ما نزدیک می‌شد. زمانی که ابر نزدیک گردید، دیدم که آن ابر نبود، بلکه هجومی از آتش بود که در وسطش نوری درخشان چشمها را خیره می‌کرد. ناگهان از میان همان درخشندگی چهار موجود زنده بیرون آمدند. هر کدام از اینها دارای چهار صورت و چهار بال بودند. رانهایش استوار، پاهایشان به مانند سم گاو بودند. پاهایشان به قدری درخشان بود که انگار از آهن صیقل داده شده بودند. در کنار پاهایشان چرخهایی دیده می‌شدند که رنگ آنها به یاقوت زرد می‌زد. هر چهارتایشان به یک اندازه و یک شکل بودند و زمانی که در پشت سر هم قرار می‌گرفتند، انگار به درون هم نفوذ کرده و یک پیکر می‌شدند. بدون اینکه خم شوند و یا متمایل گردند، به هر چهار سو حرکت می‌کردند، دیدم که چرخهای پاهایشان آنها را در حرکت کردن یاری می‌دهند. اطراف سرشان با چشمانی یک شکل آکنده بود و مدام از آنها نور به بیرون ساطع می‌شد و گویی روشنایی خاصی داشتند که مدام در حال روشن و خاموش شدن بودند. در کنار آنها چیزهای گردی با چرخهای گوناگونی وجود داشت که هر جا می‌رفتند، آن

چیزهای گرد و چرخدار نیز با آنها در حرکت بودند. هر زمان موجودات عجیب به هوا بلند می شدند، آن چیزهای گرد و چرخدار نیز به هوا بلند می شدند. زمانی که به نزدیک من آمدند، یکی از آنها خطاب به من گفت: ای فرزند آدم بلند شو! می خواهم با تو گفتگو کنم... و زمانی که از جایم بلند شدم، ناگهان آن شئی خارق العاده در پشت سرم به خروش و غرش در آمد. با به حرکت در آمدن بالها و چرخهای آن موجودات عجیب سر و صدای زیادی بلند شده بود که آدمی را از شنیدن باز می داشت.

من به قصد در اینجا از متن هزقیل نبی قسمتی را ذکر نمودم، زیرا قصد دارم در حین مطرح کردن سئوالات ذهن شما خوانندگان را به حقایقی که در متون عهد عتیق ذکر گردیده، جلب نمایم. زمانی که آدمی به قضیه بالها و یا چرخهای گردان می اندیشد و یا اینکه درخشندگی حاصل از نزدیک شدن موجودات عجیب را درک می نماید، ناخواسته به یاد محصولات و پدیده های عصر حاضر می افتد. مگر نه این است که در هنگام پرتاب و یا فرود سفاین آتشی عظیم و غرش و سر و صدایی عظیم بلند می شود؟ آیا سفاین ما دارای چراغهای گوناگونی در اطرافشان نیستند که مدام خاموش و روشن می شوند و سیگنالهای خاصی را از خود بروز می دهند؟ آیا فضانوردان ما دارای کلاهخودهای خاصی نیستند؟ لباسهای آنها را جنس و آلیاژی نیست که به مانند آهن صیقل داده شده و یا نقره می درخشد؟ البته که اینگونه است. پس شباهت سازی من میان حادثه گذشته و پدیده های عصر حاضر امری غیر طبیعی و یا

غیر منطقی نمی‌نماید. از طرفی اگر به زمان و تمدن زندگی هزقیل نبی بیندیشیم، آنگاه در خواهیم یافت که در زمان او چنان پدیده‌هایی وجود نداشتند که او از روی خیالبافی به بیان چنان چیزی بپردازد. به واقع او آنچه را که دیده بود، مطرح کرده و آنچه را رؤیت نموده به راستی موجودات فضایی بوده‌اند.

در تاریخ ۲۸ مارس سال ۱۹۷۲ در شهر هانتسویل^(۱) آمریکا با پروفیسور اف. بلومریچ^(۲) ملاقاتی داشتم که در رابطه با متون هزقیل نبی با او به مذاکره و گفتگو پرداختم. او ضمن تأیید نظریات من خود نکته‌نظرات خاصی در رابطه با مسایل فنی و تکنیکی سفاینی که هزقیل نبی ذکر کرده بود، داشت که در اینجا ذکر آنها خالی از لطف نخواهد بود. البته پروفیسور بلومریچ اصالتاً استرالیایی بوده و به عنوان مهندس فضایی در سازمان هوا-فضایی ناسا مشغول خدمت می‌باشد. او به عنوان یکی از طراحان و مهندسان شهرکهای فضایی و وسایل قابل استفاده جهت حمل و نقل در آن شهرکها به شمار می‌رود. پروژه‌های او از جمله پروژه‌هایی هستند که ۹۰ درصدشان مورد تأیید قرار گرفته و به عنوان نابغه‌ای در کار خود رد ناسا به حساب می‌آید. او از جمله نفراتی است که در پروژه ساترن ۵ نیز شرکت داشته و نکته نظرات وی عاملی در موفقیت پروژه بوده است. البته باید ذکر کنم که ساترن ۵ ایستگاهی است که قرار است فضانوردان در درون آن به مدت چندین ماه اقامت

1-Huntsville

2-Prof. F. Blumrich

نمایند و در دورترین نقطه از مدار کره زمین قرار خواهد گرفت. (البته در حال حاضر این ایستگاه در فضا قرار داده شده است.) او شخصی است که طرح پروازی آپولو و پیش طرح ایستگاه ساترن را در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۲ به ناسا ارائه داد و به خاطر موفقیت طرح‌های وی از جانب دولت آمریکا و جامعه ستاره‌شناسان و مهندسان ناسا مورد تقدیر و تشویق قرار گرفته و موفق به کسب «مدال فوق‌العاده خدمت» در همان سال گردید. البته در سازمان ناسا افرادی که موفق به کسب چنین مدالهایی شده‌اند، بسیار نادر بوده و شاید به تعداد انگشتان دستان نرسیده باشند.

در زمانی که با او به صحبت پرداختم نخستین سؤال خودم را اینگونه برایشان مطرح کردم:

- تا آنجا که می‌دانم شما در اوقات فراغتتان مدام با مسایل متون هزقیل نبی مشغول می‌شوید. شما که در موقعیت و منصب خاصی قرار دارید و می‌توانید اندیشه و افکار خودتان را با طرح‌های جدیدی مشغول کنید، چه علتی باعث گردیده که به موضوع یاد شده بیش از هر چیزی اهمیت بدهید؟

پروفسور بلوم ریچ در پاسخ لبخندی زده و گفت:

- اگر صراحت امر را گفته باشم، باید بگویم که من برای اینکه دنیای معاند امروزی را با حقایقی که در گذشته بود، آگاه سازم و اذهان اندیشمندان را با آن از روی منطق روشن سازم، سعی دارم به این متون بیش از پیش احاطه یافته و اسرار آن را

آن طور که منطق ایجاب می‌کند کشف نموده و فاش سازم! من زمانی که کتاب ارباب خدایان شما را خواندم، با اینکه از موضوع هزقیل نبی اطلاعات چندانی نداشتم، اما اظهارات شما رد کتاب مرا بر آن داشت که در این خصوص به تحقیق بپردازم. زمانی که در متون گذشته سرنخهایی در رابطه با مسایل فنی و تکنیکی یافتم به حقانیت تخمینهای شما صحه نهاده و همان طور که می‌دانید کار من مهندسی و طراحی موشکها و سفاین گوناگون است، سفینه‌ای را که هزقیل نبی بدان اشاره کرده، کاملاً با دیده علمی می‌نگرم و آن را مطابق با اصول فنی می‌دانم. آنچه را که شما در کتابتان بدان اشاره کرده بودید، نوعی تخمین و حدس بود، اما زمانی که من مسایل فنی را در آن نوشتار دیدم، یقین کردم که در عرض چند دقیقه تمامی تخمینهای شما را به واقعیت بدل خواهم کرد و اسرار را حلّ خواهم نمود. از آن روز که در هر تفکری پیرامون نوشته‌های عهد عتیق به تازه‌های علمی می‌رسم، بیش از پیش به این مسئله کنجکاو شده و از این رو بیشتر اوقاتم را در رابطه با کشف اسرار هزقیل نبی صرف می‌کنم. تا به امروز بسیاری از مسایل فنی را از میان کلام موجود در متن پیا پیا کرده و بارها در رویش به تحقیق پرداخته و بررسیهای علمی انجام داده‌ام و به نتیجه‌ای رسیده‌ام که شاید باور نداشته باشید. در یک کلام بگویم که آنچه که هزقیل نبی بدان اشاره کرده است، به درستی یک سفینه بوده است.

از پروفیسور بلوم ریچ پرسیدم که آیا در طرحها و نظریات

خودشان جایی را برای هزقیل نبی اختصاص داده‌اند یا نه؟ که در جواب گفتند:

- البته که برای ایشان جایگاهی خاص در نظریاتم قایل هستم. من او را به عنوان کسی که مورد قبول همگان بوده و از سویی خبردهندهٔ ماجرای فنی است و همچنین پیامبری است که ماجرا را با تمام خصوصیات و جزئیاتش بیان داشته، نسبت به ایشان ارزش و قداست خاصی قایل هستم زیرا هر آنچه را که گفته و نقل کرده است، تماماً با اصول و آنچه که از حیث فنی قابل قبول است، مطابقت دارد. در خبر و توضیحاتی که او از سفینهٔ مورد رؤیت داده است، کاملاً نشان از درایت و آگاهی اوست. هر آنچه را که دیده به وضوح درک کرده و بیان داشته است. او در حقیقت بر آنچه که اتفاق افتاده بوده، حاکمیت داشته است. در واقع او نقطهٔ اصلی جریان بوده و هر آنچه بر وی اتفاق افتاده ماجرای است که به درایت، آگاهی، تسلط و استعداد و هوش و بلوغ فکری و جسمی او مربوط می‌گردد.

در ادامه از پروفیسور جویا شدم که در تورات و دیگر کتابهای عهد عتیق چه سرنخهایی به دست آورده‌اید؟ وی در جواب اشاره نمود که:

- در تورات به طور مداوم از سکان، دود و غبار، پرواز به آسمانها، غرش و سر و صدا، آتش، شعله‌های درخشان و انوار خیره کننده سخن به میان آمده است. در کنار اینها حوادث ناشی از حضور موجودات خدایی و یا انسانهای خدایی در روی زمین

مثل رعد و برق و توفان نیز ذکر شده است که بر روی تمامی اینها نیز به بررسی پرداخته‌ام. شاید از من بپرسید که آیا هزقیل نبی با موجودات آسمانی ارتباط برقرار کرده بوده است یا نه؟ که در این خصوص به توضیحات خود ادامه خواهم داد.

باید در جواب این سؤال که خودم کردم، بگویم که من اعتقاد دارم هزقیل نبی با موجودات آسمانی در ارتباط بوده است. هزقیل نبی آنچه را که از سفینه فضایی موجودات آسمانی تعریف کرده است کاملاً نشان از ارتباط او با موجودات بوده که توانسته در فرصت کافی تمامی جوانب سفینه را بررسی کند و آن را با آب و تاب و جزئیات تمام توضیح بدهد. من که به عنوان مهندس پرواز و وسایل پروازی به فضا مشغول هستم، زمانی که توضیحات او را به دقت با آنچه که می‌دانیم و عمل می‌کنیم منطبق نمودم، با حیرت دیدم که سیستم مهندسی توضیح داده شده به وسیله هزقیل نبی دقیقاً مشابه سیستمی است که ما اکنون به عنوان اساس تشکیلات موتورهای سفاین مورد استفاده قرار داده و به کار می‌گیریم.

من در دنبال این توضیحات اشاره کردم که:

- من تا به حال شنیده‌ام که شما در رابطه با موضوعاتی که هزقیل نبی بدانها اشاره کرده است، محاسبات و بررسیهای علمی انجام داده‌اید. (ناگفته نماند که کتاب پروفیسور بلوم ریچ در سال ۱۹۷۳ به توسط انتشارات اکون *Econ* به چاپ رسیده است.) از این رو خواهش می‌کنم در مورد ابعاد جسم مورد نظر

یا به عبارتی سفینه توضیحات کافی بدهید.

- من اگر بگویم که با درک موضوع سفینه در زمان هزقیل نبی به حیرت و شگفتی افتادم، شاید باور نکنید. اما این یک واقعیت است! به خاطر اینکه سفینه نمونه‌ای ندارد تا با آن بتوان محاسبات دقیق را انجام داد، لذا با تکیه به اظهارات هزقیل نبی محاسبات پارامتری خود را انجام دادم. یعنی با توجه به داده‌های توضیحی قدم به قدم و پله به پله توانستم به نتیجه کلی برسم. آنچه که باعث جلب نظر دوستان شد، اینکه تمامی محاسبات با داده‌های موجود در کتاب منطبق بودند و همگی دوستان به اتفاق نظر دادند که در محاسبات هیچ اشتباهی رخ نداده و من با اطمینان ادعا کردم که حضرت هزقیل نبی از نزدیک سفینه‌ای را دیده است. من قدمی را که در توضیح و ادعای جریان هزقیل نبی برداشته‌ام شاید در حال حاضر برای برخی قابل قبول نباشد، اما سیگنالهایی که ما از فضا دریافت می‌کنیم، علایم و نشانه‌هایی که در فضا در رابطه با احتمال وجود حیات درک می‌نماییم، در آینده ثابت خواهد کرد که به راستی در فضا موجوداتی بوده‌اند که بسی از ما قدرتمندتر و با شعورتر و شاید بهتر است بگویم از ما تواناتر در علم و دانش و فنون هستند. در ۲۰ تا ۳۰ سال آینده علم فضاشناسی، فن فضانوردی و مکتسبات ناشی از اینها ثابت خواهد کرد که هزقیل نبی نیز ادعایی درست داشته و محاسبات و ادعاهای من نیز منطقی بوده‌اند.

از پروفیسور عذرخواهی نموده و آخرین سنئوال خودم را از ایشان کردم.

- پروفیسور من قصد ندارم قبل از اینکه به نتایج قطعی تری برسید، تمام آنچه را که می دانید برای من بیان کنید، اما در اینجا مایل هستم خودتان هر موردی را که برای بیان مناسب باشد، ذکر بفرمایید.

پروفیسور با کمال تواضع در برابر چنین خواسته‌ای گفت:
- با کمال میل هر چه لازم باشد توضیح خواهم داد. شاید برای برخی از خوانندگان شما این سنئوال مطرح شود که آیا هزقیل نبی آنچه را که دیده بوده است، خیال و تصور بوده و یا اینکه به واقع از نزدیک حادثه را مشاهده کرده است؟ سنئوال دیگر اینکه این حادثه در کجا اتفاق افتاده است و آیا نشانه‌ای وجود دارد یا نه؟ در پاسخ به این دو سنئوال بگویم که انسانی مثل هزقیل نبی در زمانی زندگی میکرده است که از آهن و یا چراغهای سیگنالی اطلاعی نداشته و در آن زمان حتی به ذهن کسی نمی‌رسیده است که شاید روزی چراغی پدید خواهد آمد. از طرفی این حادثه در زمانی رخ داده که تمامی امکانات سالیان سال بعد از آن تاریخ نماد عینی و موجودیت خارجی یافته‌اند. پس اگر در ذهن کسی پیش زمینه‌ای از موجودی وجود نداشته باشد، چگونه می‌تواند در رابطه با آن خیالپردازی نیز بکند؟ لذا هزقیل نبی آنچه را که دیده با مشاهدات عینی بوده و به دور از خیال است. در پاسخ به سنئوال دیگر باید بگویم که هزقیل نبی در

قدس شریف زندگی می‌کرده است و مسلماً این اتفاق در آن منطقه رخ داده و رودخانه‌ای را که از آن نام می‌برد نیز در آنجا واقع است. اما نشانه‌ای داریم یا نه، باید گشت و به زمان متوسل شد که شاید در آینده‌ای نشانه‌ای از این تمدن در آنجا پیدا شود. پروفیسور بلوم‌ریچ را به این حقیقت متوجه کردم که ادعاهای او با تکیه بر مضامین تورات دنیای علم و حتی افراد عادی را تکان داده است. با تصور به اینکه شاید او در روی برخی دیگر از کتب دینی موجود در جهان بررسیهایی دارد، سؤال کردم که:

- آیا در دیگر مطالب کتابهای دینی نیز از این نوع رخدادها خبری ذکر شده است؟ آیا شما آنها را نیز با واقعیات علمی منطبق ساخته و بر رویش بررسیها و تحقیقاتی دارید یا نه؟

- من یقین دارم که محاسبات و ادعاهای من همه را متحیر کرده است. باید هم اینگونه می‌بود. زیرا تا به امروز کسی باور نداشته و شاید قبول نمی‌کند که در فضا انسانهایی زندگی می‌کنند. وجود مدارک دینی و مستندات واقعی عاملی در قبولاندن حقایق می‌گردد و از این رو محققاً تأثیرات شوکه‌ای را در عالم و در میان عالمان پدید خواهد آورد. من با محاسباتی که انجام دادم، قبل از هر کسی ابتدا خودم به آنچه رسیده بودم دچار شوکه شدم. محاسبات کاملاً دقیق و منطبق با واقعیت بود و این برای من نکته امیددی شد تا در روی دیگر اساطیر و یا کتب دینی و حکایات پیامبران تحقیق کنم. البته تا زمانی که به

نتیجه‌ای نرسیده‌ام، به خود اجازه نمی‌دهم تا درباره‌ی آن بحث کنم.

آری، در اینجا بود که تمام فرضیات و آنچه را که تصور کرده بود، به حقیقت نزدیک شدند! مهندس و دانشمند معروف و بی‌عیب و نقصی چون بلوم‌ریچ تمامی اظهارات و تصورات خیالی مرا به واقعیت بدل کرده بود و دیگر یقین دارم که آنچه را که در ادعاهایم بدان اشاره می‌کنم، واقعیت محض هستند و دیر یا زود حقایق روشن خواهند شد. همانگونه که فرضیات و ادعاهای من شخصی چون بلوم‌ریچ را تحریک به بررسی و تحقیق علمی کرده است، امیدوارم لااقل تکرار مطالب و عناد من در روی آنچه که بدان ایمان آورده‌ام بتواند دیگر اندیشمندان را متحد در کشف اسرار گذشتگان نماید تا هویت اصلی انسان و آنچه بدان ایمان آورده و باور دارد، کشف گردند.

آرزویم این است که دانشمندان خودخواه ما کمی از نردبان لجاجت پایین آمده و از پله‌ی خودخواهی خودشان را پایین بکشند و عینک مه گرفته‌ی خودشان را به کنار بگذارند و رسالت اصلی خویش را در کشف ناشناخته‌ها و روشن ساختن انسانها به انجام برسانند. گرچه من دنیکن دانشمندی چون بلوم‌ریچ را تحریک به بررسی کردم، آنها نیز خود حقایق را دریابند که انسان و انسانیت تا دنیا باقیست قدر و منزلت و خدمات آنها را ارج خواهد نهاد. من ادعا نمی‌کنم که آنچه مطرح کرده‌ام حقیقت محض است، زیرا به این اصل ایمان دارم که:

اشتباه تنها مختص انسانهاست!^(۱)

به راستی هم اینگونه است، همانطور که سوفوکلس^(۲) (۴۰۵-۴۹۷ قبل از میلاد) آن را به آنتیگون^(۳) بیان کرده است. در نهایت این موضع را مطرح می‌کنم که: آیا ترس از استیضاح درباره موضوعی مطرح شده در آینده عیب است یا اینکه دانستن و بیان نکردن آن؟

1-Errare Humanum Est!

2-Sofokles

3-Antigone

«او» یا اینکه تخم و کائنات

هر اندازه که در راز خلقت عمیق می‌اندیشم،
خویشتن را در برابر خالق خلقت و کائنات و
رازهای آن بسیار عاجز دانسته و تنها این را
می‌توانم بیان کنم که انسان بسی در برابر
راز خلقت حقیر و اندک است.

سرگی م. ایزنشتین^(۱) (۱۹۴۸-۱۸۹۸)

کائنات را چه کسی و یا چه چیزی خلق کرده است؟
چه کسی و یا چه عاملی باعث شده که این همه ستارگان
در پهنه آسمانها پخش شوند و منظره‌ای بدیع به وجود بیاورند؟
«او» چه کسی است که ستارگان را به هم بر خورانده و
خورشید را منفجر ساخته و سیارات گوناگونی را پدید آورده
است؟ «او» چه کسی است و یا آن چه عاملی است که کهکشانها
را پدید آورده و در درون آنها ستارگان، سنگهای آسمانی و
شهابها را به دنبال هم در مداری مغناطیسی به تعقیب یکدیگر
واداشته است؟ این همه حشمت و عظمت کائنات به دست چه
کسی و یا چه عاملی کنترل و هدایت می‌شود؟

نخستین عامل و یا کسی که به حیات دمیده و آن را زنده کرده است، کیست؟

«او» چه کسی است که جهان عاقل و منظم را خلق کرده و ما را ما ساخته و هدفش از خلق ما چه بوده است؟

اگر ما را خداوندی واحد خلق کرده است، مسلماً آن خداوند و خالق عادل بوده و بر هر چیزی قادر. نیکی و خیرخواهی او بر مخلوقاتش امری انکار ناپذیر بوده است. زیرا هر چیزی را به خواسته خودش آفریده و آنها را دوست داشته است.

پس این همه جنگ و خونریزی و اشک ماتم در دیدگان بازماندگان برای چه بوده است و کدامین خداوند و یا خداوندگاران باعث آن بوده‌اند و می‌شوند؟

اگر همانگونه که اعتقاد داریم خداوند تنها دینهای مورد قبول خود را به روی زمین به وسیله پیامبرانش ارسال داشته است، پس برای چه این همه دین و عقیده در روی زمین وجود دارد؟ برای چه در میان انسانهایی با ادیان متفاوت همیشه جنگ و نبردی پدید آمده است؟ برای چه طرفین نزاع، راه و جنگ خود را به خاطر خداوندشان دانسته و به خاطر او خون هموعانشان را ریخته‌اند ولی خداوند که مخلوقات خود را دوست دارد و انسانها را می‌پسندد، در برابر ظلم طرفین به یکدیگر ساکت نشسته است؟ (۱)

۱- با توجه به اینکه در دین مسیحیت هیچگاه اختیار آدمی به دست خود نیست و تصور

اگر خداوند همه چیز را به طور عادلانه خلق کرده است و سعی دارد انسانها را که عزیز اویند و اشرف مخلوقات می‌باشند، در جهان به صلح و دوستی زندگی کنند، پس چرا آنهایی را که مانع صلح و دوستی و آرامش در میان انسانها هستند از میان بر نمی‌دارد؟ چرا دزدان، تبهکاران، انسانهای شرور مثل انسانهای عادی و مهربان و خیر در زیر آسمان آبی

می‌شود که خداوند انسان را به روی زمین فرستاده و او را در هر شرایطی با توبه قبول می‌کند و پیامبر آنان یعنی حضرت عیسی نیز به خاطر اینکه خداوند بر بندگانش ترحم کند، تحمل شکنجه و اذیت را در بالای صلیب قبول کرده است، دیدگاهی غیرمنطقی در میان مسیحیان وجود دارد. حال آنکه خداوند دینهای متفاوتی به بشر به وسیله فرستادگانش ابلاغ نکرده است. بلکه ادیان در طول تاریخ بر حسب زمان و ادراک انسانها بر بندگان ابلاغ شده و سعی شده است که با زندگی بشر تطابق پیدا کند. اما دین اسلام تنها و آخرین دینی است که از هر حیثی کامل بوده و به عبارتی جهان و زمان شمول می‌باشد. در جهان بینی اسلامی بشر مختار آفریده شده است و هر ظلم و خیری که بر او عارض گردد، از عملکردش ناشی می‌شود. انسان مختار است خوشبختی و یا بدبختی را انتخاب کند. گزینش جهنم و یا بهشت به دست خود انسان است و خداوند نقشی در شکل گیری و تکوین بدبختیها و یا جنگها و خونریزیها ندارد. به طوری که در قرآن کریم نیز آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَتَّخِذُ يَتِيمَ بِقَوْمٍ خَيْرٌ يَعْتِزُّ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» یعنی: خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر به خواسته خودشان. و در رابطه با وجود ذلت و یا دشواری نیز باز در قرآن آمده است که: «... فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَ ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَ الْمُنْكَرَةُ وَ بَاءٌ وَ يَعْظِيبُ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنْتُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ» یعنی: پس برای شما آماده است آنچه خواستید. و زبونی و بینوایی بر آنان زده شده است و به هر سویی روی آورند، دچار غضبی از جانب خداوند شوند. به عبارتی روشنتر زمانی که خداوند انسان را مختار خلق کرده و راه را از چاه به وسیله پیامبرانش نشان داده است، دیگر هر چه بر انسان عارض گردد از خود و اعمالش است. اگر نیکیها را پیش گیرد و دنباله روی آنها باشد، دوستی و مهربانی و صلح در میان انسانها حاکم خواهد شد وگرنه با طمع و حرص و هوسرانی همیشه دشمنی و خیانت و ستیز و نبرد در میان انسانها سایه خواهد افکند. مترجم

زندگی کرده و از نعمات الهی بدون اینکه مجازات شوند بهره می‌برند؟

اگر همه چیز را به طور عادلانه در میان انسانها پخش کرده است، برای چه ثروتمندان را غنی‌تر و فقرا را فقیرتر به حال خود رها می‌سازد؟

این نوع زندگی کجایش معنی‌دار و با هدف است؟ اینها سئوالاتی هستند که به ذهن برخی از افراد خطور می‌کند. گرچه ما در دین خود اعتقاد بر این داریم که خداوند هیچ چیزی را بدون دلیل خلق نکرده است و همه چیز از روی علم و آگاهی و آنگاه توانایی خداوند منشاء گرفته است، اما این را قبول داریم که خداوند ما را در این دنیا به زحمت و ناراحتی و عذاب انداخته تا در آخرت به زندگی راحت خویش نایل گردیم، همانگونه که حضرت عیسی (ع) به بالای صلیب رفت تا بندگان و پیروان خودش را با بقیه مسیحیانی که به دنیا خواهند آمد مورد بخشش خداوند قرار دهد. (۱)

متخصص علم زیست‌شناسی مولکولی و رئیس

۱- همانگونه که گفته شد، نویسنده با تکیه به دیدگاه مسیحیان ادعاهایی را پیش می‌راند و باز در جهان‌بینی اسلامی این عقیده و اصل حاکم است که انسان خود می‌تواند عاقل باشد و یا نادان و به مثابه همین می‌تواند ثروتمند گردد یا فقیر. خداوند هیچ انسانی را در این جهان به مشقات نمی‌اندازد که در آخرت او را مستحق بخشودگی نماید. اعمال هر کسی در این جهان در جهان آخرت مورد بررسی قرار خواهد گرفت و عذاب و پاداش در آنجا خواهد بود. مترجم

انستیتوی پاستور پاریس به نام ژاکس مونود^(۱) که در سال ۱۹۶۵ موفق به اخذ جایزه نوبل شده بود در کتابی که چند سال پیش به نام *تصادف و اجبار*، به چاپ رساند موضوع حیات و راز خلقت و کائنات را به ماده مرتبط دانسته و چنان در ادعاهای خود پیش رفت و با لجاجت سعی در بیان و ترتیب‌بندی دلایل نمود که حتی افراد بیدین و بی‌اعتقادهای جهان نسبت به خداوند نیز از ادعاهای او به حیرت افتادند. مونود در تمام کتاب سه اصل را به دست گرفته و ادعا می‌کند که:

(۱) در ترکیب ساختار اصلی شیمیایی تمامی موجودات در جهان ناکلوتیدها (ترکیباتی هستند که از اسید فسفر، بازهای ناکلیک و هیدرات کربنها تشکیل شده‌اند. اینها در هسته‌های سلولی دیده می‌شوند.) و اسید آمینه‌ها (این ماده سنگ بنای تشکیل سفیده تخم مرغ می‌باشد و یکی از مهمترین اسیدهای ارگانیکی است.) دخیل و سازنده هستند.

(۲) در روی اساس و بنیان این مواد، نقلید اولیه را ماکرو مولکولها انجام داده‌اند. (در ساختمان مولکولها هزاران و یا بیشتر از آن اتم وجود دارد.)

(۳) در اطراف این ساختار که مدام در حال تغییر و نوسازی است وسیله‌ای و یا سیستمی تله‌نومیک^(۲) تشکیل می‌گردد. این سیستم به گونه‌ای است که در خودی خود سلولی را گرفته و با آن یکی شده و آنگاه تکثیر می‌یابد.

1-Jacques Monod

2-Teleonomic

لازم به یادآوری است که مونود متخصصی است که در آزمایشات و بررسیهای جدید ژنتیکی و بیولوژی معروف بوده و در این خصوص از اطلاعات زیادی برخوردار است. بر طبق عقیده او میلیونها سال پیش به پوسته و آتمسفر زمین ترکیبی از کربن بسیط، مانند متان افتاده بوده است. بعد از این حادثه آب و گاز آمونیاک تشکیل گردیده و از این ترکیبات ساده اولین سنگ بنای ارگانیزمهای تشکیل دهنده موجودات مانند ناکلوتیدها و اسید آمینهها پدید آمدهاند. یعنی به گفته او توسعه و گسترش شیمیایی و فیزیکی که از آن صحبت به میان آمد، ابتدای خلقت شروع شده و این قضیه هیچ ارتباطی به موجودات زنده نداشته است.

او عقیده دارد که این حادثه بدون هیچ کم و کاستی و مشکلی تا پدید آمدن موجودات هومو ساپینس^(۱) (آدمی شکل) ادامه داشته و ناگهان انقلابی صورت گرفته و موجودات دیگری پدید آمده بودهاند. این انقلاب با پدیدار شدن نطفه در موجودات و راههای ارتباطی دیگر صورت پذیرفته و موجودات روز به روز افزایش یافته بودند.

مونود با این عقیده سعی دارد بقبولاند که همه چیز از اتفاقات اولیه پدید آمدهاند. اما غافل از آنکه ماجرای او به داستان دانش آموز و معلمی شباهت دارد که به نهایت باز در نشان دادن مبدأ وجود عاجز می ماند. اگر حیات و زندگی در کائنات و به

طور کلی هستی از روی تکوین مواد هستند، خود این مواد چگونه پدید آمده‌اند؟ اگر حیات را آهنگی از طبیعت بدانیم و زندگی موجود را محصولی از تصادف و اتفاق میان مواد بشماریم و طبق اظهار مونود بی‌اعتقاد همه چیز را به مواد نسبت داده و حاصل تعبیر و تحول آنها بدانیم، باز سنوال مهمتری در نهایت ذهن ما را مشغول خواهد ساخت. اینک: موادی که به عبارت گفته مونود حیات و هستی را خلق کرده‌اند، خود چگونه پدید آمده‌اند و چه نیرویی آنها را خلق کرده است؟ دیگر موادی که به مایه حیات آمیخته شده‌اند از کجا آمده‌اند؟

اگر از او بپرسیم مسلماً جواب خواهد داد که از آتمسفر. اما این جواب تنها برای من منطقی نیست چه برسد به دیگران. مثل همان دانش‌آموز کنجکاو می‌پرسم:

- خود آتمسفر از کجا آمده است؟

- از سرد شدن تدریجی جهان پدید آمده است.

- خب، خود جهان از کجا پدید آمده است؟

- از منفجر شدن خورشید.

- اما خورشید از کجا پدید آمده است؟

- خورشید قسمتی از کهکشان است.

- خود کهکشان از کجا آمده است؟

- کهکشان نیز قسمتی از کهکشان بزرگی است که در

کائنات موجود است.

- خود کهکشانشانها از کجا آمده‌اند؟

- در این رابطه تنها چند نظریه وجود دارد.
 در این رابطه همیشه به نقطه‌ای کور می‌رسیم. با اینکه
 برخی از دانشمندان سعی دارند ثابت کنند که هستی از تغییر و
 تحولات مواد پدید آمده‌اند ولی در نهایت از اینکه بدانند ماده
 اصلی از کجا پدید آمده است، عاجز می‌مانند.

□ علم فیزیک و ریاضی چه سخلی دارد؟

پروفسور جورج لمایتر^(۱) عالم در رشته فیزیک اتم و
 ریاضیات دانشگاه بروکسل در رابطه با تکوین و پدید آمدن
 خلقت نظریاتی دارد. او معتقد است که میلیون‌ها سال پیش تمامی
 مواد تشکیل دهنده هستی در درون اتمی وجود داشت. در
 حقیقت این اتم متراکم همه مواد حیات‌زا را در خود احتواء نموده
 بوده است. تمامی مواد توده‌ای بودند که به علت جاذبه شدید
 مولکولی به دیواره هسته با قدرت تمام چسبیده بودند. در این
 حال نیروهای جانبی به اندازه‌ای در درون هسته زیاد می‌شوند
 که به ناچار هسته اتم منفجر گردیده و به میلیون‌ها قسمت متجزا
 تقسیم می‌گردد. با این تحول کهکشانی پدید آمده‌اند...

پروفسور جورج کاموف^(۲) (۱۹۰۴) روسی که در علم
 فیزیک متخصص می‌باشد و در دانشگاه میشیگان آمریکا
 تدریس می‌کند، بعد از دو دانشمند نامبرده انگلیسی و فرانسوی

1-Prof. Georges Lemaitre

2-Prof. George Gamow

ادعا دارد که دنیا در اثر «تأثیرات داپلر»^(۱) پدید آمده است. البته با توضیحاتی که خواهم داد، نظریه او را نسبت به دو نفر قبلی تا حدودی منطقی تر خواهید یافت.

پروفسور کریستین داپلر^(۲) (۱۸۵۳-۱۸۰۲) استرالیایی در سال ۱۸۴۲ حوادث منبعث از امواج صوتی و نوری را کشف کرده و خصوصیات آنها را مورد تشریح قرار داده بود. تأثیرات داپلر در حقیقت قانونی است که با تکیه بر برداشتهای داپلر ارایه شده است. پروفسور روسی با اعتقاد به اینکه جهان در ابتدا دارای هسته‌ای متراکم بوده و در اثر انفجار اتم مربوطه تمامی ذرات و قسمت‌های مختلف به اطراف پخش شده‌اند، آنگاه با تأثیرات نوری و صوتی ناگهان میادین مغناطیسی پدید آمده و ستارگان به دنبال هم در جذب یکدیگر عمل کرده و امواج صوتی نیز آنها را در یافتن مدارشان یاری کرده است!

تمام اینها اظهاراتی است که از جانب آنها ارایه شده است. ولی حقیقت را باید از دیدگاه علمی و درک حقایق ذهنی و عقلی و استنباطات منطقی پذیرفت.

همانگونه که علم ثابت کرده است، اگر بخواهیم چیزی را به حالت ژنتیکی تغییر بدهیم، کافی است برای رساندن یک هسته به جای دیگر از موتاسیون یا به عبارتی از عمل جهش و یا تحول استفاده کنیم. یعنی به عبارتی روشنتر، جهت تغییر و تحول چیزی به حالت ژنتیکی نیازمند عمل جهش هسته‌ای هستیم. البته

1-Doppler

2-Prof. Christian Doppler

اینگونه جهشها در یک لحظه نیز اتفاق می‌افتند، همان طور که نورهای یونیزه شده و یا مواد شیمیایی خاص که تحت *DNA* تأثیر می‌گیرند. (مانند اسید دسوکسیری بونوکلئیک).

اما برای تغییر یکایک هسته‌ها و یا تمامی بازهای سلسله‌ای وجود یک موتاسیون کافی نمی‌تواند باشد. اگر این ادعا را ثابت کنم، کسی اعتراضی خواهد داشت؟ به عقیده من اشکال زندگی اولیه، یعنی موجودات چند سلولی دارای مغزهای پیشرفته‌ای نبودند و حالا نیز فاقد مغز هستند. پس با این تدبیر آرزوها و دستورات لازم برای اجرای عملی جهت موتاسیون از کجا ناشی می‌شوند؟

تا به امروز مشخص شده که به همان نسبتی که موجودات دارای مغز در تغییر و تحول هستند، تعداد بیشماری از موجودات فاقد مغز نیز در اثر سلسله‌ای تغییرات دچار تحولاتی می‌شوند که تا به امروز این موضوع و دلایل آن مشخص نشده است. چنانچه محرز است انسانهای اولیه به خاطر آنکه گوشت خوار بودند از دندانهای بسیار تیز و برنده‌ای برخوردار بودند و دندانهایشان یکمرتبه تغییر و تحول یافت و برای استفاده از مواد غذایی لازم شرایط بهینه را به خود گرفت. با این مثال این سؤال مطرح می‌شود که آیا انسان اولیه به کمک مغز خود جهت به اجرا گذاشتن موتاسیون نیازمند و حتی صاحب نوعی توانایی پاراپسیکولوژیک و یا ترانساندانتال (غیر تجربی و متعالی) بود؟ انسان با دریافت حقایق مربوط به این

موضوع در حیرت مانده و حتی مو بر اندامش سیخ می‌شوند. زیرا به راستی نیز برای تغییر حالات انسان در چنین شرایطی *DNA* و حتی برخی از گُد‌های ژنتیکی وجودی آن به طور معجزوی و سلسله‌وار تغییر یافتند. با اخذ این حقیقت چنین به نظر می‌رسد که انسان در طول ایّام گذشته و دهها هزار سال پیش برای اینکه خود را با شرایط مختلف زمانی تغییر دهد به اجبار شرایط ارگانیکی و ژنتیکی وی نیز تحت فرامین هسته‌های مغزی اقدام به تحول کرده و جهشهای لازم در هسته‌های دیگر ارگانیکی انسان متحول شده و با شرایط زمان تطبیق یافته است. یعنی انسان از ابتدا فاقد مغز نبوده و یا بسان حیوانی متظاهر نشده است، بلکه انسان برحسب محیط و رفع نیازهای خود با کمک و دستورات مغزی هسته‌ای سلولی وجودش را برای موتاسیونی قابل قبول آماده کرده و بر طبق زمان خود را منطبق و سازگار نموده است. اگر تفاوت‌های ظاهری و صوری در تمدن انسان مشاهده می‌کنیم از بدوی بودن او نبوده بلکه از عدم امکانات و یا فقدان تجهیزات ناشی شده است.

پس با این تدبیر آیا این امکان وجود ندارد که تصور کنیم انسان در طول ایّام گذشته پایه تمدنهای پیشرفته‌ای را بر حسب نیازهایش پی‌ریزی کرده است؟ اگر این موضوع را قبول کنیم آنگاه به راحتی با دیده روشن بین به مسایل و کشفیات جدید خواهیم نگریم.

طبیعت خود عامل و محرکی بسیار نافذ در تحول و تغییرات

زندگی انسان به شمار می‌رود و در جهشهای روانی و جسمانی انسان نقش به‌سزایی را ایفاء کرده است. وجود چشمان نافذ در یک خط که تنها به جلو نگاه می‌کنند باعث گردیده که انسان هر چیزی را با کانون آن مشاهده کرده و قدرت دیدی با زاویه‌ای وسیع و شگرف داشته باشد. حال آنکه برای سوسکها این شرایط صادق نیست و تنها برای اینکه پشت سر خود و بالای سرشان را ببینند و یا دشمن را از جلو تشخیص دهند، چشمان آنها در روی سرشان جایگزین شده‌اند. چرا انسان از لحاظ ساختار وجودی به ظاهر از بقیه موجودات ناقص‌تر به حساب می‌آید؟ آیا انسان در برابر سرما و گرما به راحتی حالات سازگاری از خود نشان می‌دهد یا اینکه چیزی در وجودش است که می‌تواند او را برای تحمل هر نارسایی و نقصان آماده‌تر و سازگارتر سازد؟ مسلماً وجود مغز در انسان و دستورات تحول انگیز که منجر به جهش هسته‌ای در وجودش می‌شود و حتی از لحاظ جسمانی و عقلانی او را در برابر هر نوع مشکلی و یا نارسایی خاصی آماده‌تر می‌نماید، تنها وسیله و جهاز کافی و مکملی بوده که دیگر نیازی به آن نشده که بسان سایر موجودات آفریده شود و این مغز تمامی نواقصات او را تأمین خواهند کرد.

□ پس حقیقت چه می‌تواند باشد؟

دنیای ما به تدریج به شکل امروزی در نیامده است. یعنی کره زمین در اثر تغییرات متفاوت کهکشانی و یا درون تحولی به

حالت کنونی در نیامده است، بلکه هر تغییری که در کره زمین شکل گرفته است، در نتیجه امواج تغییر دهنده آنی و موثر تشکل یافته و به حالت امروزی در آمده است. از این رو هر چه در کره زمین نیز ایجاد و یا متحول شدند در اثر تغییرات تدریجی نبوده و ساکت و بی سروصدا ایجاد نشده و از بین نرفتند. تمامی موجودات بسان خود زمین با انقلابی ظاهر شده و با سروصدایی تکان دهنده موجودیت خود را آشکار کرده و اگر منقرض نیز شدند، باز با همان شرایط قبلی افول خودشان را اعلام کردند.

این ادعا را من نگفتم که برخی بر من ایراد بگیرند. سخن شخص و یا دانشمند بی تجربه‌ای نیز نیست، بلکه سخن و کلام قاطع دانشمندی به نام سر فرد هویل^(۱) می‌باشد. این شخص که نظریه پرداز علم فیزیک به شمار می‌رود، خود بنیانگذار انیستیتوی علم نجوم دانشگاه کمبریج نیز به حساب می‌آید. در عین حال از اعضای برجسته آکادمی علوم نجوم ملی آمریکا می‌باشد. این شخص با ارائه چنین نظریه‌ای دنیای علم و دیرینه شناسی را به زیر سؤال برده و در عین حال ذهن و فکر دانشمندان را به موضوع مشغول ساخته است. گرچه برخی از دانشمندان سعی کرده‌اند نظریات وی را باطل بشمارند، ولی تاکنون کسی پیدا نشده که در برابر استدلالهای وی قد علم کرده و یا بتواند دلایل او را باطل و بی‌اساس بشمارد. در حقیقت دلایل

1-Sir Fred Hoyle

و منطق وی چون حصاری اطراف او را گرفته و کسی را یارای نفوذ به درون آن نیست و از طرفی پروفیسور هویل سعی دارد با یافتن موارد اقناعی بر براهین خود بیفزاید و آنان را مستحکمتر بسازد.

سر فرد هویل اثبات کرده است که دنیای ما تنها مرکز زیست نبوده و برعکس محلی برای تلاقی و یا ارتباط و یا انعکاسها می‌داند. او اعلام می‌دارد که نوع سنگها و خاک موجود در کره زمین نمی‌تواند دلیل مرکز زیست بودن زمین باشد، زیرا به مانند این سنگها و خاکها با کمی تغییرات در مواد آلی در سایر کرات آسمانی نیز موجود می‌باشد. او اعلام می‌دارد که موجودیت جانداران اعم از گیاهان، جانوران و انسان در روی کره زمین حاصل تغییرات ژنتیکی و یا مرحله‌ای موتاسیون نیست، بلکه این موجودات از آسمان آمده‌اند و بر روی زمین ماندگار شده و در اثر شرایط موجود در کره زمین، همین موجودات خود را با محیط سازگار کرده و اگر در طول زمان تغییراتی در زندگی و سلوک موجودات دیده‌ایم حاصل عقب ماندگی آنان و یا فقدان تکاملشان نبوده است، بلکه آنان بر حسب نیاز روز خود را با محیط تطبیق داده و تا به امروز فراز و نشیبهای زیادی را پشت سر نهاده‌اند.

واقعاً اندیشه و نظریه عجیبی است! این شخص علاوه بر اینکه انسان را اشرف مخلوقات می‌پندارد، در عین حال خود و سایر موجودات را آسمانی می‌شمارد. او با این ادعا ثابت می‌کند

که بزرگترین و باشعورترین موجودات نیز در پهنه خلقت ما نیستیم. و ما را موجودات دیگری ایجاد کرده و به روی زمین آورده‌اند. او ادعا می‌کند که انسان از نوع موجودات سایر کرات بوده که در اثر اتفاقی و یا بررسی نتایج آزمایشی به روی زمین فرستاده شده‌اند. او با تکیه به این ادعا وجود موجودات ناشناخته فضایی را نیز پیش رانده و بر احتمال وجود چنین موجوداتی نقطه قوتی می‌بخشد. او ادعا می‌کند که روزی انسان مبدأ خود را پیدا کرده و با تکامل تکنولوژی خود به همان مبدأ راه پیدا خواهد کرد. و از اینروست که صاحبان اصلی انسان مدام از سایر کرات به روی زمین آمده و با نگرانی روند تکامل انسانها را کنترل کرده و در برخی موارد راههای درست زندگی را به آنها می‌آموزند. اگر تمدنهایی در اقصی نقاط جهان مشاهده می‌کنیم که با انسانهای آن دوره مغایرت دارند، در حقیقت این تغییر و تحول عجیب در یک مقطعی حاصل حضور همان موجودات فضایی است. به عبارتی روشنتر، تمدنهای قدیمی که برای انسان ایجاد شده و ما تصور می‌کنیم که انسان آن دوره قادر به ایجاد آن تکامل نمی‌توانست باشد، در واقع نمادهای حضور انسانهای فضایی است و آنها بر روی زمین حاضر شده و چنان آثار متمدنی را برای انسانها به ارمغان آورده‌اند.

□ اصل کلام:

منظور از بیان این سئوالات و به متن قضیه کشاندن

مطلب این است که بدانیم، دلیل اینکه بشر در طول تاریخ تمامی موهبات و مواهب را از آسمان دانسته و هر قدرت مافوقی را از خدایانی دانسته که در آسمانها هستند، چیست. آنچه که بدان یقین دارم اینکه هیچ چیزی در دنیا بدون دلیل و جهت آفریده نشده و اگر ماده‌ای نیز عاملی در تکوین و یارشد و تکثیر عوامل مختلف موجود در جهان بوده است، خود از جانب قدرتی خلق و پدید آمده است. حال این خداوند چه کسی است و چه خصوصیتی دارد، به مسایل فلسفی و منطقی و جهان‌بینی ارتباط دارد. نکته نظر من از طرح موضوع یاد شده این است که بشر هر آنچه را که در قدیم و حال قدرتمندتر از خود دیده و بدان علاقمند شده، آن را خدای خود دانسته است. اگر در میان قبایل و یا جوامع و تمدنهای قدیمی آثاری از خدایان مختلف را مشاهده می‌کنیم، در حقیقت نشان از نادانی آنها نیست، بلکه آنان با عقیده و باوری پاک نقطه اصلی را درک کرده و بر اساس فطرت خداجویی خویش آنان را تکیه‌گاه خود فرض نموده‌اند. راز خلقت و «او»ی آفریننده وجود داشته و هست و یقین دارم که در عالم و کائنات بی‌انتهای ما که هنوز مرزهای آن شناخته نشده است، رازها و شگفتیهایی وجود دارد که هنوز کشف نشده‌اند و یکی از این شگفتیها وجود موجودات دیگر در سیارات کائنات است که دیر یا زود شناخته خواهند شد و در خواهیم یافت که دلیل این همه باور از خدایان متفاوت چه بوده است و خدایان از کجا آمده‌اند. و در آن شرایط منشاء و مبداء تمدنهای قدیمی را

نیز آیندگان به وضوح و درایت درک خواهند کرد. زمانی که انسانها با همین اعتقاد که خدایی دارند و اوست که همه چیز را خلق کرده است، به اتحاد فکری و عقیدتی برسند، در میان خود و در روحیه‌شان احساس برابری نیرومندی را درک خواهند کرد. در آن شرایط احساسات پاک تنها به یک هدف سوق خواهند گرفت؛ هدفی بسیار زیبا و ارزشمند. تمامی کلیساها، مساجد، صومعه‌ها و دیرها به عنوان مراکز شناخت خلقت و عبادت منطقی و درک خدای واحد شناخته خواهند شد و عمل خواهند نمود. در این شرایط «او» شناخته خواهد شد و ارزش متعالی و بی‌انتهایش محرز خواهد گردید. این نوع مراکز محل‌های تجمع و کنفرانس‌های منطقی در علم و اندیشه تلقی خواهند شد و جسم و روح در کنار هم و مکمل یکدیگر به رشد خود نایل خواهند آمد و بسان عبادتگاه‌های قدیمی در چندین هزار سال قبل از میلاد عمل خواهند کرد. تمام اینها اگر عملی گردند، بقیهٔ مسایل هیچ هستند و کم ارزش.

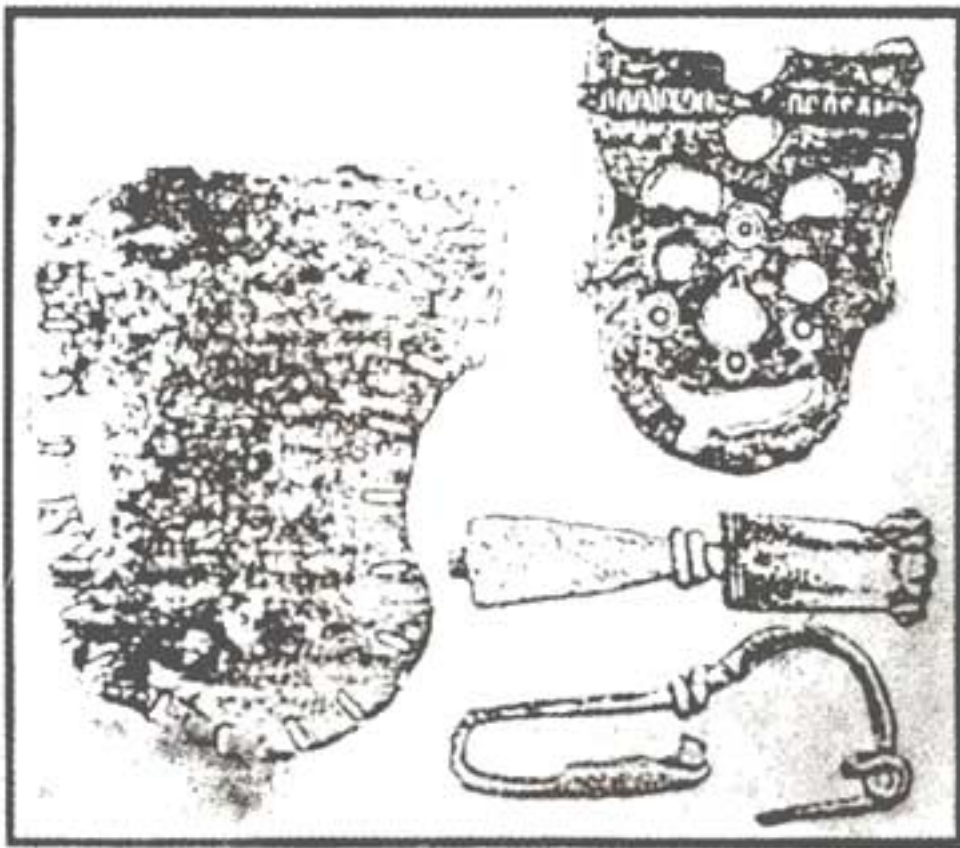
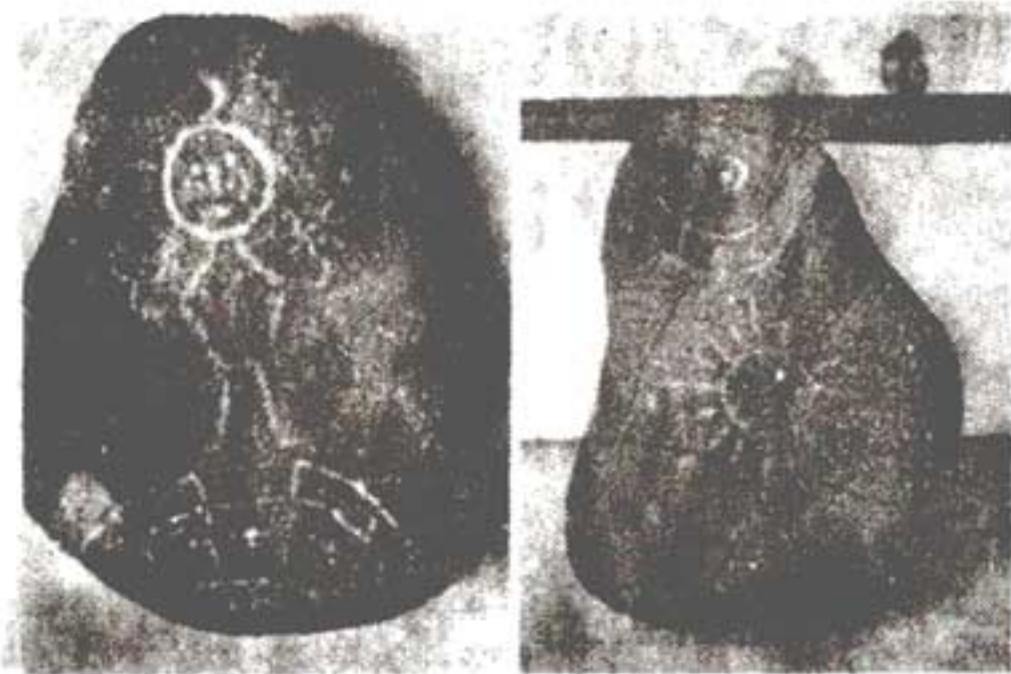
«پایان»

تصاویر فوری

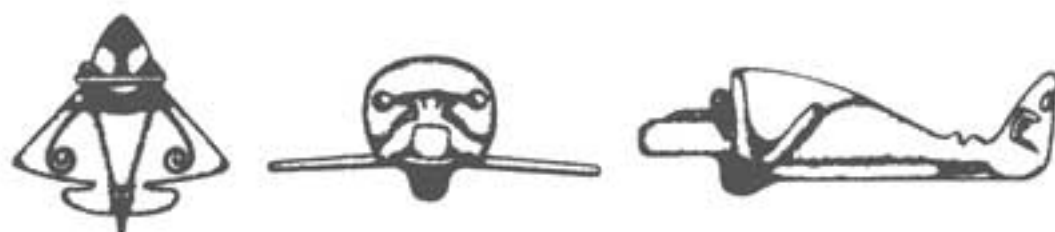
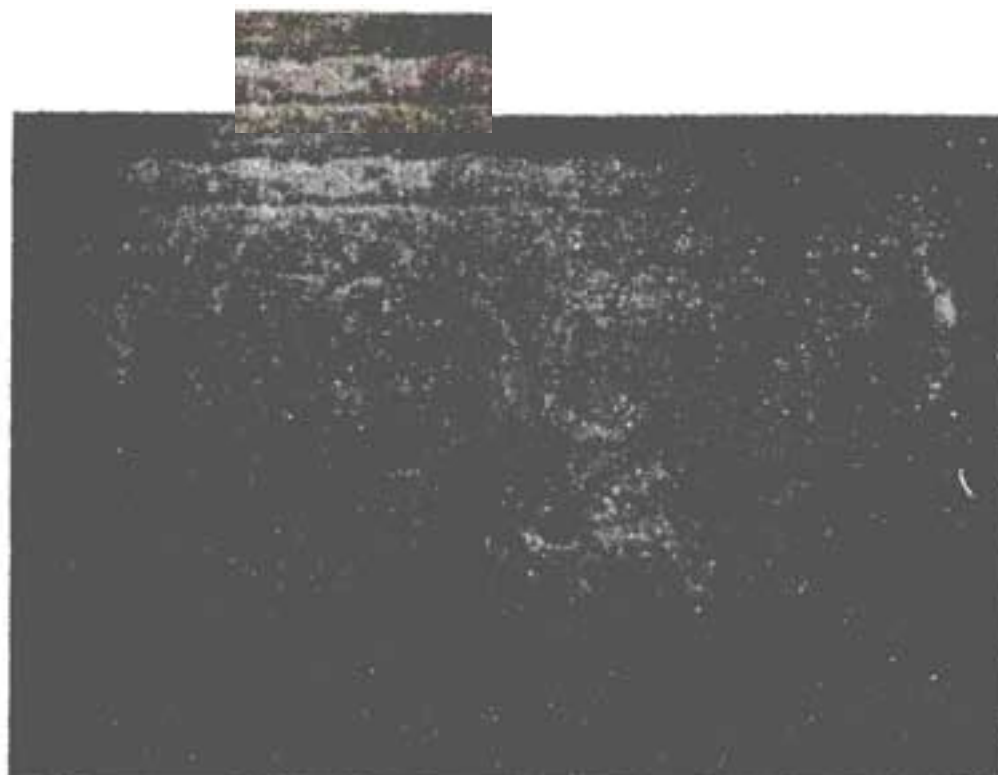
نمونه‌ای از غارهایی که دیوارهایی آکنده از برجستگیهای شگفت‌انگیز دارد.



مدال سنگی مربوط به ۹۰۰۰-۴۰۰۰ سال قبل از میلاد. از روی آن چه می فهمید؟



نمونه‌ای از سنگهای عجیب که در رویش نقشی شبیه دایناسور دیده می‌شود.
حال آنکه در آن تاریخ نسل دایناسورها ۲۳۵ میلیون سال پیش منقرض شده
بود.



اسکلتی از بدن انسان که بر روی سنگ حجاری شده است. حجّار این سنگ دانش آناتومی را از کجا فرا گرفته بوده است.



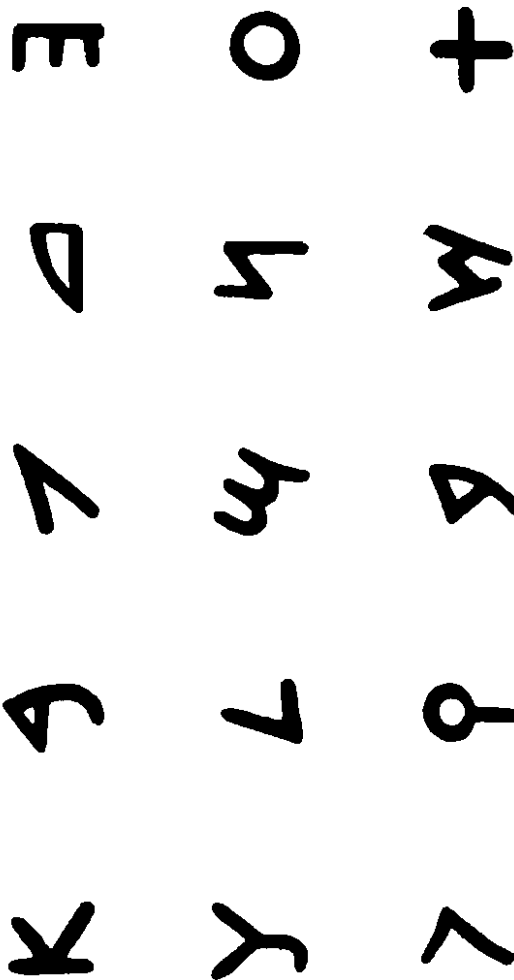
آیا این نشانه‌ای از خدایان است یا نمونه‌ای از فسانورد.



تصویری از مادری که فرزندش را در آغوش دارد و در یکی از غارهای کشور اکوادور کشف شده است. بال‌های پشت سر او چه چیزی را نشان می‌دهد؟



بیست و دو الفبای فنیقی که بسیاری از کتیبه‌ها و لوحه‌ها به این الفبا نگارش شده‌اند. این الفبا را چه کسی آموخته است؟



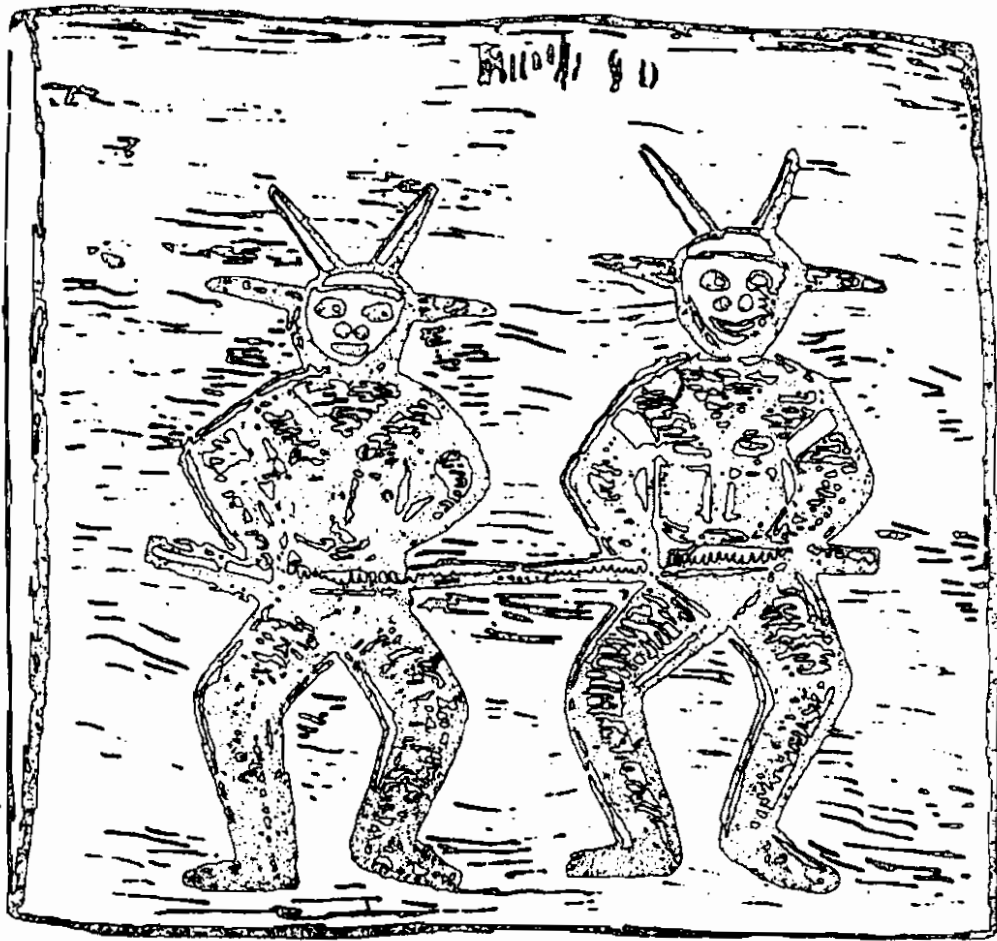
نمونه‌ای از مدل‌های وسایل پروازی که در موزه بوگوتا نگهداری می‌شوند. اینها دقیقاً از لحاظ آنرودینامیکی کنتطبق با جتهای امروزی هستند و به چندین هزار سال قبل از میلاد مسیح مربوط می‌شوند. این وسایل را چه کسی ابداع کرده و چه کسانی آن را تقلید نموده‌اند؟



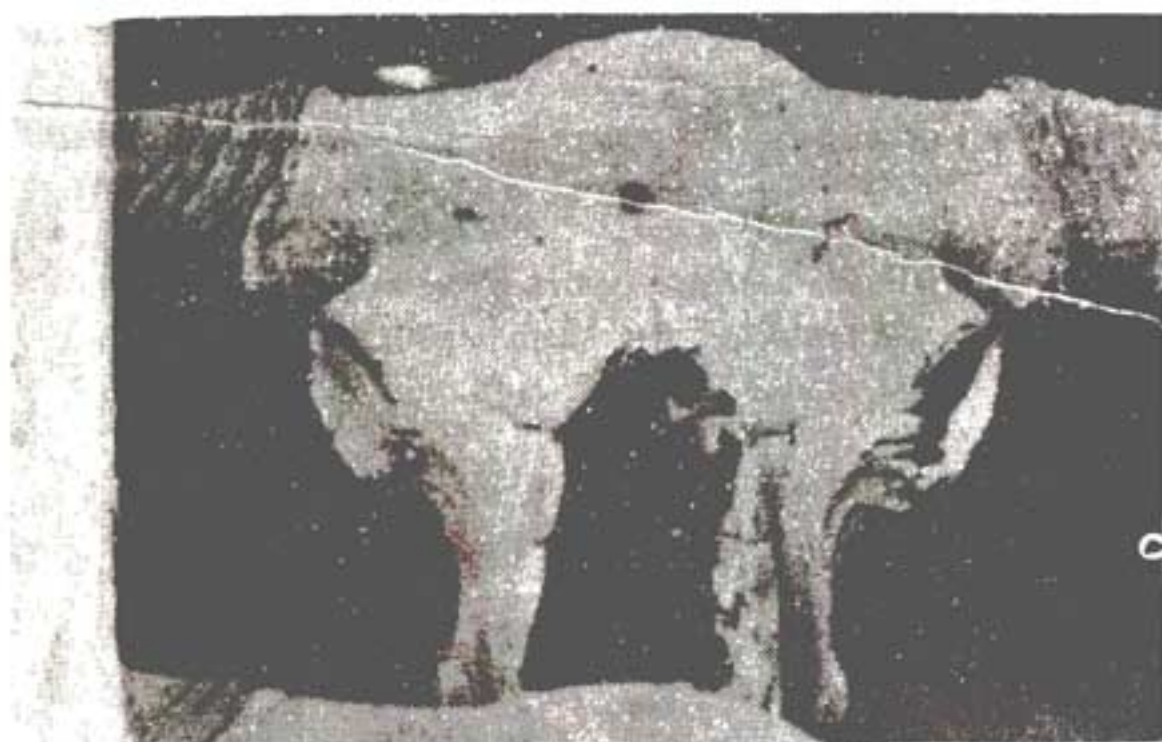
نمونه‌ای از کره‌ای که بر رویش علوم نجومی حکاکی شده و از جنس طلاست. این نمونه در کوئنکا پیدا شده و قالب اصلی آن در موزه استانبول موجود می‌باشد. واقعاً عجیب نیست؟



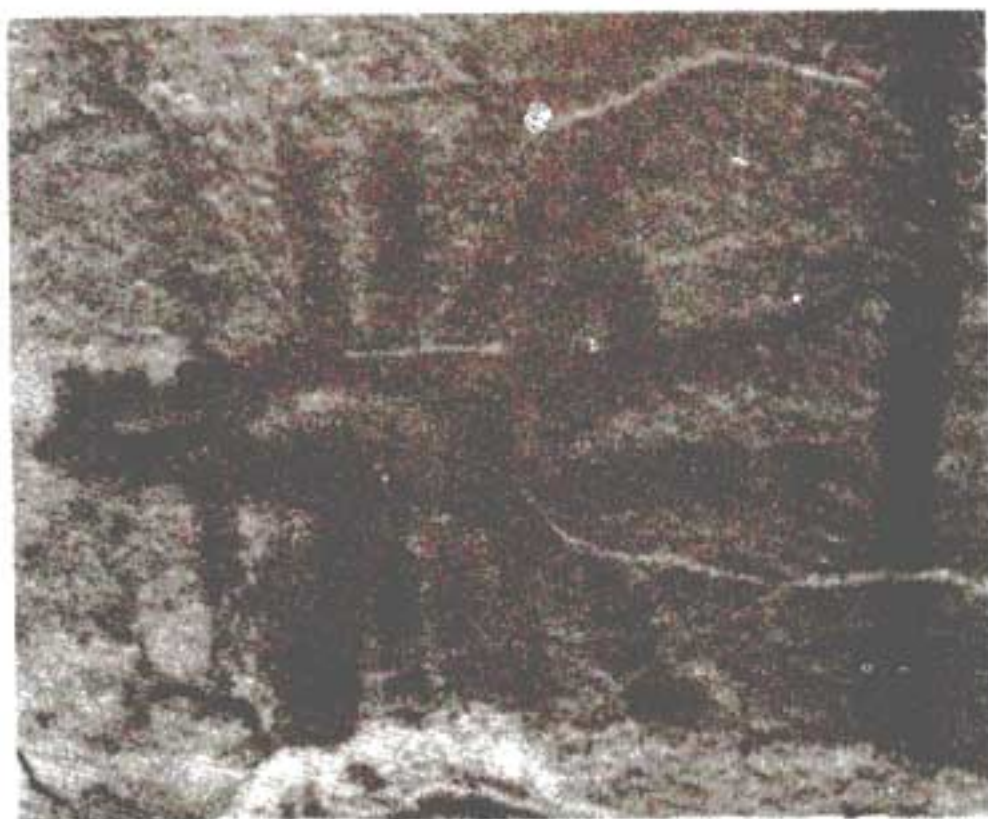
نمونه‌ای از انسانهای فضایی که در روی دیوار غاری در استرالیا کشف شده است.



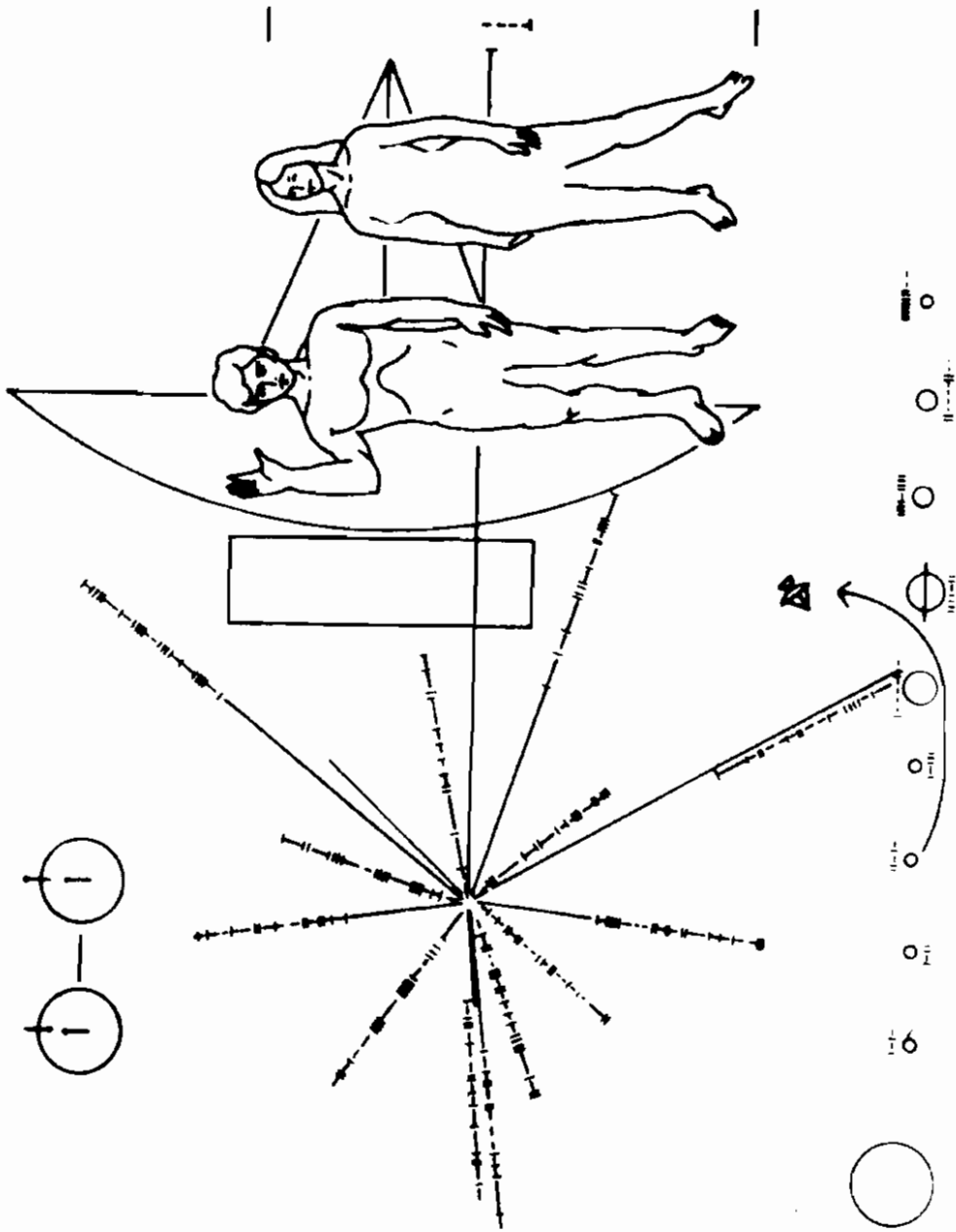
نمونه‌ای از جمجمه سر بیزون که در آلاسکا پیدا شده است.



این تصاویر نقاشی شده در روی دیوارهای غارها چه چیزی را ثابت می‌کنند؟



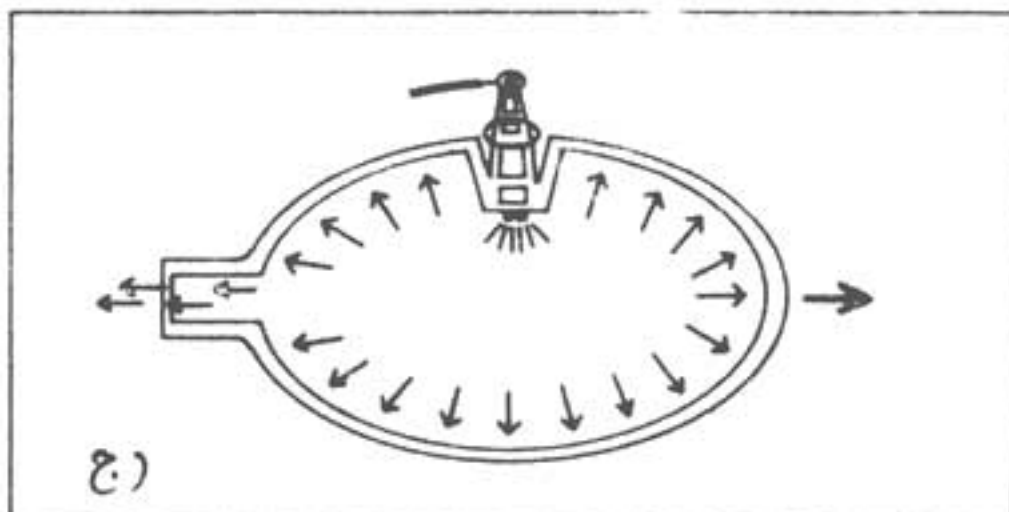
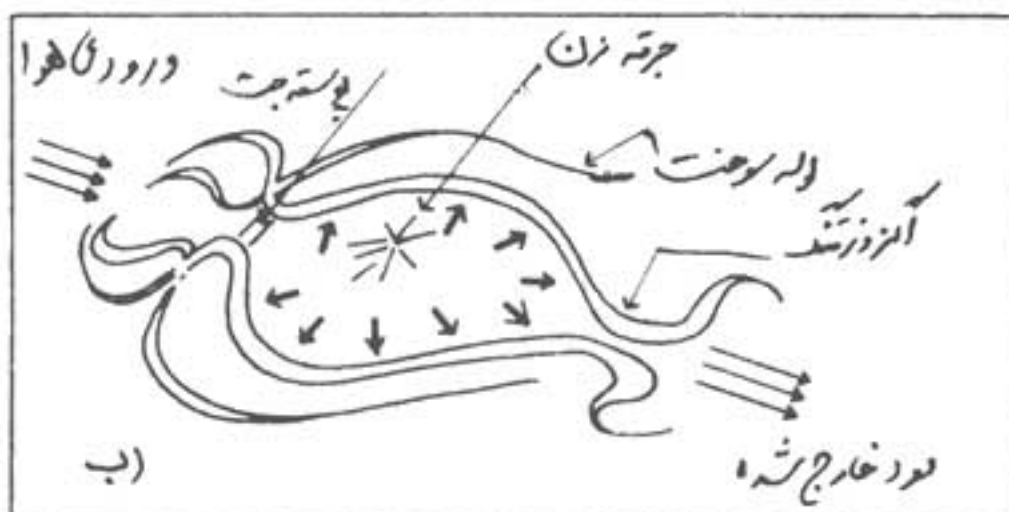
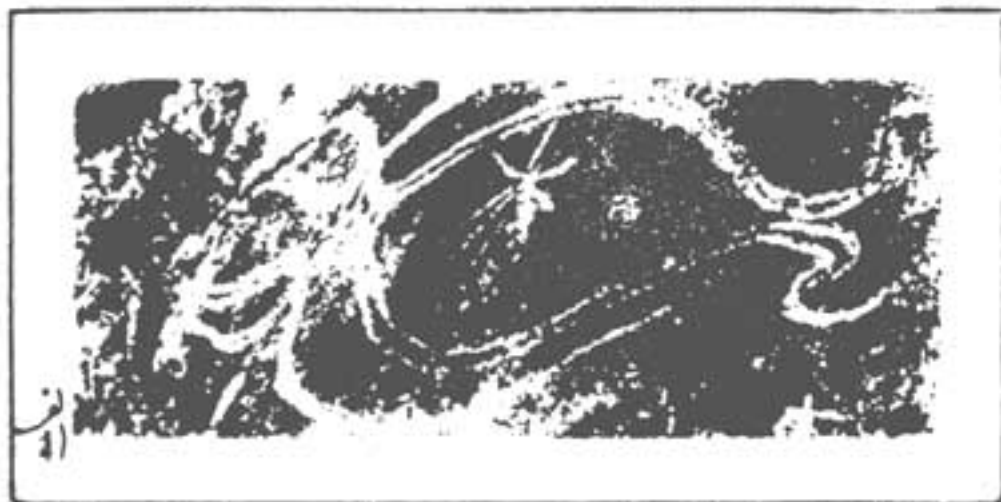
تصویری از پلاکتی که در عرشه سفینه پیونیر اف. جاسازی شده بود.



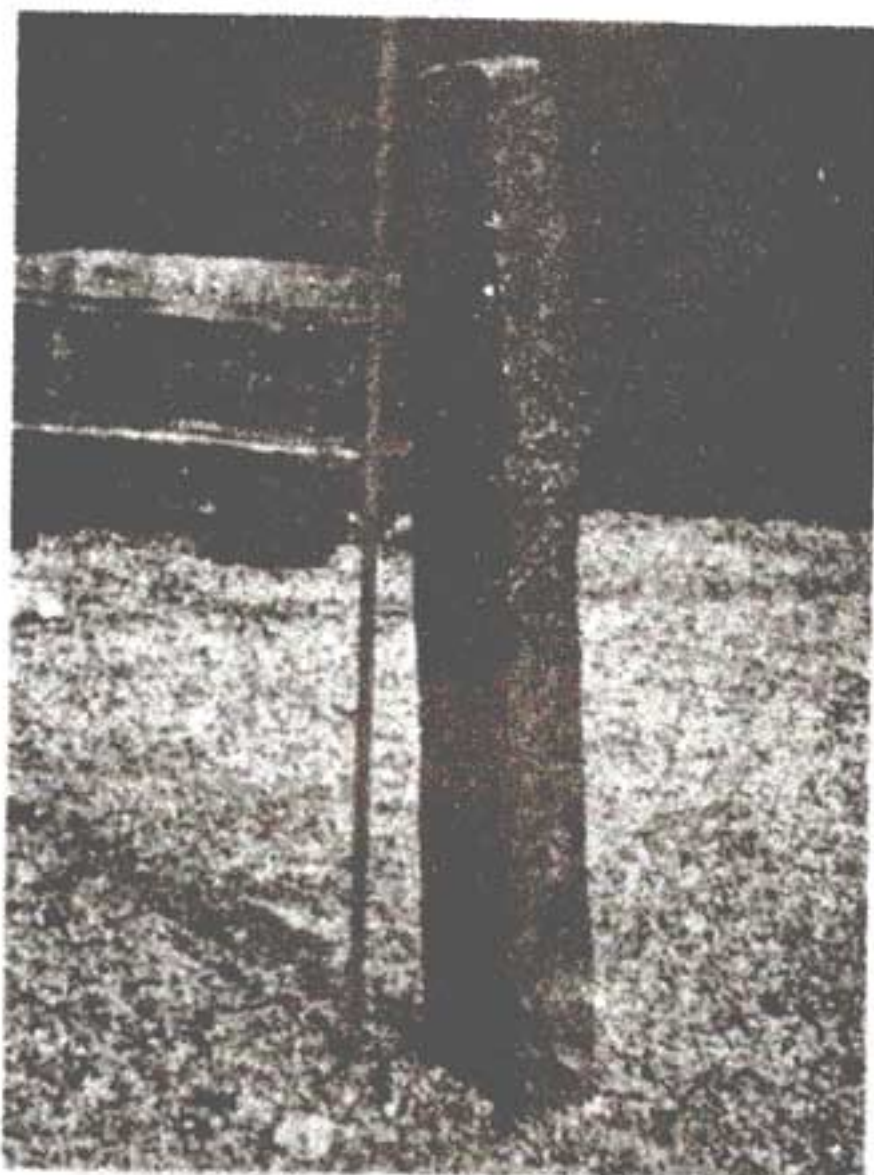
این لوحه طلائی می‌تواند پیامی ارسالی از جانب فضائیان به ما باشد؟



الف) تصویری در روی سنگ که در جزیره پاسکال پیدا شده است.
 ب) تصویر منطبق با سیستم موتور فشار جت مطابقت داده شده است.
 ج) نمونه‌ای مدرن از موتور جت که با آن مدل تطبیق می‌کند.



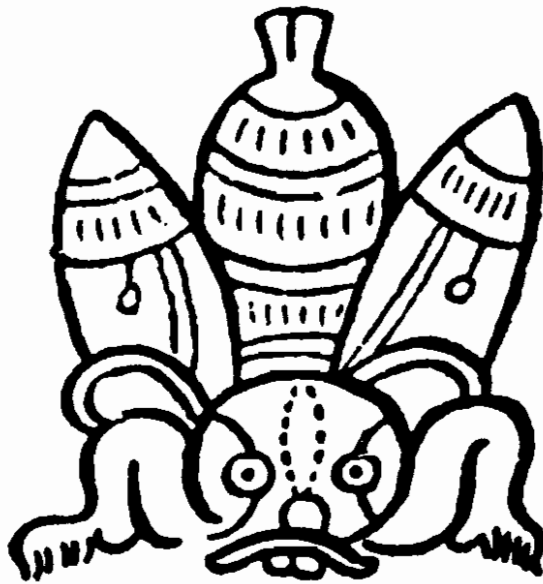
ستون آهنی که به آدم آهنی معروف است و در جنگلی نزدیک بن قرار دارد. نمونه این در دهلی وجود دارد و هنوز هیچکدام از آنها زنگ نزده‌اند. این ستون از پایه حدود ۲۸ متر در زیر زمین دفن شده است.



تصویری از تابلوی خدای زنبور.



تصویری دیگر از خدای زنبور که بالهایش شبیه به بمب هستند.



گلدانی که آن را در خانواده اسیر بنگلگوت دیده بودم.



نمایی از درون شهر زیر زمینی درین کویو در ترکیه که قادر بوده ۶۰۰۰۰ نفر را در خود جای دهد.



نمونه‌ای از مجسمه‌های دفرمه شده و اشکالی از انسانهایی بدانگونه در روی دیوارها.



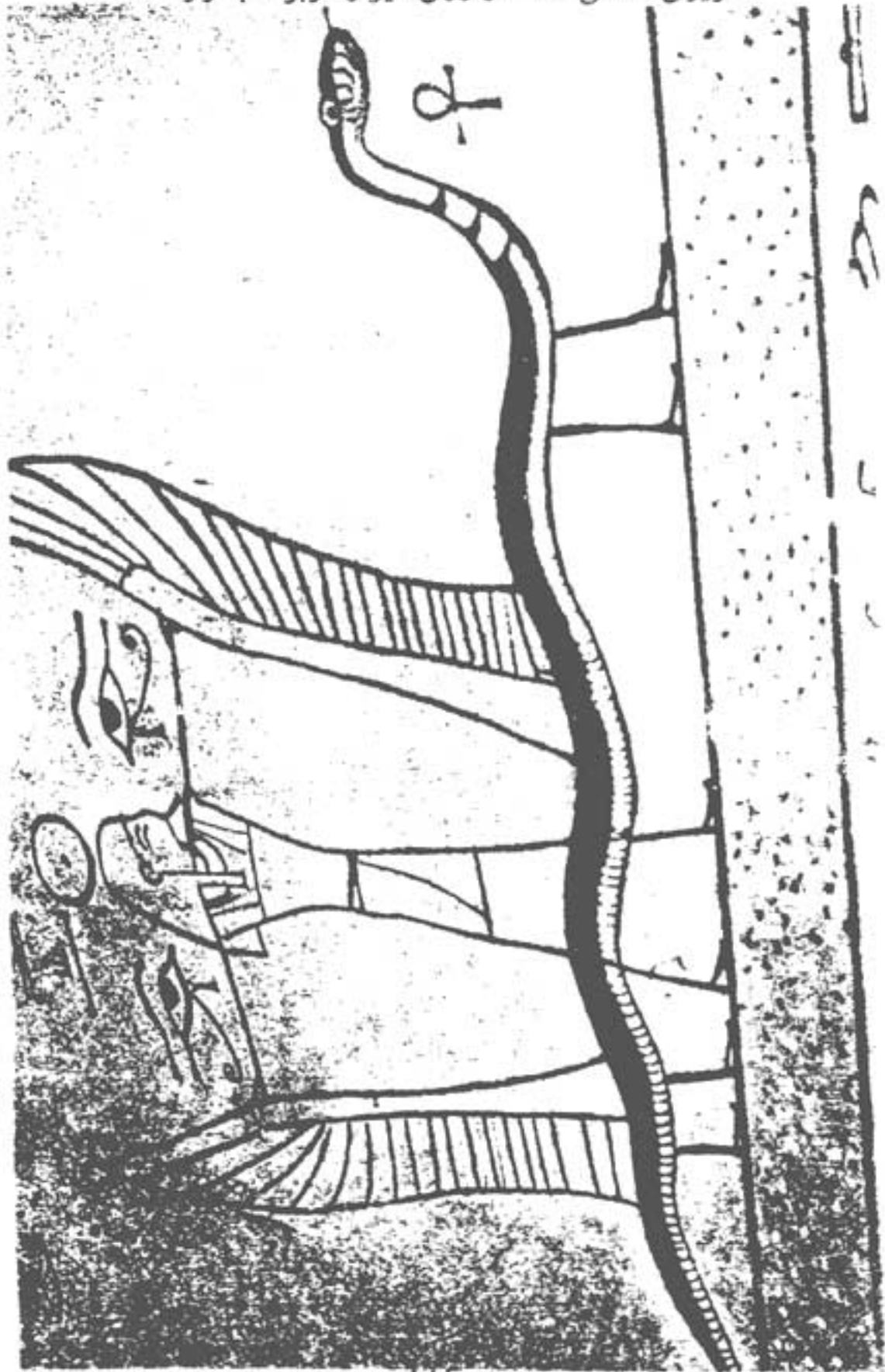
تصویری از موجودی که نیمی از آن انسان و نیمی دیگر حیوان است. این پدیده
اقتباس از چیست؟



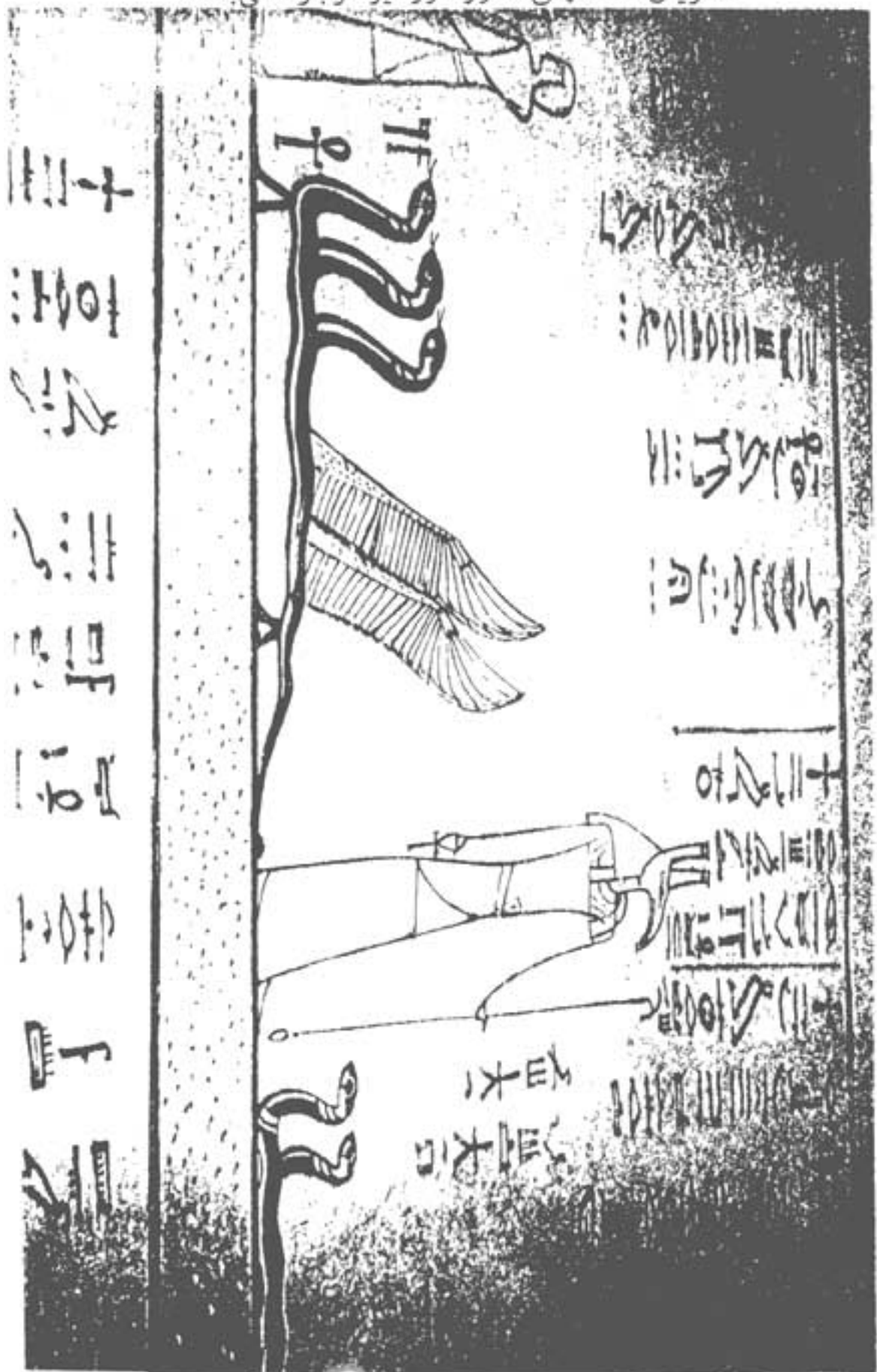
نمایی از هرم معبد خداوند کوکولکان در پرو.



تصویری نقاشی شده در روی دیوار مربوط به راز خلقت.



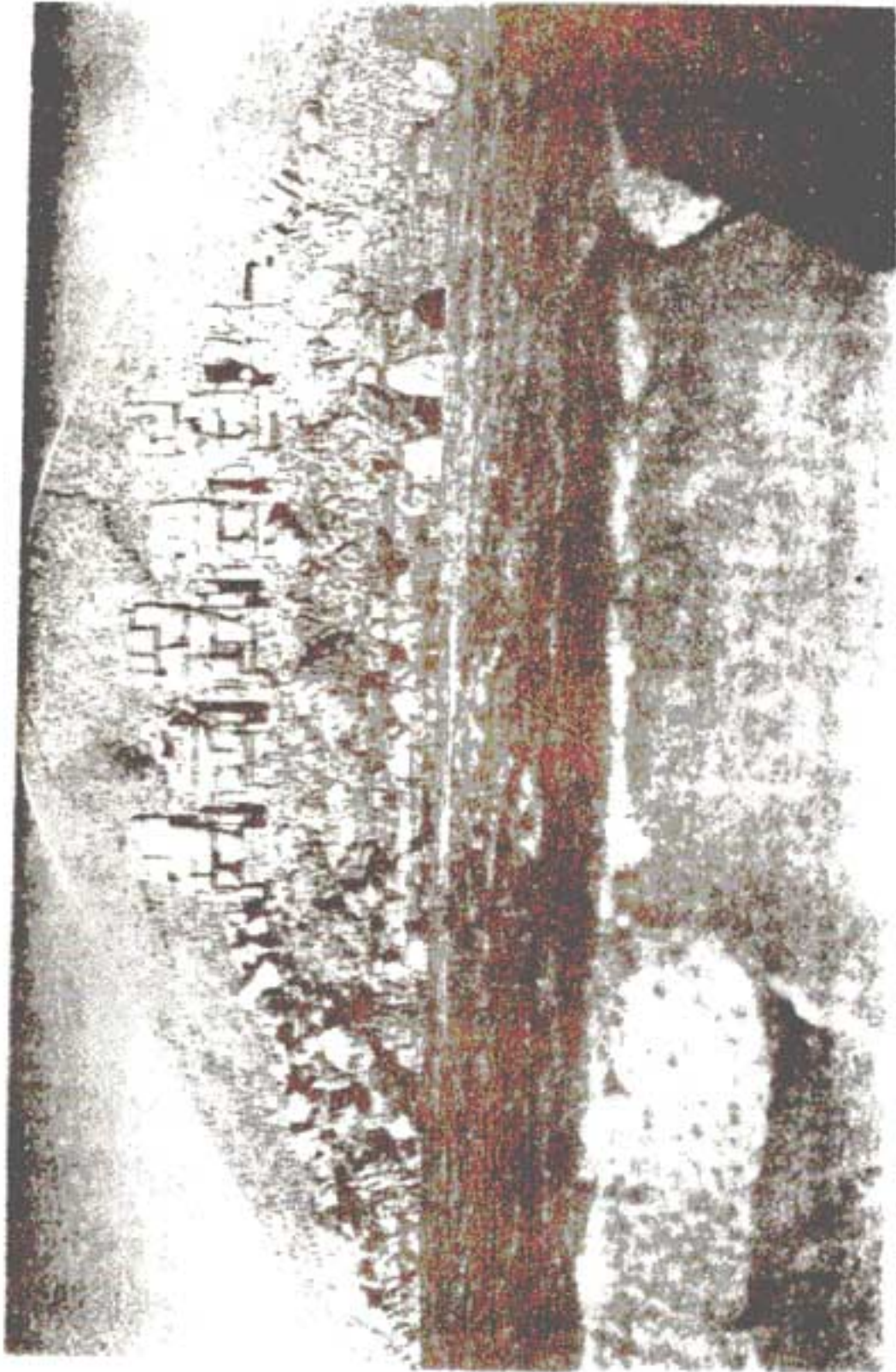
مارهای پرنده که در راز خلقت و کائنات دخیل می‌باشند و در داستانهای دینی نیز از آنها یاد شده است. این پدیده تنها در آمریکا وجود نداشته در میان مصریان، انسانهای خاور دور نیز موجود می‌باشد.



در ۲۱ ماه مارس نور خورشید در روی سنگهای مزار گونه و اتاقهای بیرون نیوگرانگ پخش شده و پله‌ها را یک به یک طی کرده و از سقف به درون معبد می‌تابد و چون ستون نوری در روی سنگ مزار می‌افتد. تصویری زنده از آن.



سکوی نجومی موجود در ترکیه. این نوع بنا سازی از کجا اقتباس شده است؟



سنگ ابوالهولی که در کوه نمرود ترکیه موجود است



تصويرى از هيكل نمرود كه در ريش آن شكلى از عقاب ترسيم شده است.



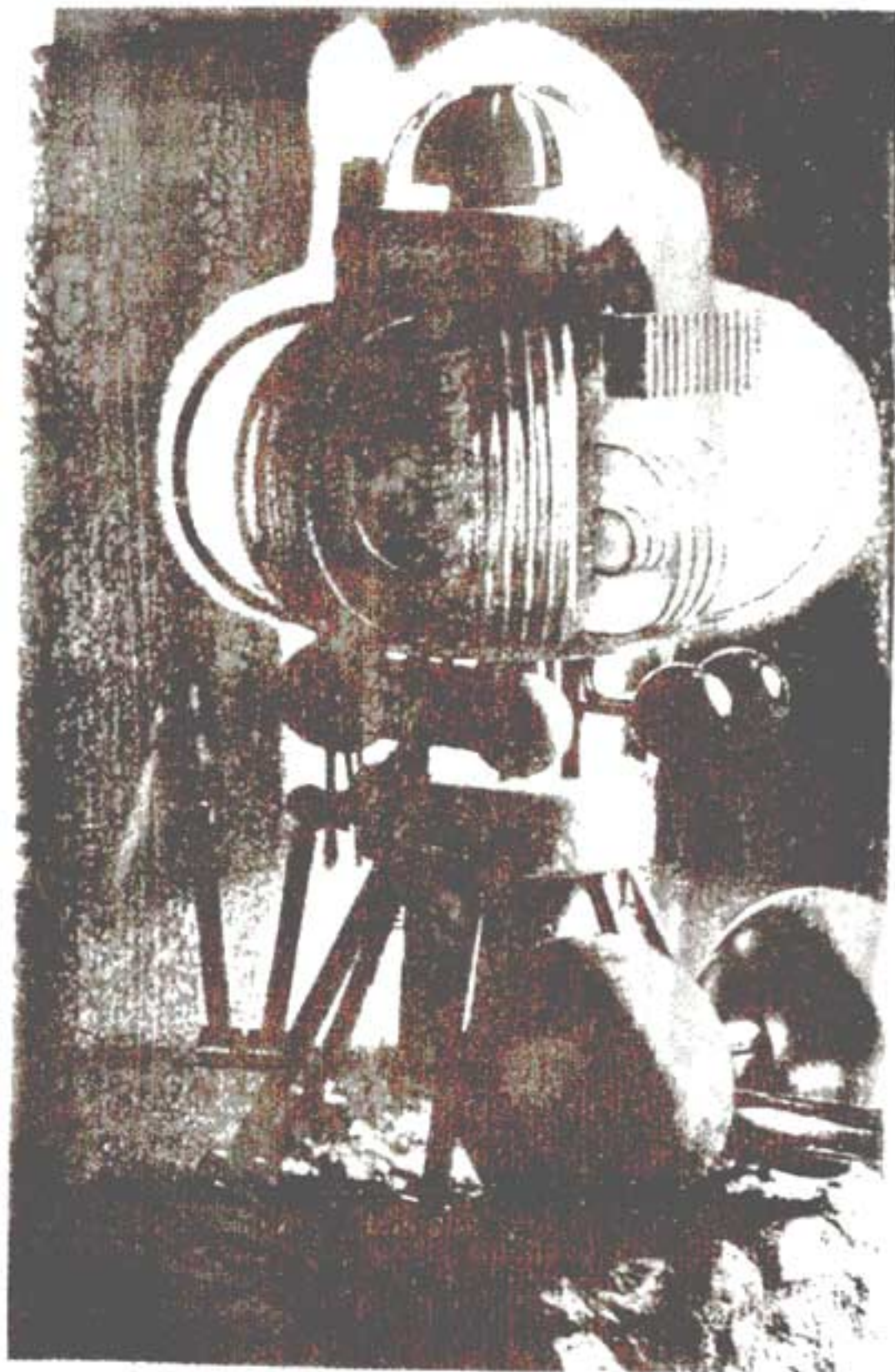
تصویری دیگر از آن داستان



تصویری از فرود موجودات خارج از زمین به پیش هزقیل نبی که نقاشی با اقتباس از داستان مذکور به تصویر کشیده شده است.



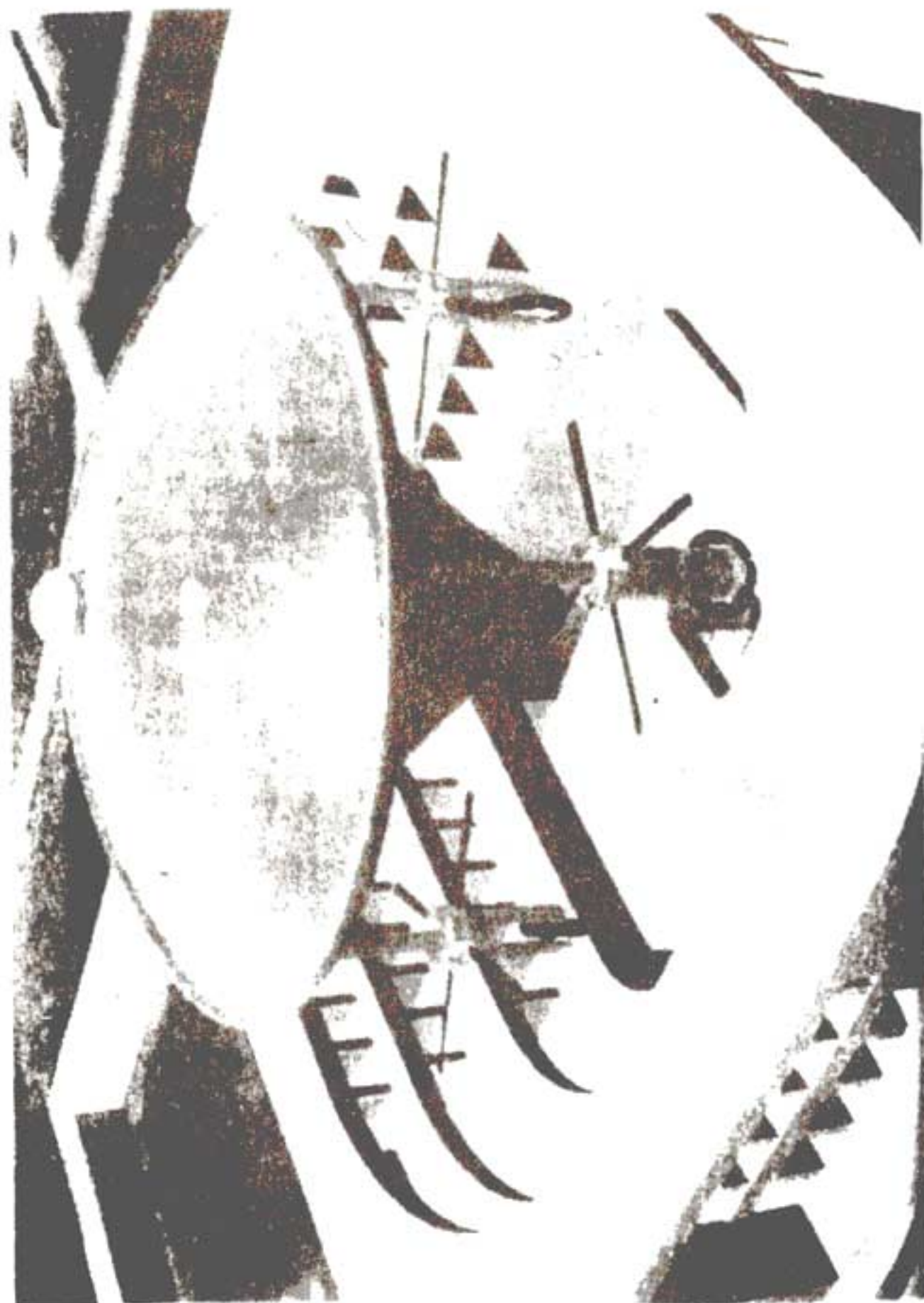
تصویری از سفینه‌ای که بلوم ریچ با اقتباس از حکایت‌های هزقیل نبی ترسیم کرده است.



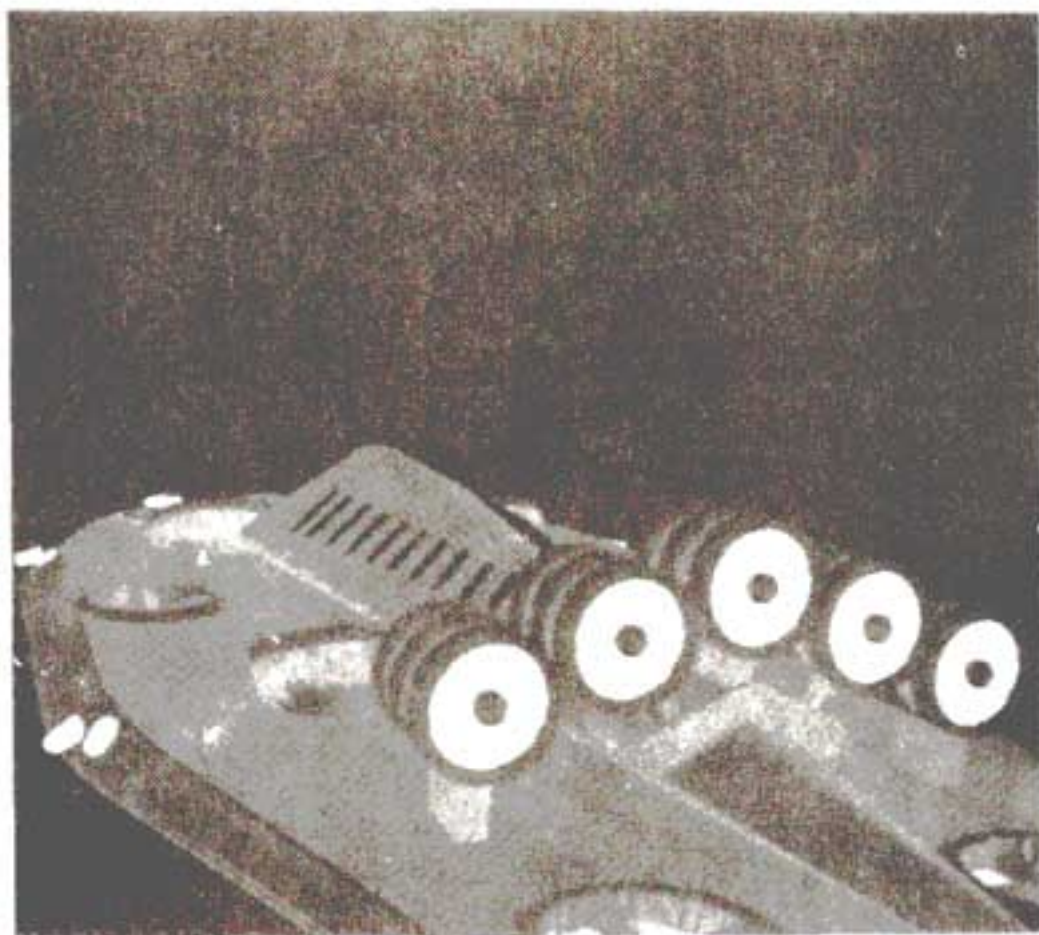
در لوحه‌های مربوط به سومریان اینگونه تصاویر افسانه‌ای دیده می‌شود. آنها چه چیزی را با ترسیم چنین نقاشی می‌خواستند به آیندگان توضیح بدهند.



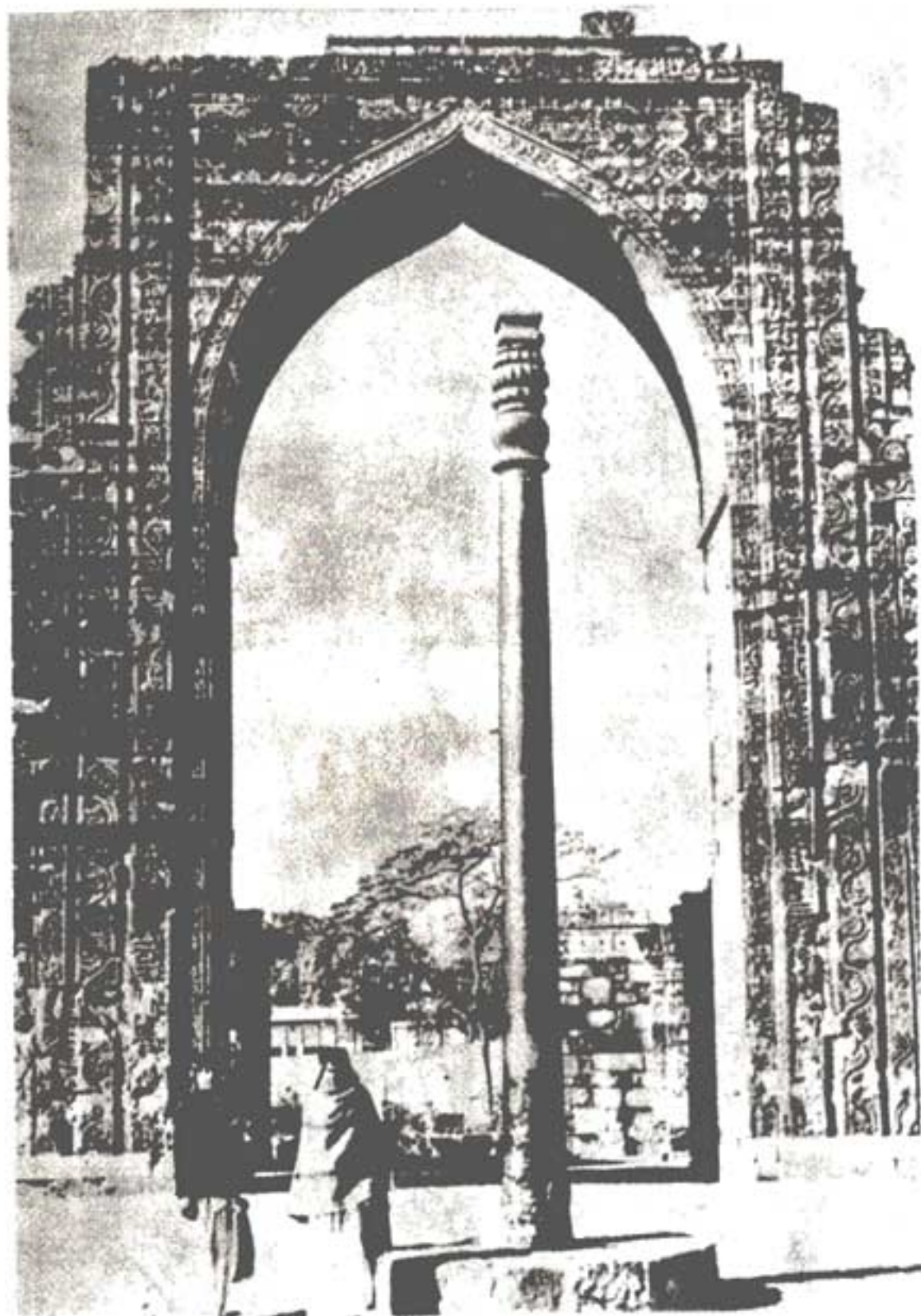
نمایی دیگر از سفینه‌ای که هزقیل نبی از آن یاد کرده است.



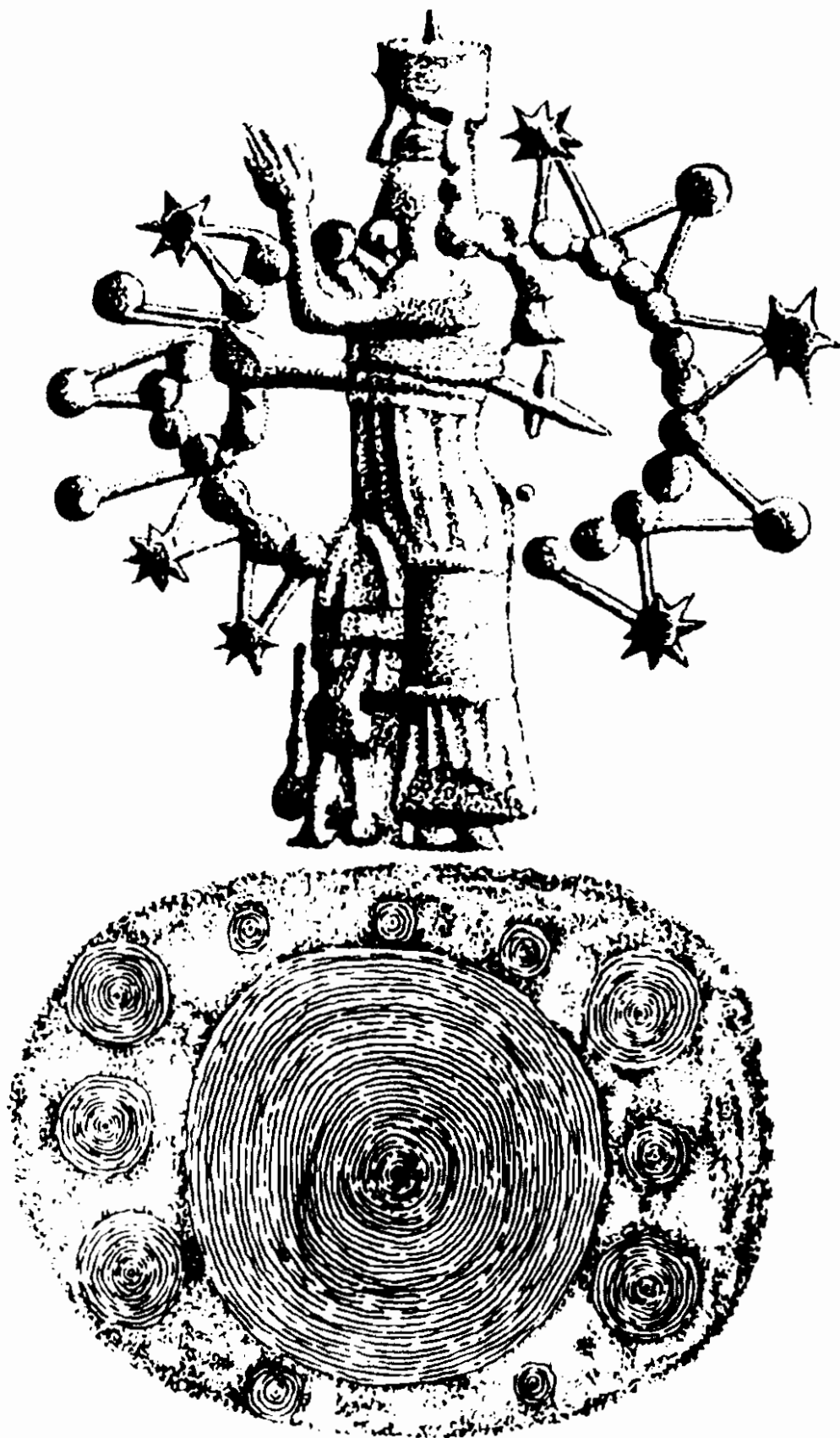
نمونه‌ای از سفینه‌ای که در متون هند از آن یاد شده است.



تصویری از ستون آهنین در دروازه شهر دهلی نو در هندوستان.



تصویری از برجستگی سنگی متعلق به آشوریان. در این تصویر منظومه شمسی و سیارات و ستارگان را ملاحظه می‌کنید. این دانش را از کجا اخذ کرده بوده‌اند.





اریک فون دنیکن دانشمند و باستان شناس برجسته که چندی است به کار تحقیق و بررسی تمدنهای پیش همت گمارده است، سعی دارد در این رهگذر تمدنهای دیرینه بشر را با اتصال به بازمانده های باستانی به نوعی قدیمی تر نشان دهد تا ماهیت و هویت اصلی بشر امروزی از دل تاریخ بیرون بکشد.

او در سوئد به دنیا آمده و در سوئیس بزرگ شده است. تحصیلات خودش را در زوفینگن به پایان رسانیده است و با کتابهای ارابه خدایان، طلای خدایان و ... به شهرت رسیده است. تا کنون بیش از ۲۹ جلد کتاب در زمینه باستان شناسی به رشته تحریر در آورده که اغلب آنها در ایران ترجمه و نیز چاپ شده اند.

ترفند خدایان اثر دیگری از اوست که با نگرش به اعجوبه های باستان شناسی در اقصی نقاط جهان رازهای دیگری را از دل تاریخ بیرون می کشد و عرضه می دارد. با مطالعه کتاب، خود به رازها و شیرینی مطالب پی خواهید برد.

نگرانی خدایان

نگاهن به ظهور و حضور انسانهای فضایی
ERICH VON DANIKEN

ترجمه: امیر حسن حسینی



ترفند خدایان

نگاهن به عجایب باستان شناسی
ERICH VON DANIKEN

ترجمه: امیر حسن حسینی



ارابه خدایان

CHARIOTS OF THE GODS
ERICH VON DANIKEN

ترجمه: امیر حسن حسینی



ISBN 964-5750-43-1



9 789645 750431

Design By:
kavoos

09121011197

تلاش
مؤسسه انتشارات تلاش
Talash Publication